

باسمه تعالی

مقام معظم رهبری (دامت برکاته)...: «بایستی کاری کرد که هم طلبه، فهمیدن مطلب باشد، نه فهمیدن عبارت. هیچ هنری نیست در این که ما عبارت را جوری معلق بگیریم، یا (اگر تعمداً هم معلق نگیریم) بی مبالاتی کنیم که عبارت بشود معلق، تا طلبه مبالغی وقتش صرف این کار بشود. این چه هنری است؟ این چه لطفی دارد؟ چه خیری در این نهفته است؟ نخیر، عبارت را آنچنان واضح بیان کنیم که آن کسی که استعداد فهمیدن مطلب را دارد، راحت تر از عبارت، مطلب را بفهمد. استاد هم برای تفهیم عبارت دچار مشکل نشود و فقط مطلب را بیان کند.»

از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از اساتید، فضلا، مبلغان و پژوهشگران حوزه های علمیه کشور (۱۳۶۸/۹/۸)

* توصیه: قبل از مطالعه این جزوه، ابتدا کتاب صرف ساده مطالعه شود.*

تلخیص نموداری

صرف ساده (بخشهای فارسی و عربی)

زمستان ۱۳۹۵

تهیه و تألیف: مهدی زراعتی رخساندل (گیلان)

فایل بخش دوم این جزوه (بخش عربی صرف ساده) که در بهار ۹۵ در سایت "طلبگی تا اجتهاد (طلاب و اساتید حوزه علمیه معصومیه قم)" بارگزاری شده بود، در طول یکسال به تعداد بیش از ۱۲۰۰۰ مرتبه دانلود شده است

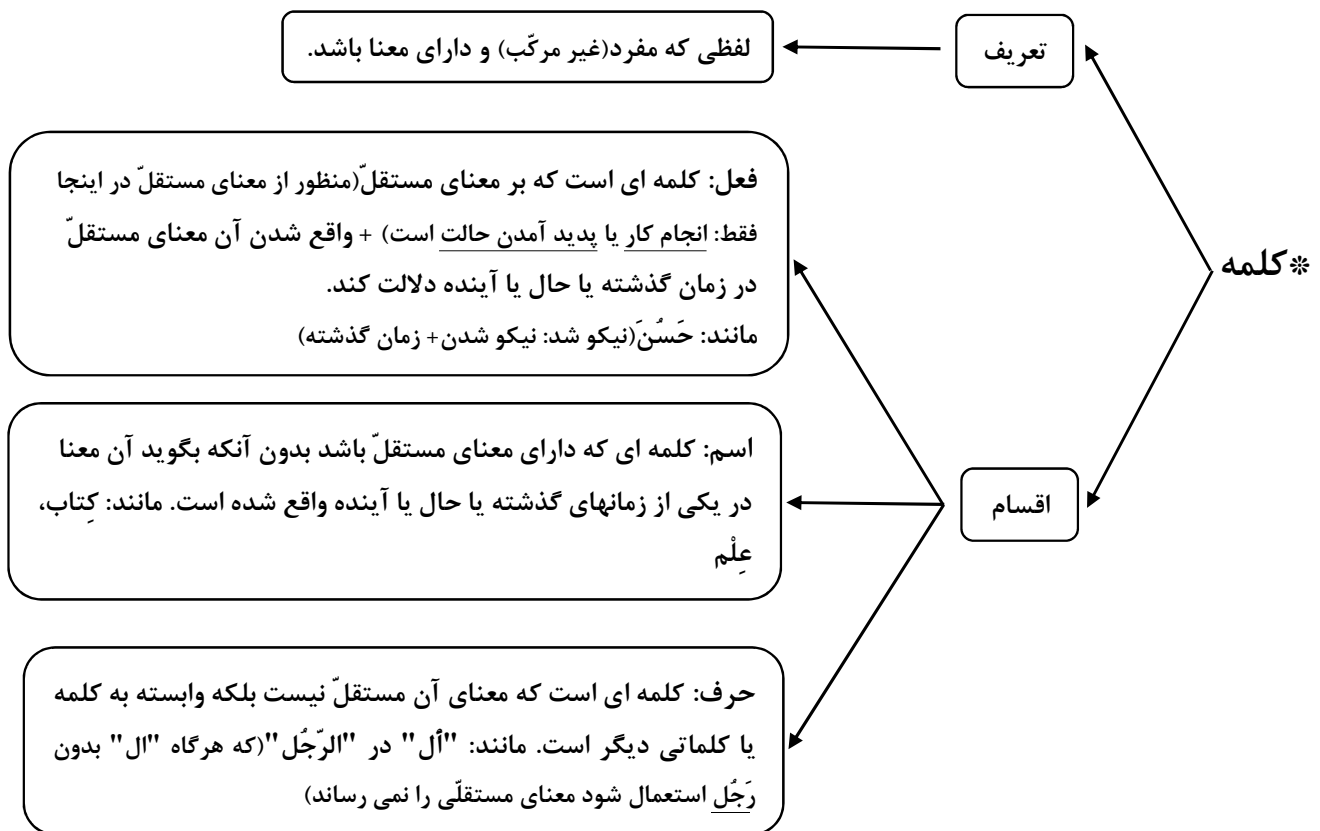
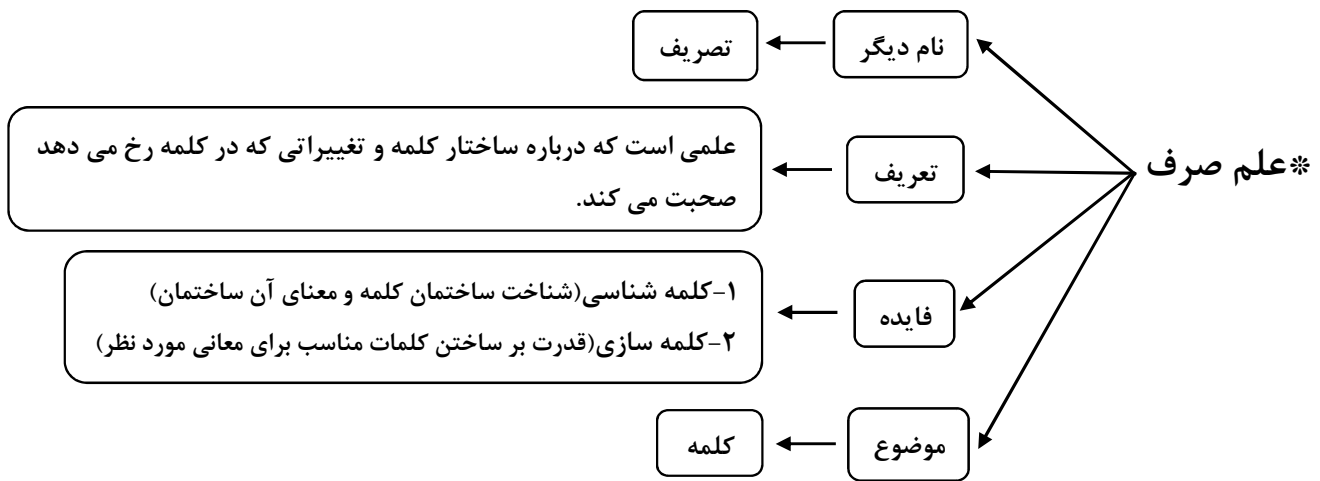
(توجه: افرادی که تمایل دارند این جزوه را در سایت یا وبلاگ یا کانال یا گروه خود قرار دهند تنها مجازند لینک دانلود از سایت "طلبگی تا اجتهاد" را کپی کرده و همان لینک را منتشر نمایند)

قیمت جزوه: رایگان

در صورت تمایل: سه فاتحه + سه صلوات (هدیه به روح اموات منظور)

- پرینت این جزوه برای کلیه طلبان بلامانع است.

* استفاده تجاری ممنوع بوده و کلیه حقوق برای نگارنده محفوظ است*



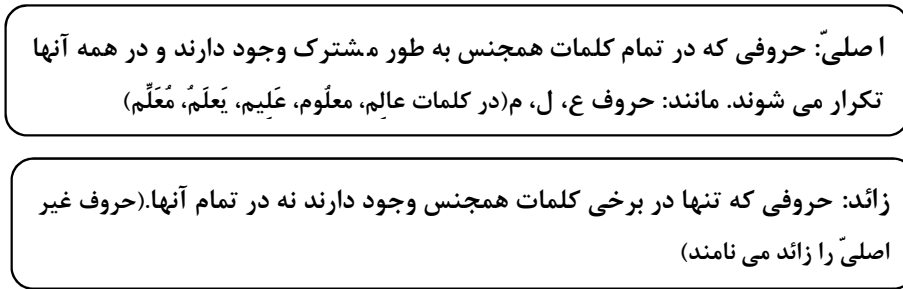
نکته:

- ۱- به حروفی که یکی از اقسام کلمه هستند "حروف معانی" گفته می شود؛ در مقابل به حروف الفباء عربی "حروف مبانی" گفته می شود.
- ۲- از آنجایی که تغییرات حروف اندک بوده و ضمناً آن تغییرات اندک هم برای حصول معنای جدیدی نیست، در علم صرف بیشتر درباره فعل و اسم سخن به میان می آید.

*اشتقاق



*حروف

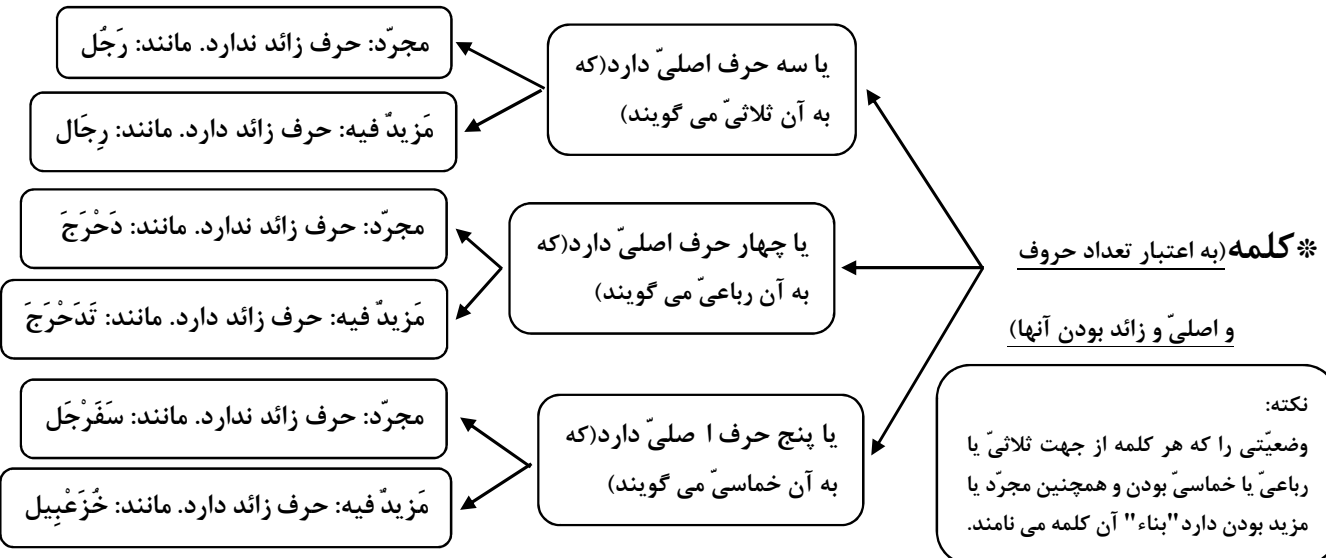


نکته:

هرگاه یک کلمه به دلیل قواعد علم صرف دچار تغییر شود و ظاهر اصلی خود را از دست بدهد، در بررسی حروف اصلی آن فقط حالت اولیه آن لحاظ می شود نه حالت تغییر کرده و جدیدش. مثلاً حروف اصلی "مدّ" عبارتست از: م-د-د (چون در اصل مدّ بوده است) و حروف اصلی "قیل" عبارتست از: ق-و-ل (چون در اصل قول بوده است)

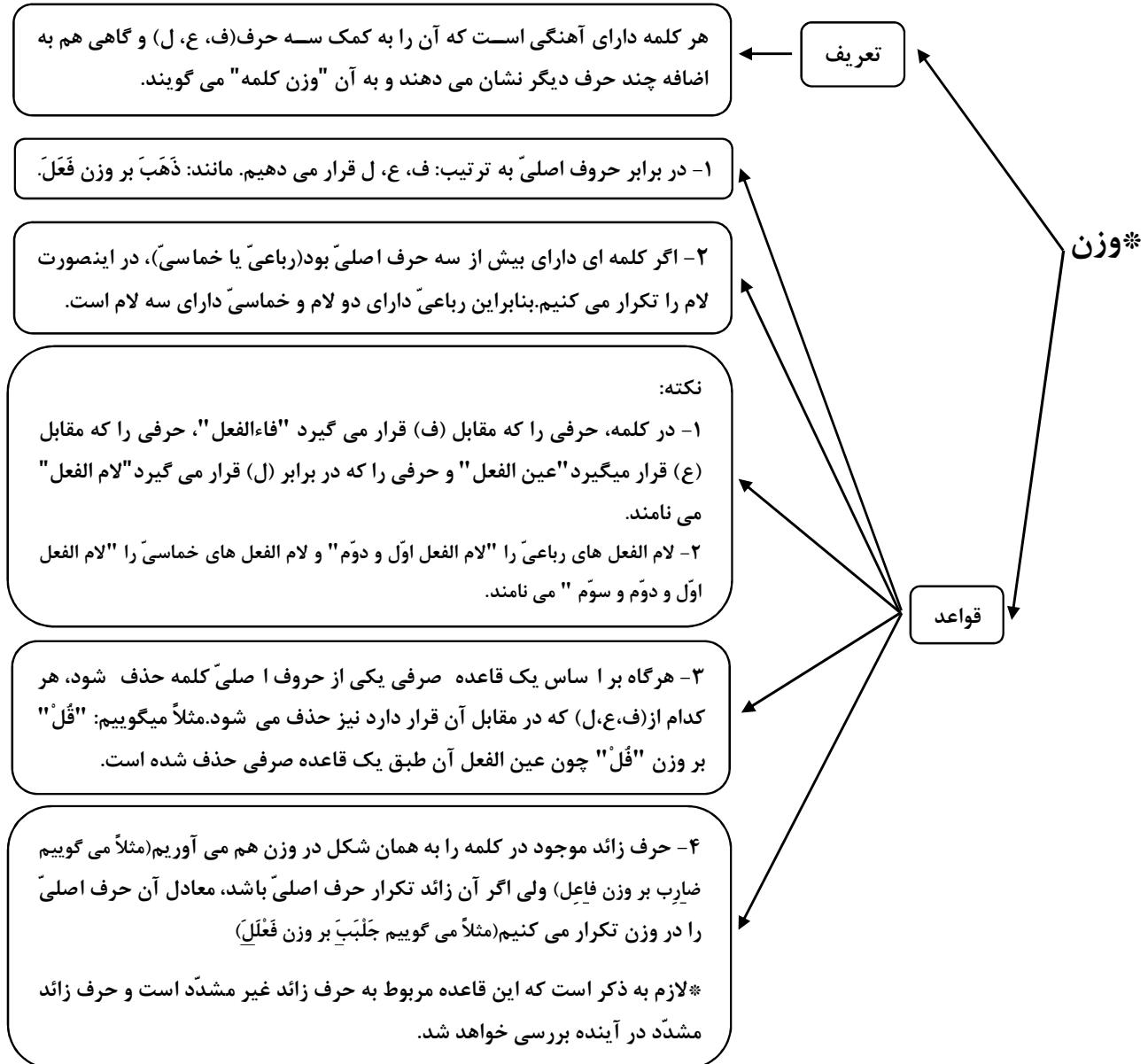
*کلمه (به اعتبار تعداد حروف

و اصلی و زائد بودن آنها)



چند نکته:

- ۱- حرفها و بیشتر اسمهای مبنی (با اسمهای مبنی در نحو آشنا می شوید) شامل این تقسیم بندی (ثلاثی، رباعی و...) نمی شوند.
- ۲- فعل خماسی وجود ندارد. بنابراین فعل فقط چهار بناء دارد: ثلاثی مجرد، ثلاثی مزید فیه، رباعی مجرد، رباعی مزید فیه؛ ولی اسم دارای شش بناء است.
- ۳- برای تشخیص ثلاثی یا رباعی بودن و همچنین مجرد یا مزید بودن فعل، به صیغه اول ماضی آن نگاه می کنند و به سایر صیغه ها کاری ندارند. مثلاً اگر بخواهند مجرد یا مزید بودن صیغه ۱۳ از مضارع را بررسی کنند، به صیغه اول ماضی همان فعل مراجعه می نمایند.
- ۴- گاهی ممکن است از روی عادت به کلماتی که سه حرف دارند "ثلاثی" و به کلمات چهار حرفی "رباعی" و به کلمات پنج حرفی نیز "خماسی" بگویند و کاری هم به اصلی و زائد بودن حروف آن ندارند (که این نوع از ثلاثی و رباعی و خماسی از بحث علمی ما خارج است). مثلاً در این نوع استعمال کلمه "علیم" را رباعی می دانند (چون چهار حرف دارد) در حالیکه از جهت علمی، ثلاثی مزید فیه به حساب می آید.



۵- حرکت‌های حروف در وزن، باید مطابق حرکت‌های حروف کلمه مورد نظر باشد.
(مثلاً می‌گوییم: عُلُوم بر وزن فُعُول)

*در صورتیکه کلمه بر اثر قواعد صرفی از حالت اولیّه خود به ظاهر جدیدی درآمده باشد، در وزن آن کلمه، حرکتها و سکونهای حالت اولیّه آن لحاظ می‌شود نه حالت جدید. (مثلاً می‌گوییم قَبیل بر وزن فُعِل؛ چون قَبیل در اصل قُول بوده است.)

*یک استثنا: در صورتیکه تغییر صرفی موجب کم شدن یا زیاد شدن حرفی از کلمه شود، در تعیین حرکت‌های وزن کلمه، حالت جدید آن لحاظ می‌شود (نه حالت سابق).

...ادامه
قواعد وزن

۶- اگر در کلمه ای حرف مشدّد وجود داشته باشد، با مراجعه به کلمات همجنس آن باید بفهمیم که آیا هر دو اصلی هستند یا زائدند؟ و یا یکی اصلی و دیگری زائد؟

اگر هر دو اصلی باشند، وزن را بدون حرف مشدّد می‌آوریم (مانند: مَدَّ بر وزن فَعَلَ) و اگر هر دو زائد باشند، همان زائد مشدّد را در وزن می‌آوریم (مانند: اِجْلُوْأذ بر وزن اِفْعُوْأَل) و اگر یکی اصلی و آن دیگری زائد باشد، باید ببینیم که آیا ابتدا حرف اصلی آمده است یا زائد؟ اگر اول حرف اصلی آمده باشد و بعد زائد؛ حرف مقابله را هم در وزن مشدّد می‌کنیم (مثلاً کَرِمَ بر وزن فَعَلَ) و اگر حرف زائد زودتر آمده باشد، در وزن نیز خود حرف زائد را می‌آوریم. (مثلاً سَيِّدَ بر وزن فَيْعِل).

۷- گاهی حروف اصلی کلمه جایشان را با هم عوض می‌کنند (که به آن قلب مکانی می‌گویند). در اینصورت در وزن آن کلمه هم همین اتفاق می‌افتد (مثلاً می‌گویند: جَاهُ(جَوْه) بر وزن عَقَلَ زیرا با مراجعه به کلمات هم خانواده آن (وَجِيه، وَجَاهَة، وَجِه) در می‌یابیم که حروف اصلی آن عبارت از (وجه) می‌باشد که جای حرف اوّل و دوّم اصلی عوض شده است.)

۱- شناخت حروف اصلی و زائد آن کلمه

۲- شناخت حرکت و سکون و نوع حرکت هر یک از حروف آن کلمه

۳- پی بردن به وقوع قلب مکانی در آن کلمه (اگر در آن کلمه جابجایی رخ داده باشد)

۴- پی بردن به حذف برخی از حروف اصلی (اگر حذفی رخ داده باشد)

فوائد
به کارگیری وزن

محلّهای

به کارگیری وزن

۱- در مقام تعلیم (یاد دادن). زمانیکه استاد بخواهد حروف اصلی و زائد کلمه ای را به دانش آموز یاد بدهد (به جای اینکه تک تک حروف اصلی و زائد را جداگانه بیان کند) وزن کلمه را به وی می گوید.

۲- در مقام تعلّم (یادگیری). با توجه به اینکه علمای صرف بنای اسمها، فعلها و همچنین وزنهای هر بناء را مشخص کرده اند، دانش آموز با یادگیری و حفظ کردن این وزنها قادر است (بدون مراجعه به کلمات متجانس) وزن یک کلمه را از میان وزنهایی که حفظ کرده پیدا کند و حروف اصلی و زائد آن را بدست آورد.

* کلمه

(منظور فقط اسم معرب و فعل است)

۱- معتلّ: کلمه ای است که یک یا تمام حروف اصلی آن عله (و-ا-ی) باشد. مانند: وقت

نکته: سه حرف (و-ا-ی) را عله و بقیه حروف الفبای عربی را صحیح می نامند.

۲- صحیح: کلمه ای است که هیچکدام از حروف اصلی آن عله نباشد. مانند: صبر

۳- مهموز: کلمه ای است که یکی از حروف اصلی آن همزه باشد. مانند: امر

۴- مضاعف: بحث مضاعف و تعریف آن به زودی می آید.

۵- سالم: کلمه ای است که در حروف اصلیّش نه معتلّ باشد، نه مهموز و نه مضاعف. مانند: کبر

* اقسام معتلّ

۱- معتلّ الفاء (که به آن مثال می گویند). مانند: یُسْر، وَقْتُ

۲- معتلّ العین (که به آن أجوف می گویند). مانند: خَافَ، بَيَعَ

۳- معتلّ اللّام (که به آن ناقص می گویند). مانند: دَعَا، رَمَى

۴- معتلّ الفاء و اللّام (که به آن لفیف مفروق می گویند). مانند: وَقَى، وَحَى

۵- معتلّ العین و اللّام (که به آن لفیف مقرون می گویند). مانند: لَوَى، حَى

۶- معتلّ الفاء و العین (که به آن هم لفیف مقرون می گویند). مانند: وَيْلٌ، يَوْمٌ

۷- معتلّ الفاء و العین و اللّام (نام جداگانه و خاصی ندارد). مانند: وَأَو، يَاءٌ (در اصل یای بوده است)

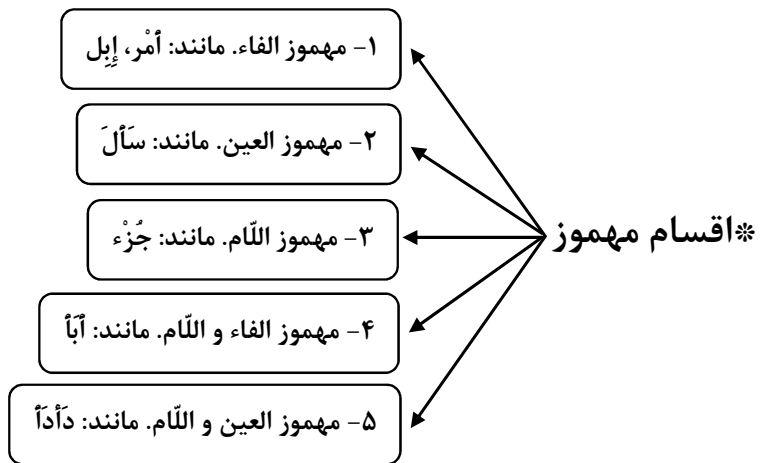
نکته:

۱- بیشتر اقسام معتلّ فقط در ثلاثی دیده می شود ولی در رباعی فقط معتلّ الفاء و همچنین معتلّ الفاء و اللّام شنیده شده است.
 ۲- ممکن است حرف عله در حالیکه یکی از حروف اصلی کلمه است، حذف شود و این ضربه ای به معتلّ بودن آن نمی زند و آن کلمه باز هم معتلّ به حساب می آید. بنابراین برای معتلّ دانستن یک کلمه، شرط نیست که حرف عله اش در حال حاضر در کلمه وجود داشته باشد. (مثلاً می گوئیم کلمه قُلْ معتلّ است، زیرا در اصل قَوْلٌ بوده است و بر اثر قواعد، حرف عله از این کلمه حذف گردیده است)

نکته:

۱- حرف عله هرگاه ساکن باشد، آن را (لین) می نامند و هرگاه حرف لین (حرف عله ساکن) با حرف ماقبل خود از جهت حرکت مناسبت داشته باشد، آن را حرف مدّ می نامند. (واو با ضمه، الف با فتحه و یاء با کسره مناسبت دارد). مثلاً: کلمه اَمِير هم دارای حرف لین (ياء ساکن) است و هم آن حرف لین با ماقبل خود (حکرت کسره) مناسبت دارد؛ بنابراین یاء در اینجا هم حرف لین است و هم حرف مدّ.
 ۲- الف در زبان عربی همیشه ساکن است و همیشه ماقبلش مفتوح می گردد (تا زمانیکه ماقبلش فتحه نباشد، قابل تلفظ نیست). بنابراین همیشه الف، حرف مدّی است.

*کلمه صحیح ← مطلب خاصی برای کلمه "صحیح" وجود ندارد.



نکته:

* برای مهموز بودن کلمه همین کافی است که یکی از حروف اصلی آن کلمه همزه باشد و لازم نیست که آن همزه در ظاهر کلام دیده شود. چرا که گاهی ممکن است همزه (بر اثر قواعد تخفیف همزه) تبدیل به چیزی غیر از همزه شود (مانند: نُبُوَّة) که در اصل "نُبُوَّة" بوده است) و یا به طور کلی حذف گردد (مانند: خَذَّ) که اصل آن "أَوْخَذَ" بوده است) در حالیکه در حالت فعلی خودشان، دارای همزه نمی باشند.

۱- آن ثلاثیّ که فاء الفعل و عین الفعل آن همجنس باشند. مانند: دَدَن

۲- آن ثلاثیّ که عین الفعل و لام الفعل آن همجنس باشند. مانند: مَدَّ (مَدَد)

۳- آن رباعیّ که حرف اوّل و سوّم اصلیّ + حرف دوّم و چهارم اصلیّ آن همجنس باشند. مانند: زَلَزَلَ

۱- آن خماسیّ که حرف اوّل و سوّم اصلیّ + حرف دوّم و پنجم اصلیّ آن همجنس باشند. مانند: سَلَسَبِيل

*اقسام مضاعف

نکته:

*در زبان عربی، کلمه رباعی یا خماسی که دو حرف همجنس و در کنار هم داشته باشند نداریم. بنابراین هرگاه دیدیم کلمه ای بیش از سه حرف دارد و در آن، دو یا چند حرف همجنس در کنار هم قرار گرفته است، قاعدتاً آن کلمه نمی تواند رباعی یا خماسی باشد. (بنابراین کلماتی مانند: قَرَدَد، جَلَبَب، اِفْعَنْسَس ثَلَاثِيّ مزید هستند نه رباعی یا خماسی).

*کلمه سالم ← مطلب خاصی برای کلمه "سالم" وجود ندارد.

*نکته: یک کلمه می تواند

هم صحیح باشد و هم مهموز. مانند: أَمَرَ

هم صحیح باشد و هم مضاعف. مانند: مَدَّ

هم صحیح باشد و هم مهموز و هم مضاعف. مانند: أَزَّ

هم معتل باشد و هم مهموز. مانند: يَأْسُ

هم معتل باشد و هم مضاعف. مانند: حَيَّ

هم معتل باشد و هم مهموز و هم مضاعف. مانند: أَيّ (ثلاثي)، وَأَوّ (رباعي)

نکته:

*مباحثی مثل حروف اصلی و زائد، ابنیه، وزن و انواع کلمه، همگی در مورد کلمه ای مطرح می شود که میان آن کلمه و کلمات دیگر رابطه اشتقاق وجود داشته باشد. بنابراین، بحثهای مذکور در مورد حروف مبانی، حروف معانی و بیشتر اسمهای مبنی مطرح نخواهد شد.

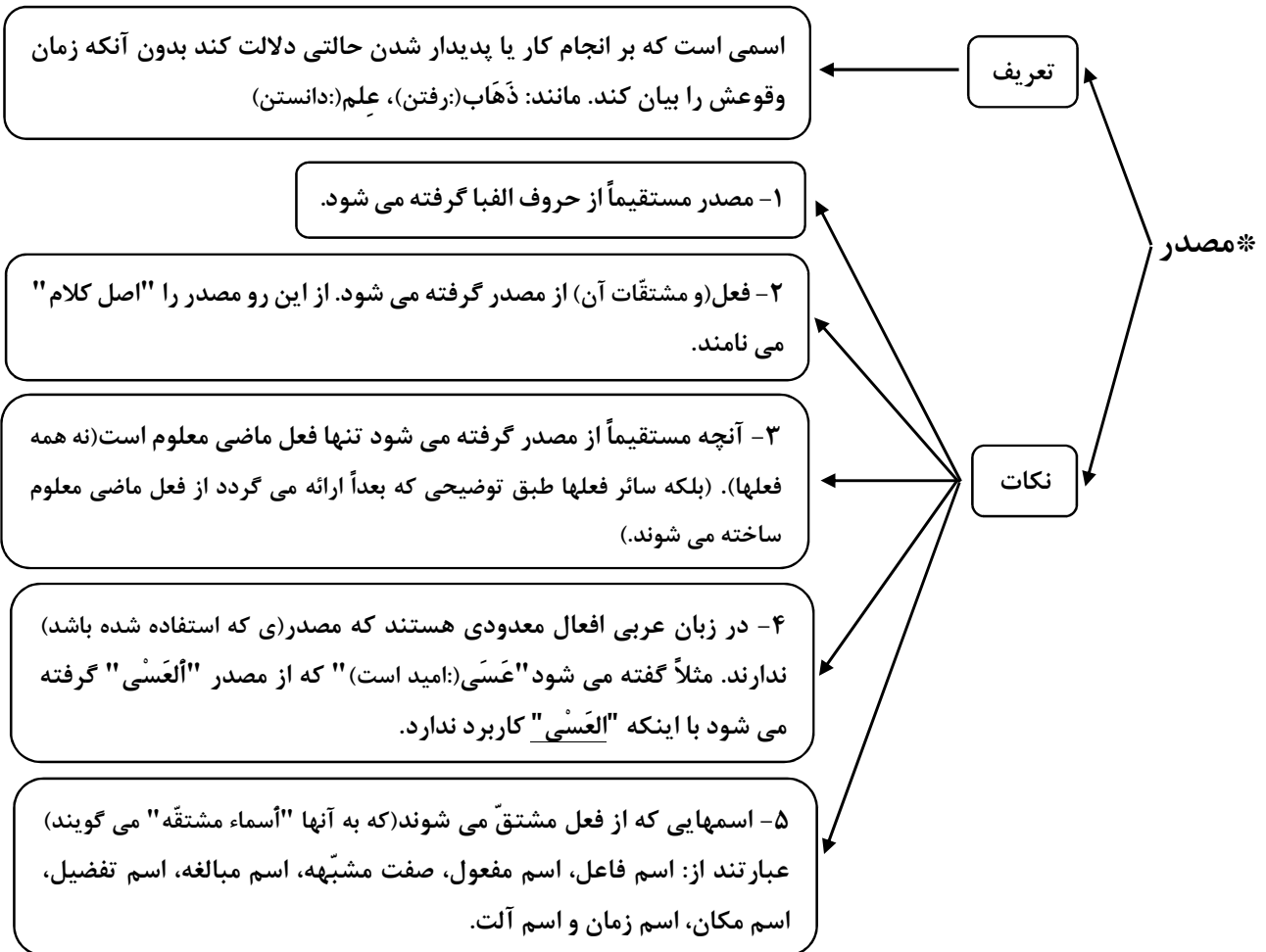
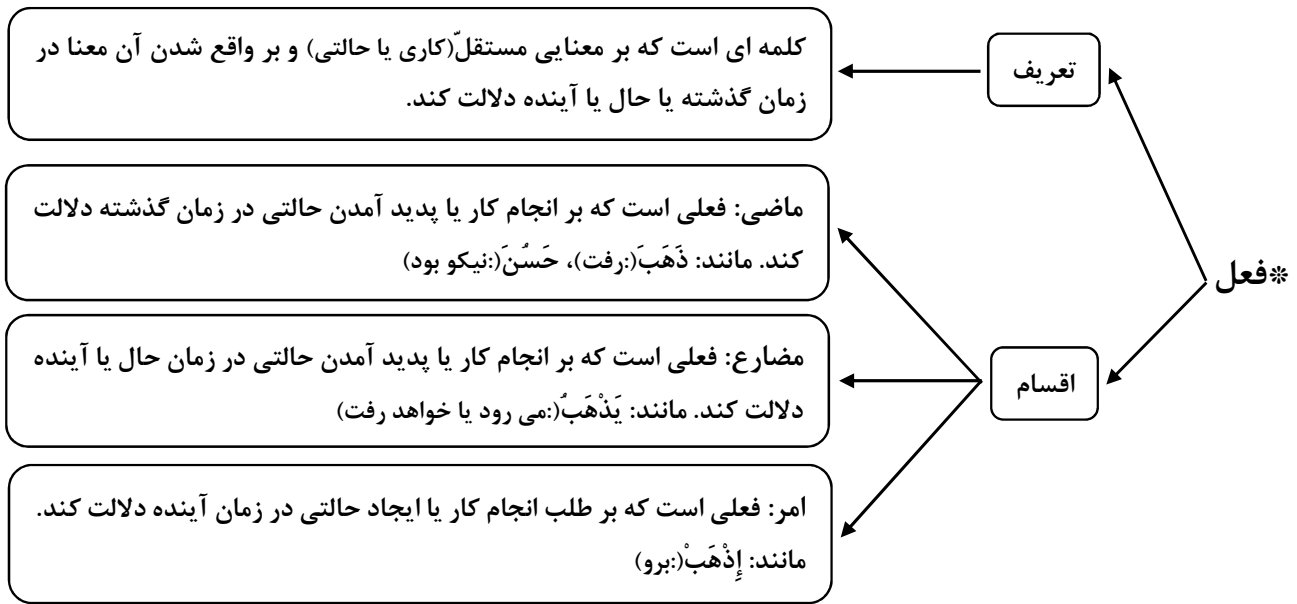
*ادغام، اعلال،
تخفیف همزه

ادغام: مضاعف ثلاثی در معرض ادغام است و ادغام این است که دو حرف کنار هم (که اولی ساکن و دومی متحرک است) را به صورت یک حرف مشدد ادا کنیم.
مانند: مَدَد ← مَدَد ← مَدَّ

تخفیف: همزه در معرض تغییر است. تغییر همزه را "تخفیف" می گویند و آن به دو صورت است: تخفیف قلبی و تخفیف حذفی.

اعلال: حروف عله در معرض تغییرند. تغییر حرف عله را اعلال می گویند که بر سه قسم است: سکون، قلب و حذف.

نکته: تغییر کردن، اختصاص به حروف عله و همزه ندارد بلکه برخی از حروف صحیح نیز تحت عنوان قواعدی (به نامهای ابدال و تعویض) دچار تغییر می شوند. اما تغییر حروف صحیح همانند تغییر حروف عله و همزه رواج نداشته و اندک است.



۱- معلوم: فعلی است که به فاعل خود نسبت داده می شود.

مانند: نَصَرَ عَلِيٌّ زَيْدًا (یاری کرد علی زید را) که در این مثال یاری کرد به علی نسبت داده شده است.

*فعل

۲- مجهول: فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر نشود و فعل (به جای فاعل) به چیز

دیگری (مثلاً مفعول) نسبت داده شود.

مانند: نَصِرَ مُحَمَّدٌ (یاری شد محمد) که فعل (یاری شد) به محمد نسبت داده شده در حالیکه محمد

فاعل نیست. بنابراین در این مثال، فاعل در کلام ذکر نشده و فعل هم (به جای فاعل واقعی) به مفعول

(کسی که یاری به او انجام شده) نسبت داده شده است.

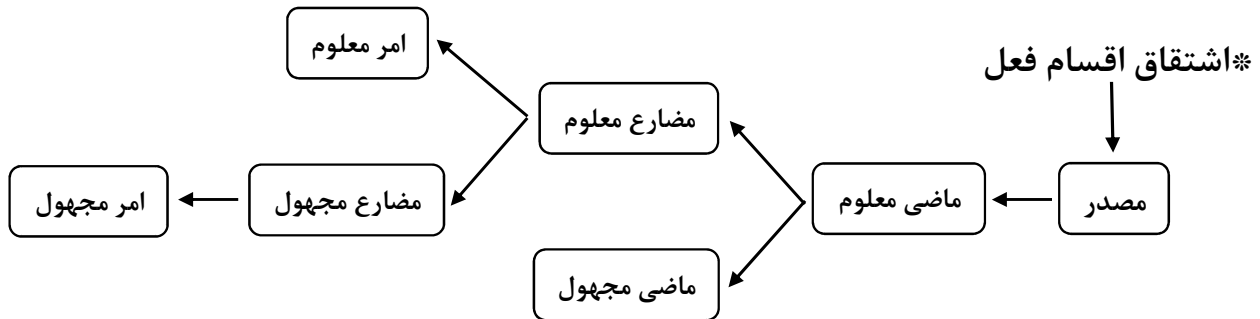
نکته:

۱- در بحث فعل مجهول، چیزی را که به جای فاعل می نشیند "نائب فاعل" می گویند.

۲- از آنجاییکه فاعل اعرابش رفع است، زمانیکه مفعول به جای فاعل بنشیند و نائب فاعل قرار گیرد، اعراب خود (نصب) را

از دست داده و اعراب فاعل (رفع) را می پذیرد. مثال: نَصَرَ زَيْدٌ بَكْرًا (یاری کرد زید بکر را) که مجهولش می شود: نَصِرَ بَكْرٌ

(یاری شد بکر)



*صیغه های فعل

تعریف (صیغه به طور کلی)

شکل ظاهری کلمه را که از ترتیب حروف آن و حرکت و سکون آنها حاصل می شود "صیغه" می گویند.

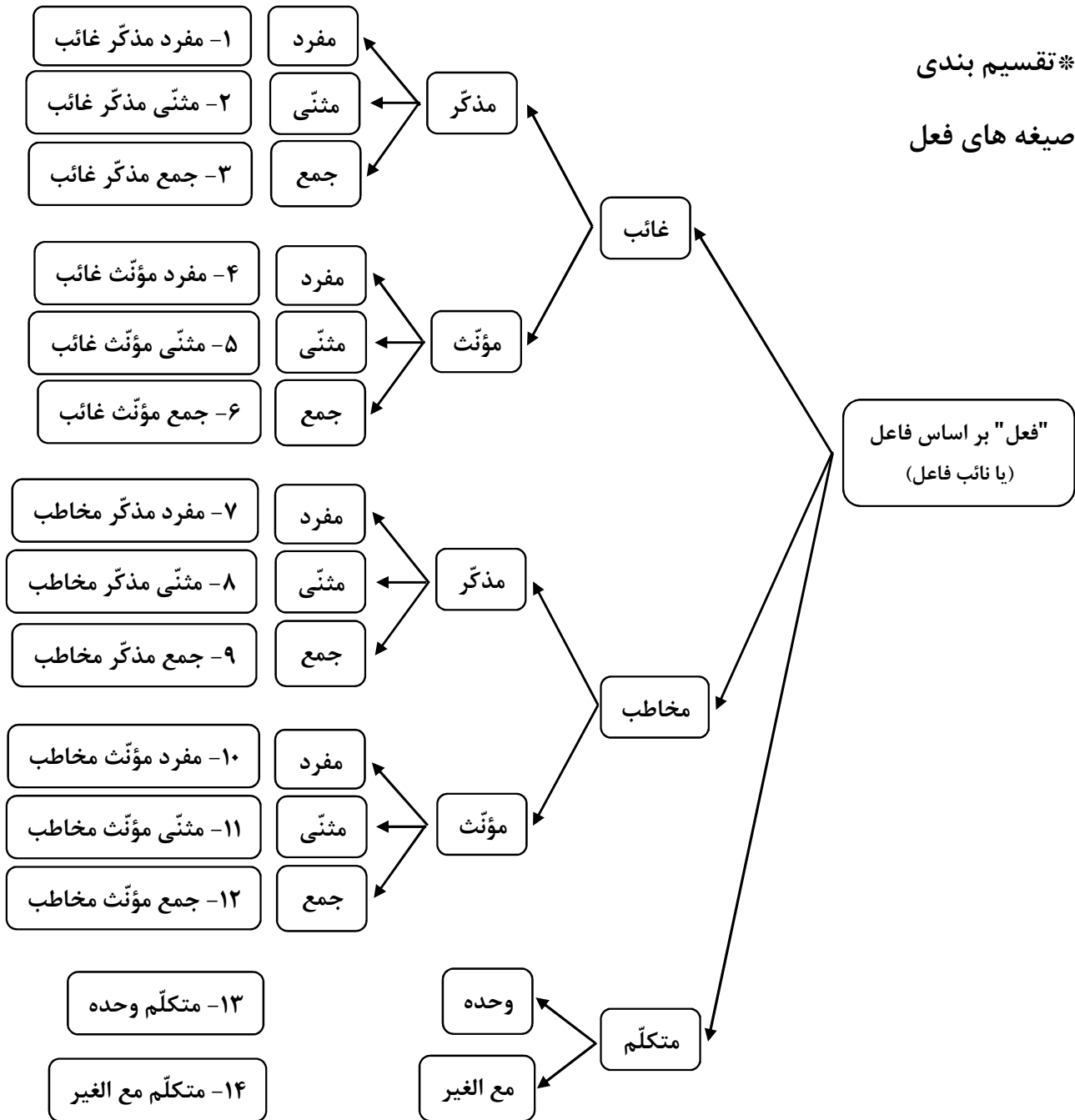
نکات

۱- در زبان عربی (به جز موارد بسیار کمی) هر فعل دارای ۱۴ حالت یا همان صیغه است که این صیغه های گوناگون با تغییر فاعل (یا نائب فاعل) در فعل به دست می آید.

۲- صیغه فعل را با توجه به نوع فاعل (یا نائب فاعل) نامگذاری می کنند. مثلاً اگر فاعل (یا نائب فاعل) جمع باشد، می گویند صیغه فعل "جمع" است یا اگر مخاطب باشد میگویند صیغه فعل "مخاطب" است.

*تقسیم بندی

صیغه های فعل



نکته:

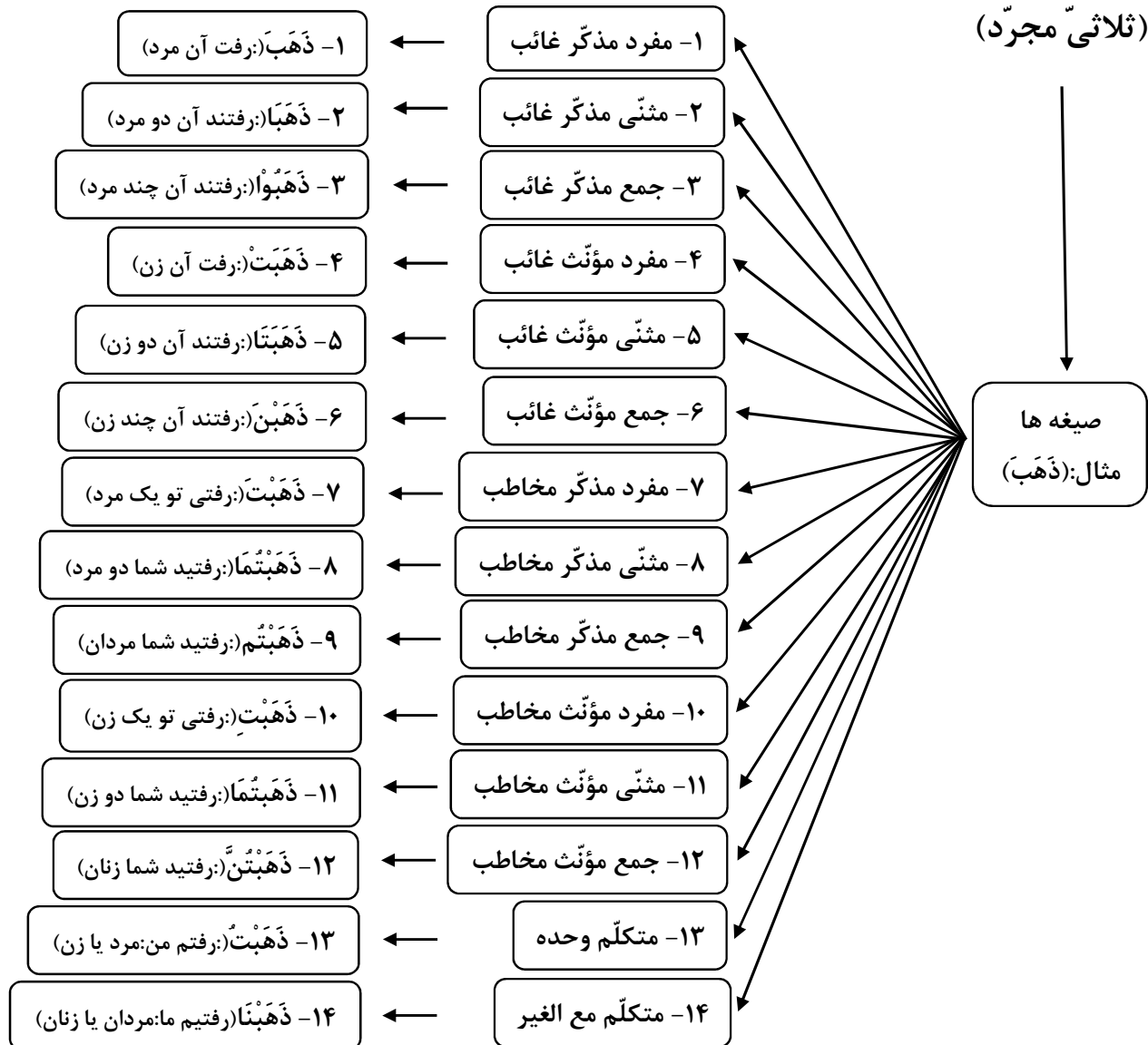
- ۱- هر یک از صیغه های فعل به نام فاعل یا نائب فاعل خوانده می شود. (به این معنا که وقتی مثلاً می گوییم صیغه فعل مؤنث است، به مناسبت این است که فاعل (یا نائب فاعل) آن فعل مؤنث است.)
- ۲- برای اینکه بخواهیم نام هر یک از صیغه های فعل را بیان کنیم از ستون سمت چپ به سمت راست جزئیات صیغه را بیان می کنیم (یعنی اول "مفرد، مثنی و جمع" سپس "مذکر و مؤنث" و سپس "غائب و مخاطب" را ذکر می کنیم). تنها در صیغه های متکلم این کار را انجام نمی دهیم (و از راست به چپ جزئیات را ذکر می کنیم و میگوییم: متکلم وحده و متکلم مع الغیر).

۱- این فعل از مصدر گرفته می شود به این شرح:
 ۲- مرحله اول: حرف یا حروف زائد را از مصدر می اندازیم.
 ۳- مرحله دوم: فاء الفعل و لام الفعل را مفتوح می کنیم.
 ۴- مرحله سوم: با توجه به اینکه عین الفعل این فعل سماعی است، بنابراین باید به لغت عرب مراجعه کنیم و ببینیم به عین الفعل این فعل چه حرکتی (سَـ) داده اند.
 مثال: (از مصدر ذَهَاب می خواهیم فعل ماضی بسازیم)
 مرحله اول: الف را از ذَهَاب می اندازیم که می شود: "ذهب"
 مرحله دوم: حرف اول و آخرش را فتحه می دهیم: "ذَهَبَ"
 مرحله سوم: عین الفعل را با توجه به استعمال لغت عرب حرکت می دهیم (در اینجا عین الفعل را طبق استعمال عربی "فتحه" می دهیم) که می شود: ذَهَبَ

ساخت

*ماضی معلوم

(ثلاثی مجرد)



نکته:

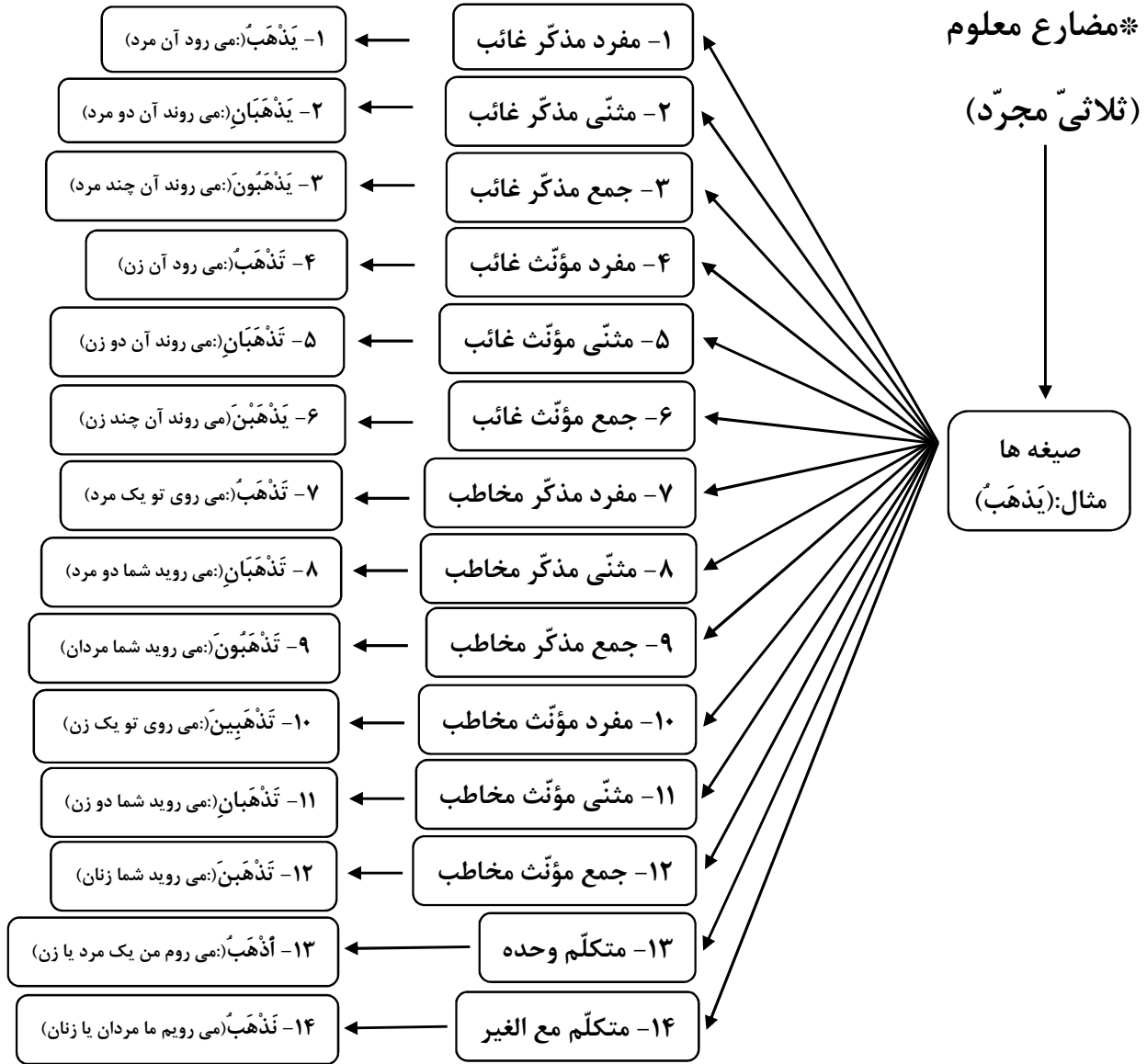
- ۱- آنچه با عنوان علائم صیغه ها در فعل ماضی آورده شد (که عبارتند از "ا-و-ت-تا-ن-ثما-تم-ت-ثما-تن-ت-نا") همگی اینها ضمیر هم هستند به جز "ت" در صیغه ۴ و ۵ که فقط علامت تأنیث است نه ضمیر.
- ۲- ضمیر صیغه یک "هو" و همچنین ضمیر صیغه چهار "هی" است. هر یک از این دو ضمیر را چون مقدر است "ضمیر مستتر" و سایر ضمایر را چون آشکار هستند "ضمایر بارز" می نامند.
- ۳- ضمیر در صیغه های غائب به جای اسم ظاهر می نشیند، از این رو اگر بعد از فعلی، فاعل به صورت اسم ظاهر بیاید، دیگر نیازی به آوردن ضمیر نداریم و آن فعل خالی از ضمیر-بارز یا مستتر- خواهد بود (مانند: ذَهَبَ رَجَالٌ).
- ۴- فاعل در شش صیغه غائب می تواند به دو صورت ضمیر یا اسم ظاهر آورده شود و در هشت صیغه دیگر (مخاطب و متکلم) حتماً باید ضمیر باشد.
- ۵- در صیغه های ۱ و ۴ اگر فاعل ضمیر باشد حتماً مستتر خواهد بود ولی در سایر صیغه های غائب (۲ و ۳ و ۵ و ۶) اگر فاعل ضمیر باشد به صورت ضمیر بارز می آید.
- ۶- علت اینکه ما در صیغه ۱ و ۴ فاعل را ضمیر مستتر در نظر میگیریم این است که هیچ چیزی به عنوان فاعل در جمله وجود ندارد و از طرفی هم حتماً باید یک فاعل برای فعل در نظر بگیریم. بنابراین مجبوریم فاعل را ضمیری بدانیم که در فعل مستتر و پنهان است.
- ۷- به هر یک از ضمیرهای مخاطب و متکلم "ضمیر حاضر" هم گفته می شود.

*مضارع معلوم ← ساخت ←

- ۱- این فعل از ماضی معلوم ثلاثی مجرد گرفته می شود.
 - ۲- مرحله اول: یاء مفتوحه (یَ) به اول صیغه یکم ماضی اضافه می کنیم.
 - ۳- مرحله دوم: فاء الفعل را ساکن می کنیم.
 - ۴- مرحله سوم: لام الفعل را مضموم می کنیم.
 - ۵- مرحله چهارم: چون حرکت عین الفعل آن غالباً سماعی است، لذا باید به لغت عرب مراجعه کنیم و ببینیم عین الفعلش چه حرکتی (سَ) دارد.
- مثال: (از فعل "ذَهَبَ" می خواهیم فعل مضارع بسازیم)
- مرحله اول: "یَ" بر سر "ذَهَبَ" می آوریم که می شود: "يَذْهَبُ"
- مرحله دوم: حرکت "ذ" را می اندازیم: "يَذْهَبُ"
- مرحله سوم: لام الفعل "ب" را ضمّه می دهیم: "يَذْهَبُ"
- مرحله چهارم: عین الفعل را با توجه به استعمال عرب حرکت میدهم (در اینجا عین الفعل را طبق استعمال عربی "فتحه" باقی می گذاریم) که می شود:
- "يَذْهَبُ"

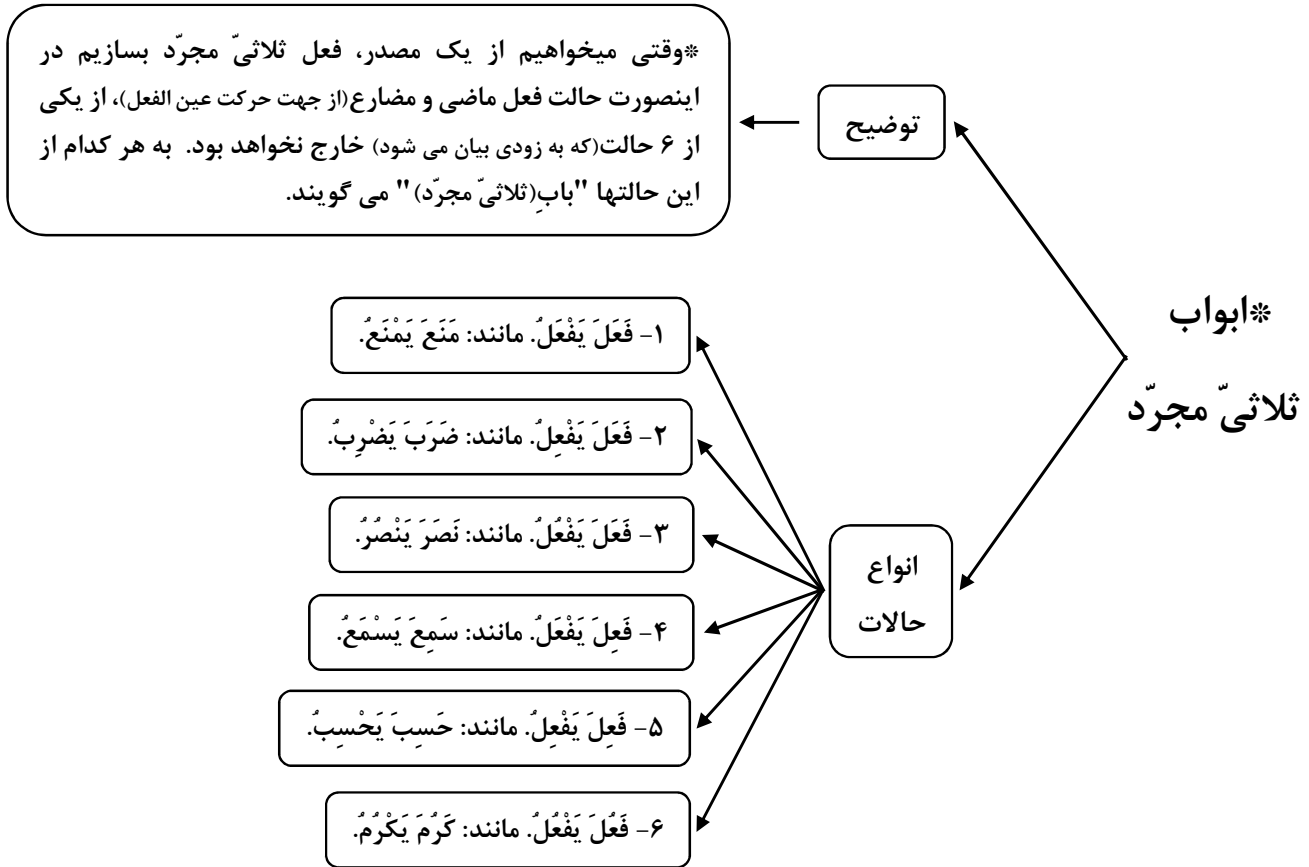
نکته:

- ۱- بنا بر آنچه گفته شد، صیغه یکم مضارع معلوم (ثلاثی مجرد) به یکی از سه وزن: يَفْعَلُ، يَفْعِلُ، يَفْعُلُ می آید.
- ۲- آنچه در قسمت بالا درباره ساخت فعل مضارع معلوم گفته شد، تنها نحوه ساخت صیغه اول آن بود ولی سایر صیغه ها با افزودن شدن ضمیر یا تغییر حرف مضارعه در صیغه اول به دست می آیند.



نکته:

- حروف (ب ت ا، ن) را که در اول صیغه های فعل مضارع قرار میگیرند، "حروف مضارعه" یا "علائم فعل مضارع" می نامند.
- آنچه در آخر صیغه های مثنی (صیغه های ۲-۵-۸-۱۱)، جمع های مذکر (۲-۹)، جمعهای مؤنث (۶-۱۲) و مفرد مؤنث مخاطب (صیغه ۱۰) آمده است، همگی ضمایر بارز فاعلی هستند.
- در صیغه های ۱-۴-۷-۱۳-۱۴ ضمایر فاعلی، مستتر هستند که به ترتیب عبارتند از: "هُوَ"، "هِيَ"، "أَنْتَ"، "أَنَا"، "نَحْنُ".
- نکته های (۴-۵-۷) که در انتهای بحث ماضی معلوم بیان شد، در اینجا (مضارع معلوم ثلاثی مجرد) هم جریان دارد، به اضافه اینکه استتار ضمیر و علت استتار علاوه بر صیغه های ۴ و ۷ در صیغه های ۱۳ و ۱۴ نیز مطرح می باشد.
- به جز دو صیغه ۶ و ۱۲ فعل مضارع (که مبنی هستند) دیگر صیغه های فعل مضارع مرفوعند. علامت رفع در صیغه های (۴ و ۷ و ۱۳ و ۱۴) ضمّه (بر روی لام الفعل) و در بقیه صیغه های معرب، نون آخر صیغه است که به آن "نون عوض رفعی" می گویند.
- نون در دو صیغه ۶ و ۱۲ ضمیر می باشد (نه علامت رفع).



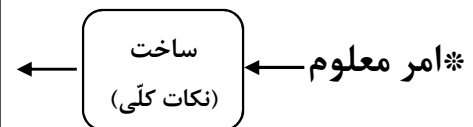
چند نکته:

- ۱- همانطور که قبلاً اشاره شد: هر یک از مدلهای (ماضی مضارع) بالا را "باب" می نامند و می گویند: فعل ثلاثی مجرد شش باب دارد.
- ۲- برخی از افعال ثلاثی مجرد در بیش از یک باب از ابواب مذکور به کار رفته اند؛ مانند: كَمَلَ يَكْمَلُ (در باب ۳ به کار رفته) و كَمَلَ يَكْمَلُ (در باب ۶ به کار رفته).
- ۳- با توجه به بیان بابهای ثلاثی مجرد، مشخص شد که هرگاه یک فعل ماضی بر وزن فَعَلَ باشد حتماً مضارع آن بر وزن يَفْعَلُ خواهد بود.

۱- فعل امر معلوم از فعل مضارع معلوم ساخته می شود، بدین صورت که هر کدام از صیغه های فعل امر از معادل همان صیغه در فعل مضارع ساخته می شود. (مثلاً صیغه ۲ امر از صیغه ۲ مضارع و همچنین صیغه ۸ امر از صیغه ۸ مضارع ساخته می شود)

۲- شش صیغه غائب و دو صیغه متکلم فعل امر با در آوردن یک لام (با عنوان لام امر) در اول فعل مضارع ساخته می شوند، لذا به این هشت صیغه، "امر به لام" می گویند. (به این صیغه ها امر غائب یا متکلم هم میگویند).

۳- شش صیغه مخاطب فعل امر با تغییرات خاصی که در صیغه های مخاطب فعل مضارع اتفاق می افتد به دست می آیند، لذا به این شش صیغه، "امر به صیغه" می گویند. (به این صیغه ها امر حاضر هم می گویند).



* برای ساخت هر یک از صیغه های غائب و متکلم، اولاً لام مکسوری (لِ) که به آن لام امر می گویند در اول همان صیغه از فعل مضارع در می آوریم و ثانیاً علامت رفع (ضمه یا نون عوض رفعی) را از آخر آن صیغه حذف می کنیم.

مثال: (از يَذْهَبُ-صیغه غائب- می خواهیم فعل امر معلوم

بسازیم)

اولاً: یک لام مکسور(لام امر) در اول آن می آوریم: لِيَذْهَبُ
ثانیاً: علامت رفع (ـُ) را از آخر آن می اندازیم: لِيَذْهَبُ

ساخت امر
به لام

ساخت
(تفصیلی)

*امر معلوم

* برای ساختن صیغه های امر حاضر(مخاطب)، باید مراحل ذیل اجرا گردد:

الف) حرف مضارعه را از فعل مضارع می اندازیم.

ب) اگر فاءالفعل ساکن بود همزه وصلی در ابتدای صیغه می آوریم(این همزه در جایی که عین الفعل فتحه و کسره دارد مکسور می شود و جایی که عین الفعل ضمه دارد مضموم می شود) و اگر فاءالفعل متحرک بود کار خاصی انجام نمی دهیم (و آنرا به حال خودش می گذاریم).

ج) علامت رفع را از آخر صیغه می اندازیم.

مثال: (از تَذْهَبُونَ-صیغه مخاطب- می خواهیم فعل امر معلوم

بسازیم)

اولاً: حرف مضارعه را حذف میکنیم: ذْهَبُونَ

ثانیاً: چون فاءالفعل(ذ) ساکن است، همزه وصلی می آوریم

(چون عین الفعل-ه- مفتوح است طبق قاعده، همزه را

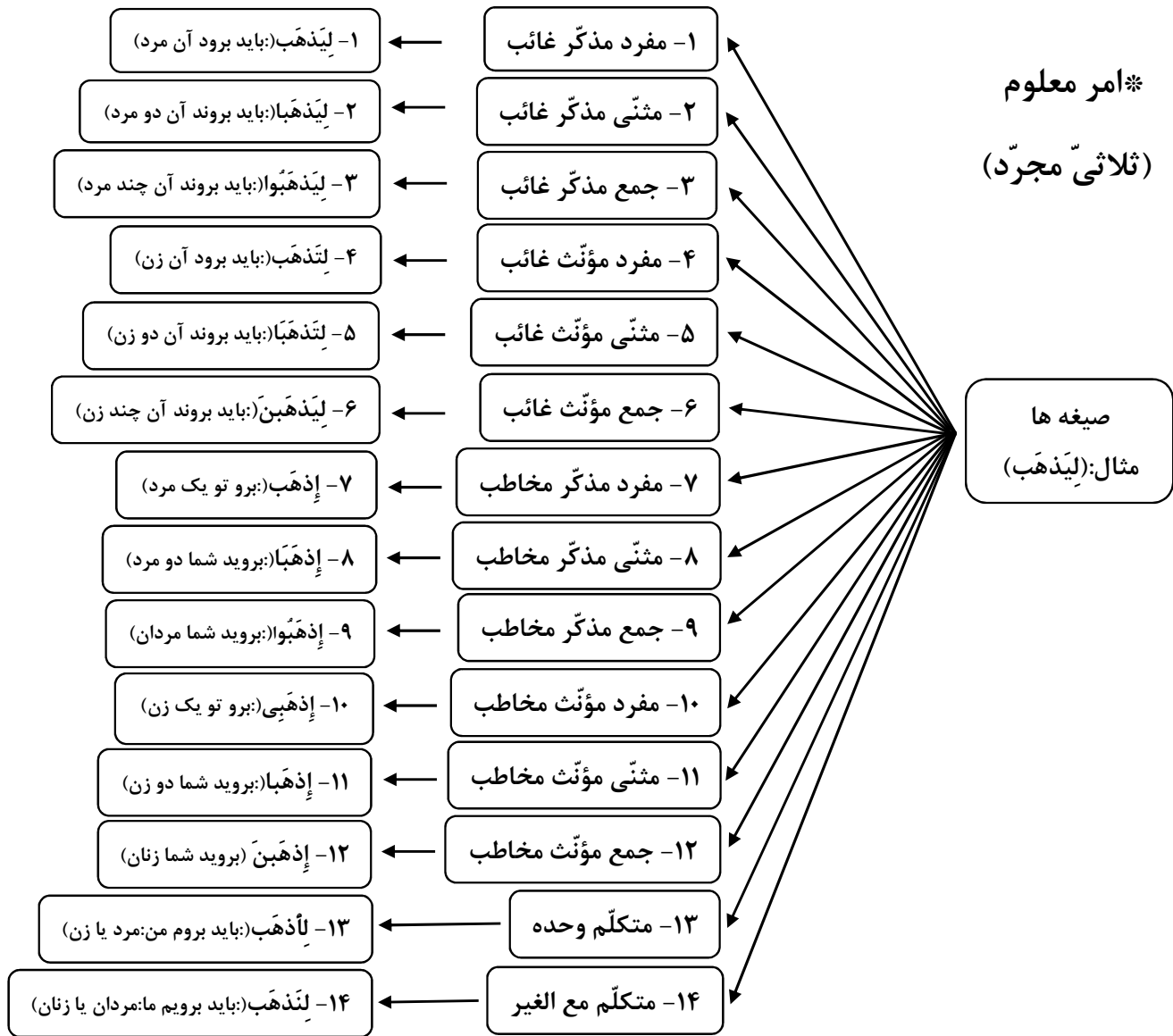
مکسور می کنیم): إِذْهَبُونَ

ثالثاً: علامت رفع(ن) را از آخر صیغه حذف می کنیم:

إِذْهَبُوا(مرسوم است که در آخر صیغه یک الف زینت هم می

آورند)

ساخت امر
حاضر



چند نکته:

- هرگاه لام امر در جمله پس از "و"، "ف"، "ثم" (که حروف عطف هستند) قرار گیرد، می توانیم آن را ساکن کنیم. مانند: *وَلَيَنْظُرَنَّ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ* (که در این مثال "لام امر" ساکن است)
- هرگاه فعل امری (که لام امر دارد) بر فعل امر دیگری (که لام امر دارد) عطف شود، می توان از فعل دوم لام امر را حذف کرد. مانند: *وَلْيَصْرُخِ الصَّارِخُونَ وَيُضِجِ الضَّاجُونَ* (که فعل "يُضِجِ" به "لِيَصْرُخِ" عطف شده و لام آن حذف گردیده است)
- همزه امر مخاطب "همزه وصل" است. (توضیح: همزه وصل همزه ای است که وقتی در بین کلام قرار گیرد می توان آن را در تلفظ حذف کرد. مانند: *ثُمَّ ارْجِعْ* (که همزه "ارجع" تلفظ نمی شود). در مقابل همزه وصل، همزه ای است به نام "همزه قطع" که قابل حذف نیست و همواره تلفظ می شود. لازم به ذکر است که همزه موجود در صیغه ۱۳ مضارع و امر، همزه قطع می باشد).
- عنوان "فعل امر" را غالباً در علم صرف برای امر مخاطب به کار می برند و امر غائب و متکلم را "مضارع مجزوم به لام امر" یا "امر به لام" می نامند.

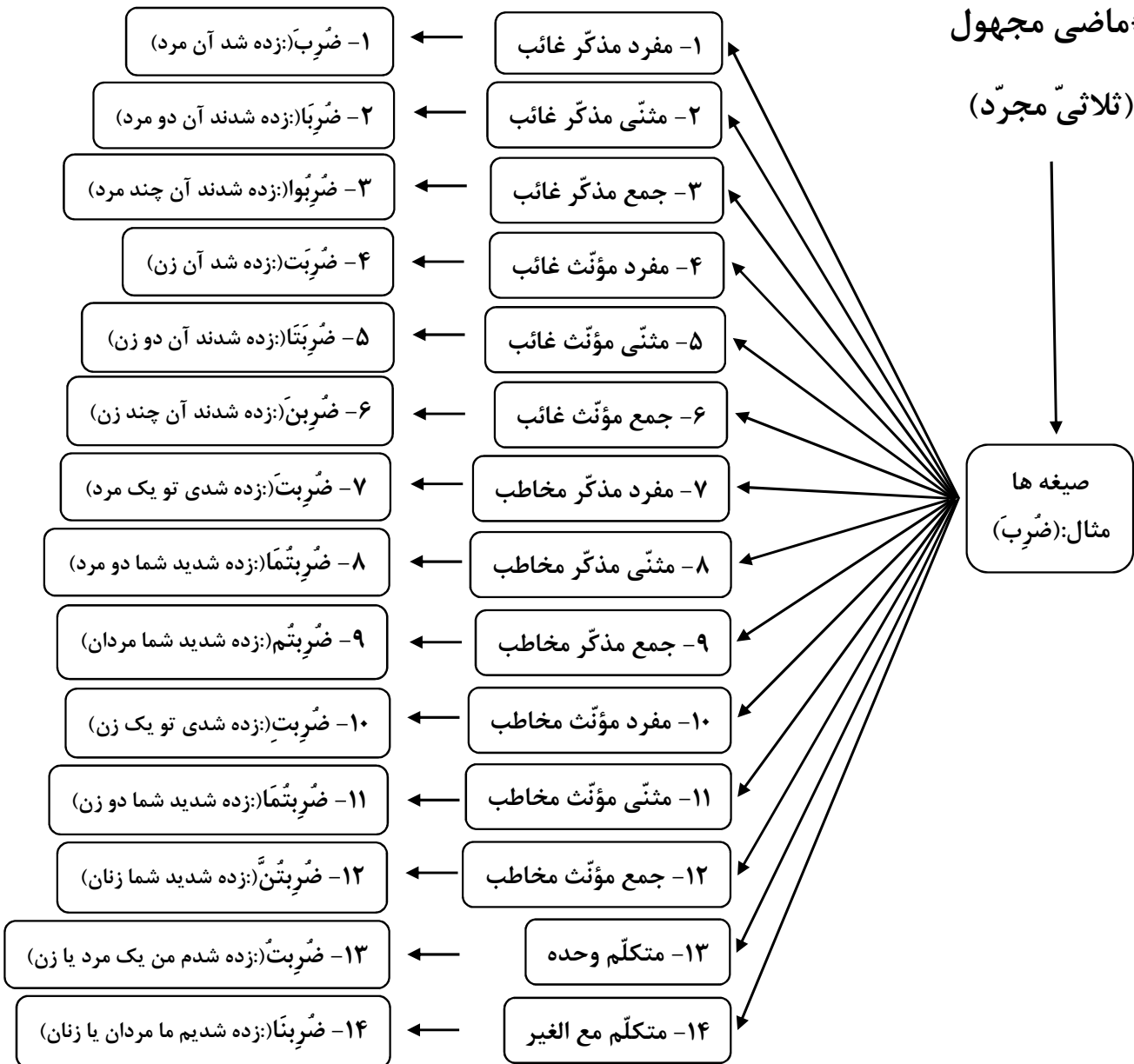
۱- فعل ماضی مجهول از فعل ماضی معلوم ساخته می شود.
 ۲- مراحل تبدیل ماضی معلوم به ماضی مجهول:
 مرحله اول: ما قبل آخر را (اگر مکسور نیست) کسره می دهیم.
 مرحله دوم: حروف متحرک پیش از ما قبل آخر را (که در ثلاثی مجرد فقط فاء الفعل است) مضموم می کنیم.
 مثال: (از فعل ضَرَبَ می خواهیم فعل ماضی مجهول بسازیم)
 مرحله ۱: ماقبل آخرش را مکسور می کنیم: "ضَرِبَ"
 مرحله ۲: حروف متحرک قبلش را ضمّه می دهیم: "ضَرِبَ"

ساخت

*ماضی مجهول

(ثلاثی مجرد)

صیغه ها
 مثال: (ضَرِبَ)



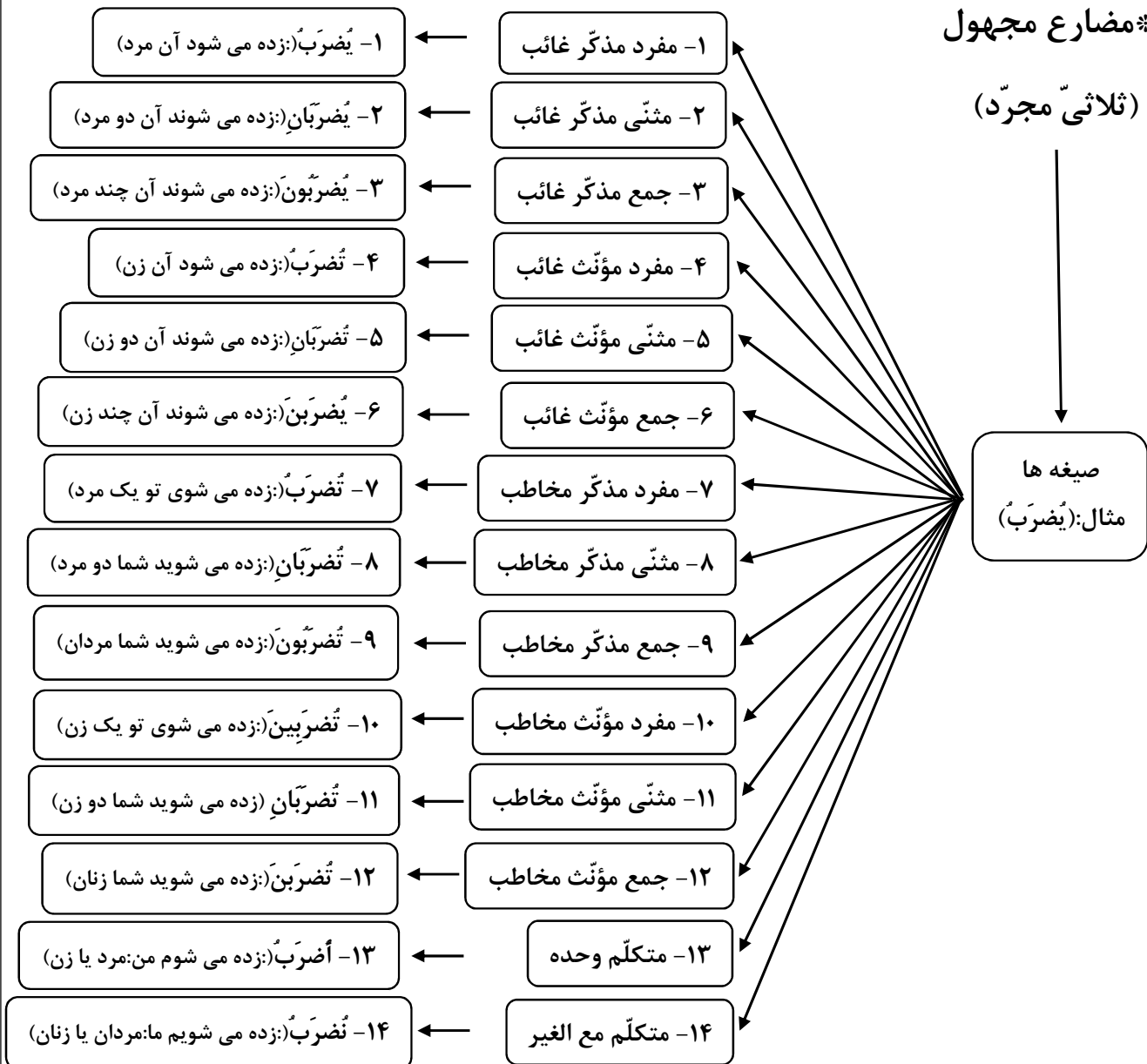
۱- فعل مضارع مجهول از مضارع معلوم ساخته می شود.
 ۲- مراحل تبدیل مضارع معلوم به مضارع مجهول:
 مرحله اول: حرف مضارعه را مضموم می کنیم.
 مرحله دوم: حرف ماقبل آخر را (اگر مفتوح نیست) مفتوح میکنیم.
 مثال: (از فعل یَضْرِبُ می خواهیم مضارع مجهول بسازیم)
 مرحله ۱: حرف مضارعه را مضموم میکنیم: "یَضْرِبُ"
 مرحله ۲: ماقبل آخر را فتحه می دهیم: "یَضْرَبُ"

ساخت

*مضارع مجهول

(ثلاثی مجرد)

صیغه ها
 مثال: (یَضْرَبُ)



- ۱- فعل امر مجهول از مضارع مجهول ساخته می شود.
 ۲- مراحل تبدیل مضارع مجهول به امر مجهول:
 مرحله اول: لام مکسوری (ل) در اول صیغه می آوریم.
 مرحله دوم: علامت رفع را از آخر صیغه های معرب می اندازیم.
 مثال: (از فعل یضربان می خواهیم امر بسازیم)
 مرحله ۱: لام مکسور در اول صیغه می آوریم: "لِیضْرَبَانِ"
 مرحله ۲: علامت رفع (ن) را می اندازیم: "لِیضْرَبَا"

ساخت

*امر مجهول

(ثلاثی مجرد)

صیغه ها
 مثال: (لِیضْرَب)

- | | | |
|--|---|---------------------|
| ۱- لِيضْرَبُ (باید زده شود آن مرد) | ← | ۱- مفرد مذکر غائب |
| ۲- لِيضْرَبَا (باید زده شوند آن دو مرد) | ← | ۲- مثنی مذکر غائب |
| ۳- لِيضْرَبُوا (باید زده شوند آن چند مرد) | ← | ۳- جمع مذکر غائب |
| ۴- لِتَضْرَبُ (باید زده شود آن زن) | ← | ۴- مفرد مؤنث غائب |
| ۵- لِتَضْرَبَا (باید زده شوند آن دو زن) | ← | ۵- مثنی مؤنث غائب |
| ۶- لِیضْرَبْنَ (باید زده شوند آن چند زن) | ← | ۶- جمع مؤنث غائب |
| ۷- لِتَضْرَبْ (باید زده شوی تو یک مرد) | ← | ۷- مفرد مذکر مخاطب |
| ۸- لِتَضْرَبَا (باید زده شوید شما دو مرد) | ← | ۸- مثنی مذکر مخاطب |
| ۹- لِتَضْرَبُوا (باید زده شوید شما مردان) | ← | ۹- جمع مذکر مخاطب |
| ۱۰- لِتَضْرَبِي (باید زده شوی تو یک زن) | ← | ۱۰- مفرد مؤنث مخاطب |
| ۱۱- لِتَضْرَبَا (باید زده شوید شما دو زن) | ← | ۱۱- مثنی مؤنث مخاطب |
| ۱۲- لِتَضْرَبْنَ (باید زده شوید شما زنان) | ← | ۱۲- جمع مؤنث مخاطب |
| ۱۳- لِأَضْرَبْ (باید زده شوم من: مرد یا زن) | ← | ۱۳- متکلم وحده |
| ۱۴- لِئَضْرَبْ (باید زده شویم ما: مردان یا زنان) | ← | ۱۴- متکلم مع الغیر |

چند نکته:

نکته ۱) همانطور که گفته شد "فعل مجهول" فعلی است که فاعلش ذکر نشود.
نکته ۲) در فعل مجهول به جای فاعل از "مفعول" استفاده می شود و آن را به جای فاعل قرار می دهند.
بنابراین:

الف: اسم آن مفعول را "نائب فاعل" میگذارند.

ب: به جای اعراب مفعول (که نصب است)، اعراب فاعل (رفع) را به آن می دهند.

*لطفاً به مراحل مجهول کردن فعل در مثالهای زیر دقت کنید:

مثال ۱: ضَرَبَ الرَّجَالُ بَكَراً (زدند آن مردان آقای بکر را) که مجهولش می شود: ضَرِبَ بَكَراً (زده شد آقای بکر)

توضیح: در این مثال برای مجهول کردن فعل، اولاً فاعل (الرَّجَالُ) را حذف و سپس (بَكَراً) را که مفعول بود به جای فاعل قرار دادیم و اعراب رفع را (که قبلاً متعلق به فاعل بود) به کلمه (بکر) اهدا کردیم.

مثال ۲: الرَّجَالُ ضَرَبُوا بَكَراً (مردان زدند آقای بکر را) که مجهولش می شود: ضَرِبَ بَكَراً (زده شد آقای بکر)

توضیح ۱: در این مثال هم فاعل (ضمیر "و") حذف شده و مفعول (بکر) به جای فاعل نشسته و اعراب رفع گرفته است و همانطور که می بینید صیغه فعل که قبلاً به حالت جمع مذکر بوده است، هم اکنون به حالت مفرد در آمده؛ زیرا دلیل جمع آمدن صیغه فعل، همان ضمیر فاعلی جمع مذکر بوده است که هم اکنون (در فعل مجهول) حذف شده است. بنابراین دلیلی ندارد فعل را به صیغه جمع بیاوریم (زیرا هرگاه فاعل یا نائب فاعل به حالت اسم ظاهر بیایند، فعل هم به صیغه مفرد می آید) پس از آنجایی که نائب فاعل به صورت اسم ظاهر آمده است، پس فعل هم به صیغه مفرد آورده شده.

توضیح ۲: اگر در دو مثال بالا به جای (بکر) ضمیر منصوبی به عنوان مفعول قرار می گرفت و ما میخواستیم فعل را مجهول کنیم، صیغه فعل مجهول را مطابق مفعولی می آوردیم که میخواستیم نائب فاعل قرارش بدهیم. مثلاً هرگاه اراده کنیم جمله "الرَّجَالُ ضَرَبُوا زَنَانَ" را "که فعل آن هم معلوم است، تبدیل به مجهول کنیم، میگوییم: از آنجا که ضمیر "هُنَّ" ششمین ضمیر از ضمائر منصوبی است، پس فعل مجهول را هم به صیغه ششم می آوریم و میگوییم مجهول فعل "ضَرَبُوا" می شود: "ضَرِبْنَ" به معنای زده شدند زنان. (زیرا فعل مجهول، مطابق ضمیر منصوبی (که هم اکنون نائب فاعل قرار گرفته است) می آید.)
* پس مجهول جمله بالا (الرَّجَالُ ضَرَبُوا) می شود: ضَرِبْنَ. زده شدند آن زنان (زیرا فاعل را حذف کردیم و معادل رفعی ضمیر (هُنَّ) را {که می شود: (ن)} جانشین فاعل محذوف کردیم و نائب فاعل قرار دادیم)
* برای اینکه بدانید معادل رفعی هر ضمیر منصوبی کدام است، به کتاب نحو مقدماتی مراجعه کرده و ضمائر مرفوعی (در فعل ماضی و مضارع-امر) و منصوبی را مورد مطالعه قرار دهید.

...چند نکته:

نکته ۳) اگر فعل، متعدی نباشد (لازم باشد)، نمیتوان آن فعل را مجهول کرد؛ زیرا مفعولی نداریم که در صورت حذف فاعل، آن را جانشین فاعل (نائب فاعل) قرار دهیم.

نکته ۴) در زبان عربی این امکان وجود دارد که یک فعل لازم را (به کمک حروف جرّ) متعدی کنیم. یعنی به فعل لازم نیز مفعول دهیم (اما به واسطه حرف جرّ، نه مستقیماً). لازم به ذکر است که وقتی آمدن حروف جرّ باعث متعدی شدن فعل لازم شود، به آن فعل "فعل متعدی به حرف جرّ" می گویند و مفعول آن را "مفعول با واسطه" می نامند؛ همانطور که به فعلی که به خودی خود متعدی باشد "متعدی بنفسه" و مفعول آن را "مفعول بی واسطه" می نامند.

نکته ۵) این بحث که یک فعل لازم با کمک کدامیک از حروف جرّ متعدی (با واسطه) می شود، امری کاملاً سماعی است و به طور کلی نامشخص (و همچنین نسبی) است که باید از لغت عرب فرا گرفت.

لطفاً به مثالهای زیر دقت فرمائید: مثال ۱: (خَافَ زَيْدٌ)

توجه فرمائید که این مثال قابل مجهول کردن نیست. (زیرا کلمه مناسبی که در صورت حذف فاعل (زید)، بتواند جانشین آن شود وجود ندارد)

مثال ۲: (خَافَ زَيْدٌ مِّنْ بَكْرِ) *فعل خَافَ در زبان عربی با حرف جرّ "مِن" متعدی می شود*

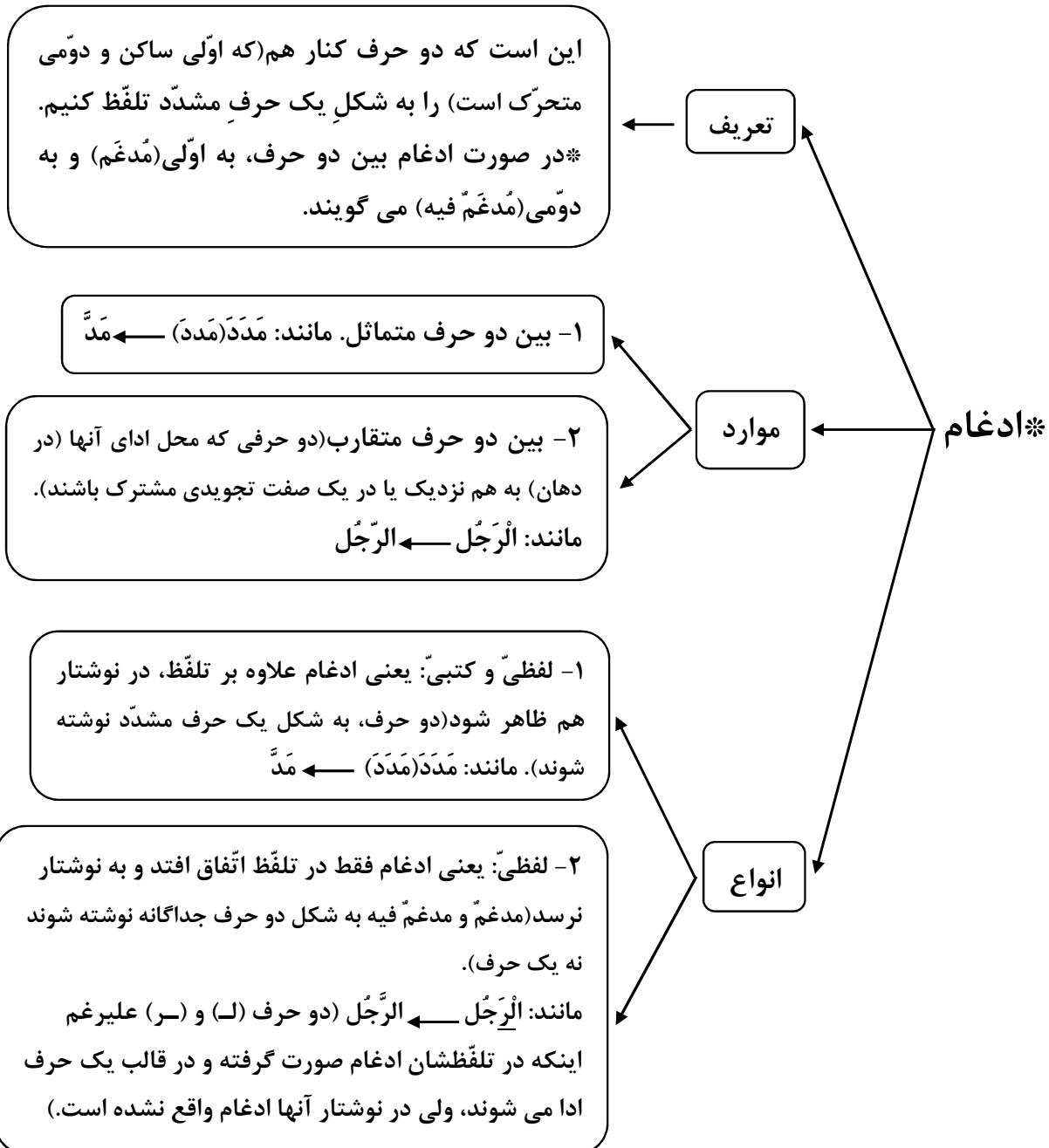
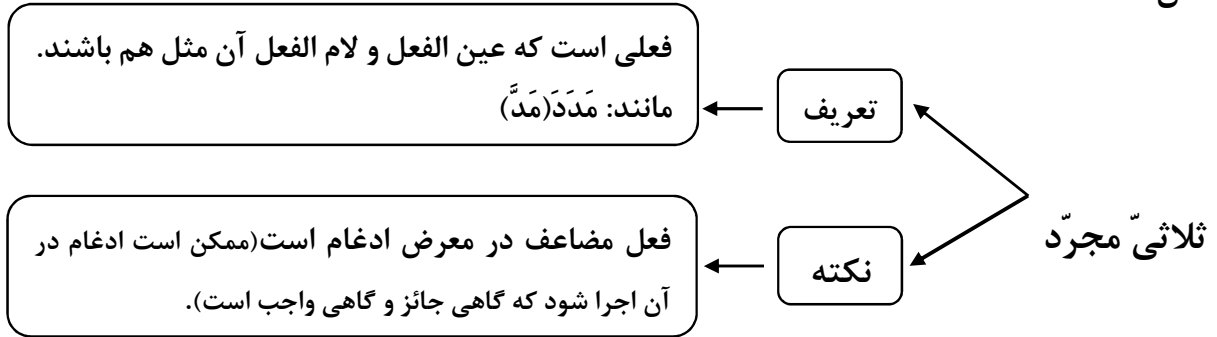
در این مثال از آنجایی که فعل لازم، مفعول (با واسطه) گرفته است و همان مفعول می تواند در صورت حذف فاعل جانشین آن شود، بنابراین در این مثال می توان فعل را مجهول کرد و مفعول (با واسطه حرف جرّ) را نائب فاعل قرار داد؛ به این شکل که فعل "خَافَ" را مجهول می کنیم که می شود: "خِيفَ" (نحوه تبدیل خَافَ به خِيفَ را بعداً فرا می گیرید)، سپس فاعل (زید) را حذف می کنیم و در نهایت مفعول را (با همراهی حرف جرّ) جانشین فاعل قرار می دهیم که در نتیجه، مجهول جمله (خَافَ زَيْدٌ مِّنْ بَكْرِ) می شود: (خِيفَ مِّنْ بَكْرِ) و ترجمه اش می شود: (اتفاق افتاد ترس از آقای بکر) و همانطور که مشاهده می کنید در این جمله به فاعل اشاره ای نشده است.

نکته ۶) هرگاه خواستیم یک فعل متعدی به حرف جرّ را مجهول کنیم، در ترجمه فارسی آن باید از عباراتی مثل: اتفاق افتاد، واقع شد و امثال اینها کمک بگیریم. (اگر آمدن حرف جرّ معنای فعل لازم را به طور خاص به معنای کاملاً جدیدی تغییر دهد، دیگر نیازی نیست که از این الفاظ در ترجمه استفاده کنیم)

نکته ۷) به این دو مطلب توجه کنید: اولاً: (یک فعل، تنها در صورتی به صیغه های مثنی، جمع، مخاطب و متکلم در می آید که فاعل یا نائب فاعل به شکل ضمیر بوده و به فعل متصل باشند) و ثانیاً: (لازم به یادآوری است که هرگاه مفعول با واسطه، مؤنث بوده و نائب فاعل شود، فعل مجهول علامت تانیث نمی پذیرد.)

*طبق این مطالب، وقتی فعل متعدی به حرف جرّ را مجهول می کنیم، همیشه به صیغه یکم بروز می کند. (زیرا از طرفی فاعلی نداریم که بخواهد صیغه فعل به خاطر آن عوض شود و از طرفی اگر نائب فاعل ضمیر هم باشد، در این نوع فعلها هرگز نائب فاعل به فعل متصل نمی شود تا بخواهد سبب تغییر در صیغه فعل شود-چرا که بعد از حرف جرّ می آید-) نتیجه: در زبان عربی، وقتی فعل متعدی به حرف جرّ مجهول شود، آن فعل فقط به صیغه (مفرد مذکر) می آید و آنچه تغییر می کند همان چیزی است که بعد از حرف جرّ می آید (نه خود فعل).

*فعل مضاعف



سؤال ۱: برای وقوع ادغام، حرف اول و دوم باید چه حالتی داشته باشند؟
پاسخ: حتماً باید اولی ساکن باشد(یا بشود) و دومی متحرک باشد(یا بشود).

سؤال ۲: اگر حرف اول متحرک باشد و ما قصد ادغام داشته باشیم، باید چه کار کنیم؟
پاسخ: حتماً باید حرکت حرف اول را گرفته و ساکنش کنیم.

سؤال ۳: آیا ممکن است حرف اول متحرک باشد ولی قابل ساکن کردن نباشد؟ در اینصورت تکلیف ادغام چه می شود؟
پاسخ: بله، ممکن است. در اینصورت به هیچ وجه ادغام صورت نمی گیرد.
نکته ۱: در دو مورد، حرف اول (از دو حرف مماثل) قابل ساکن کردن نبوده و در نتیجه ادغامی هم صورت نمی گیرد. (که در توضیح قاعده ۱ و نیز در قاعده ۱۰ ادغام می آید).

نکته ۲: اگر حرف اول، یکی از دو مورد بالا نباشد (و قابل ساکن کردن باشد)، به آن "جائز التّسکین" می گویند.

سؤال ۴: اگر حرف دوم ساکن باشد و ما قصد ادغام داشته باشیم، باید چه کار کنیم؟
پاسخ: حتماً باید آن را متحرک کنیم وگرنه ادغام ممکن نیست.

سؤال ۵: آیا ممکن است حرف دوم ساکن باشد ولی قابل متحرک کردن نباشد؟ در اینصورت تکلیف ادغام چه می شود؟
پاسخ: بله، ممکن است. در اینصورت به هیچ وجه ادغام صورت نمی گیرد.
نکته: همانطور که در قاعده دهم نیز بیان خواهد شد، این حالت در یک جا اتفاق می افتد و آن زمانی است که حرف دوم (از دو حرف مماثل) ساکن باشد و سکونش به خاطر اتصال به ضمیر رفع متحرک باشد. مانند: مَدِدْنِ

*چند
پرسش و پاسخ

۱- اگر در یک کلمه، دو حرف مُمائل (مثل هم) وجود داشته باشد که
اولی ساکن و دومی متحرک باشد، انجام ادغام واجب است.
مانند: مُعَلِّم ← مُعَلِّم

۲- اگر در یک کلمه دو حرف مُمائل کنار هم بیایند و هر دو متحرک باشند
(و البته اولی شان جائز التَّسکین باشد)، انجام ادغام واجب است.
مانند: مَدَد ← مَدَّ

توضیح:

*حرف متحرک در دو حالت جائز التَّسکین نیست (یعنی اگر حرف اول از
دو حرف متحرک مثل هم - یکی از دو مورد زیر باشد، هرگز قابل ساکن کردن
نیست و در نتیجه ادغام واقع نخواهد شد):

الف) حرف اول، خودش مدغم فیه باشد (مثلاً در کلمه مَدَد مَدَدَد) بین دال
دوم و سوم ادغام واقع نمی شود؛ زیرا دال دوم خودش مدغم فیه است.
ب) حرف اول کلمه باشد. (مثلاً در کلمه مِمَد، بین میم اول و دوم ادغام واقع
نمی شود؛ زیرا میم اول شرایط مدغم شدن (جائز التَّسکین بودن) را ندارد.)

*قواعد ادغام

چند نکته:

۱- هرگاه حرف اول، متحرک جائز التَّسکین باشد و ادغام انجام
گیرد، گاهی حرکتش را به کلی حذف می کنیم ولی در دو مورد نیز
حرکتش را منتقل به حرف ساکن قبلی می کنیم که عبارتند از:

الف) حرف قبل از آن صحیح باشد. مانند: یَمَدُّ ← یَمَدُّ

ب) حرف ماقبل، حرف عله و فاء الفعل باشد. مانند: یَوَدُّ ← یَوَدُّ

۲- هرگاه حرف دوم متحرک (از دو حرف مثل هم)، در اصل خودش
ساکن باشد ولی به خاطر اینکه قبل از الف قرار گرفته و یا برای
دفع التقاء (برخورد) ساکنین (دو حرف ساکن) به آن حرکت داده
باشند (در زبان عربی هر حرفی که قبل از الف آمده باشد حتماً فتحه می
گیرد و نیز هرگاه دو حرف ساکن به هم برسند، به یکی از آنها حرکت
می دهند)، در اینصورت این حرف متحرک.....ادامه در صفحه بعد

ادامه صفحه قبل.....از موارد قاعده دوّم (دو حرف متحرک مثل هم) به حساب نمی آید. (مثلاً در کلمه "سَكَّتْنَا" بین تاءها ادغام واقع نمی شود؛ زیرا تاء دوّم در اصل ساکن است و تنها به خاطر الف فتحه گرفته است و یا مثلاً در عبارت "سَكَّتَتِ الْأَخْتُ" تاءها در هم ادغام نمی شوند؛ چرا که تاء دوّم هرچند که دارای حرکت است ولی در اصل ساکن بوده و به جهت دفع التقاء ساکنین آن را متحرک نموده اند- پس این دو مثال، مشمول قاعدهٔ ۲ نمی شوند، چون حرکت گرفتشان قرضی است-).

۳- هرگاه در یک کلمه امکان اجرای هر دو قاعده ۱ و ۲ وجود داشت، ما قاعده ۱ را بر قاعده ۲ مقدم می کنیم. (مثلاً در کلمه "مَدَدَد" که هم امکان اجرای قاعدهٔ ۱ (بین دال اوّل و دوّم) و نیز قاعدهٔ ۲ (بین دال دوّم و سوّم) وجود دارد، قاعدهٔ اوّل را جاری می کنیم و می گوییم: مَدَدَ نَه مَدَدَ)

*قواعد ادغام

(قاعدهٔ ۳: اگر آخر یک کلمه حرف ساکنی باشد و اوّل کلمهٔ بعدی حرف متحرکی باشد که همجنس این حرف ساکن است، ادغامشان واجب است. مانند: مِ نَا ← مِ نَا

توضیح:

*اگر کلمه دوّم یکی از موارد زیر باشد، ادغام هم لفظی است و هم کتبی:

(الف) ضمیر رفعی. مانند: سَكَّتَتْ (سَكَّتْ + ت) ← سَكَّتَتْ

(ب) ضمیر جرّی. مانند: فِیْ (فِی + ی) ← فِیْ

(ج) نون وقایه. مانند: عَنِّی (عَنْ + نِی) ← عَنِّی

و در غیر این موارد، ادغام فقط لفظی است و دو حرف مماثل در حالت

نوشتار در هم ادغام نمی گردند. مانند: اُكْتُبُ بِالْقَلَمِ، اُكْرِمُ مُحَمَّدًا

نکته:

اگر این قاعده در جایی پیش بیاید که حرف آخر کلمه، حرف مدّ یا هاء

سکت باشد، ادغام واقع نمی شود. مانند: فِیْ یَوْمِ (عبارت "فِی" که در آن

ادغام واقع می شود یک استثناء است)، مَا أُغْنِی عَنِّی مَالِیْهِ هَلْکَ (که هاء اوّل

هاء سکت است، بنابراین ادغام واقع نمی شود)

(قاعدهٔ ۴: ادغام لامِ أَل در حروف شمسی (ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن) واجب است. مانند: الرَّسُولُ (البته یک مورد آن از موارد قاعدهٔ سوّم به حساب می آید که عبارتست از: ادغام لامِ أَل در لام از حروف شمسی. مانند: أَل + لوح ← أَلُّوْح)

(قاعدهٔ ۵: اگر آخر کلمه ای به نون ساکن یا تنوین ختم شود و کلمه بعد با یکی از حروف (ی، ر، م، ل، و، ن = یرملون) آغاز شود، ادغام آنها واجب است. مانند: مِنْ رَبِّ، رَبِّ رَحِيمٍ (البته یک مورد آن از موارد قاعدهٔ سوّم به حساب می آید که عبارتست از: ادغام نون ساکن یا تنوین در ← نون) توضیح:

۱* اگر کلمه دوّم: لَأ، مَا، مَنْ باشد، ادغام هم لفظی است و هم کتبی. مانند: إِيَّا (إِن + لَأ)، إِيْمَان (إِن + مَا)، مِمَّن (مِن + مَنْ) و در غیر این موارد، ادغام فقط لفظی است (و دو حرفِ مماثل در حالت نوشتار در هم ادغام نمی گردند). مانند: مِنْ رَبِّ
 ۲* برخی موارد از این قاعده مستثنا هستند: آیات (وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ)، (ن و القلم = نون و القلم)، (یس و القرآن = یاسین و القرآن) و ادغام اجرا نمی شود.

*قواعد ادغام

(قاعدهٔ ۶) ابتدا لازم است که گفته شود: این قاعده تنها در فعل مضاعف از مضارع مجزوم و امر اجرا می گردد. در صیغه های (۱، ۴، ۷، ۱۳ و ۱۴) این دو نوع فعل (مضاعف مضارع و امر)، که عین الفعل متحرک (البته جائز التّسکین) و لام الفعل ساکن در کنار هم قرار می گیرند، ادغام جائز است (با در نظر گرفتن آنچه در صفحه ۲۳ (همین جزوه) گفته شد، حرف اوّل ساکن شده و حرف دوّم متحرک می گردد). مانند: لَأ يَفِرُّ لَأ يَفِرُّ، لَأ يَمْدُدْ (لَأ يَمْدُدْ، لَأ يَمْدُدْ، لَأ يَمْدُدْ)، لَمْ يَعْضُضْ (لَمْ يَعْضُضْ، لَمْ يَعْضُضْ)
 * لازم به ذکر است که اگر بخواهیم به مناسبت ادغام، حرف دوّم ساکن را متحرک کنیم آن حرکت می تواند فتحه یا کسره باشد (اگر آن فعل مفتوح العین یا مکسور العین باشد) و اگر آن فعل مضموم العین باشد آن حرف دوّم می تواند (در صورت ادغام) فتحه یا کسره یا ضمّه بگیرد.
 * در آیات قرآنی مشمول این قاعده، معمولاً این ادغام اجرا نمی شود.

(قاعدهٔ ۷: ادغام دو حرفِ متماثلِ متحرک که در دو کلمه (یکی در آخر یک کلمه و دیگری در اوّل کلمه بعد) باشند، جائز است. مانند: كَتَبَ بِالْقَلَمِ ← كَتَبَ بِالْقَلَمِ، لَأ تَأْمَنَّا ← لَأ تَأْمَنَّا
 * اجرای این قاعده در اکثر موارد منجر به ادغام لفظی و کتبی می شود و گاهی فقط لفظی.

(قاعدهٔ ۸: وقتی دو حرف متقارب در یک کلمه باشند، می توان آنها را ادغام کرد. مانند: **إِدْدَكَرَ ← إِدَّكَرَ**
*اگر ادغام دو حرف متقارب سبب اشتباه آن کلمه با کلمهٔ دیگری شود، انجام ادغام ممنوع است. (مثلاً ادغام در **وَطَدَّ** ممنوع است زیرا در صورت ادغام، با کلمهٔ **وَدَّ** اشتباه می شود.)

(قاعدهٔ ۹: ادغام دو حرف متقارب در صورتی که در دو کلمه باشند جایز است (به شرطی که اولی ساکن باشد). مانند: **مَدَدَتُ (مَدَدُ + تُ)**، **هَلْ رَأَيْتُ (هَلْ + رَأَيْتُ)**

(قاعدهٔ ۱۰: ادغام در موارد زیر ممنوع است:
الف) حرف اول (از دو حرف متمائل یا متقارب) **جائز التَّسْكِينِ** نباشد. مانند: **مَدَدَ**
ب) حرف دوم (از دو حرف متمائل یا متقارب) ساکن باشد و **قابلیت متحرک** شدن را هم نداشته باشد (وقتی حرف دوم به ضمیر متصل رفعی بچسبد، قابلیت متحرک شدن ندارد). مانند: **مَدَدَنْ**
ج) وزن **أَفْعِلْ** در باب **تَعَجَّبَ**. مانند: **أَعَزُّزُ**
د) گاهی بدون دلیل خاص، ممکن است در یک کلمه ادغام واقع نشود و در زبان عربی به همان شکل (بر خلاف قواعد مذکوره) استعمال گردد که در اینصورت ما هم باید آن کلمه را به همانگونه (که استفاده شده)، مورد استفاده قرار دهیم. مانند: **ضَبَّابَ الْمَكَانِ**

*قواعد ادغام

به تغییراتی که در حروف **عَلَّه** رخ می دهد، اعلال می گویند که گاهی منجر به **ساکن شدن** و گاهی **تبدیل شدن حرف عَلَّه** به حرف دیگر و یا **حذف شدنش** می شود.

تعریف

۱- قواعد خصوصی: مربوط به تمام کلمات معتل نیست. مثلاً می گویند فلان قاعده مخصوص فعل امر **ناقص** است نه مربوط به سائر معتل ها.

۲- قواعد عمومی: مربوط به همه کلمات معتل شده و اختصاص به نوع خاصی از کلمات معتل ندارد.

*اعلال

اقسام

* قواعد اعلال

- قاعده ۱:

* واو و یاء اگر

عین الفعل باشند.

+

حرکت داشته باشند.

+

حرف قبلی شان صحیح و ساکن باشد.

حرکتشان به حرف قبلی منتقل شده و خودشان ساکن می شوند. مانند: يَقُولُ ← يَقُولُ. بنابراین در کلماتی مانند: فَتَيَّةٌ، إِخْوَةٌ، غَزْوَةٌ، تَرْوَةٌ، دَعْوَةٌ، دَعْوَى این قاعده جاری نمی شود (چون حرف عله، عین الفعل نیست) و نیز در کلماتی مانند: قَائِلٌ، بَاتِعٌ این قاعده جاری نمی شود (چون قبل از حرف عله، حرف صحیح وجود ندارد)

- قاعده ۲:

* واو و یاء اگر

عین الفعل یا لام الفعل باشند.

+

در بین کلمه باشند (اول و آخر کلمه نباشند).

+

مضموم یا مکسور باشند.

+

حرف قبلی شان ضمه یا کسره داشته باشد.

اولاً: حرکت حرف قبلی ساقط می شود. ثانیاً: حرکتشان به حرف قبلی داده می شود. مانند: يُبِعُ ← يَبِيعُ. بنابراین در کلماتی مانند: جَوْلٌ، بَيْعٌ این قاعده جاری نمی شود (چون حرف عله، مضموم یا مکسور نیست) و نیز در کلمه ای مانند: يَهْدِيْ این قاعده جاری نمی شود (چون حرف عله، در اثناء کلمه نیست بلکه در آخر کلمه است)

- قاعده ۳:

*

"و" اگر در آخر کلمه قرار گیرد.

+

"ی یا یِ" اگر در آخر کلمه قرار گیرد.

حرکتشان ساقط شده و ساکن می شوند. مانند: يَدْعُوْ ← يَدْعُوْ، يَرْمِيْ ← يَرْمِيْ، ثَانِي ← ثَانِي

- قاعده ۴:

* واو ساکن ←

اگر قبلش کسره باشد.

تبدیل به یاء می شود. مانند: قَوْلٌ ← قِيلَ، دُعُونَ ← دُعِينِ

- قاعده ۵:

* واو اگر

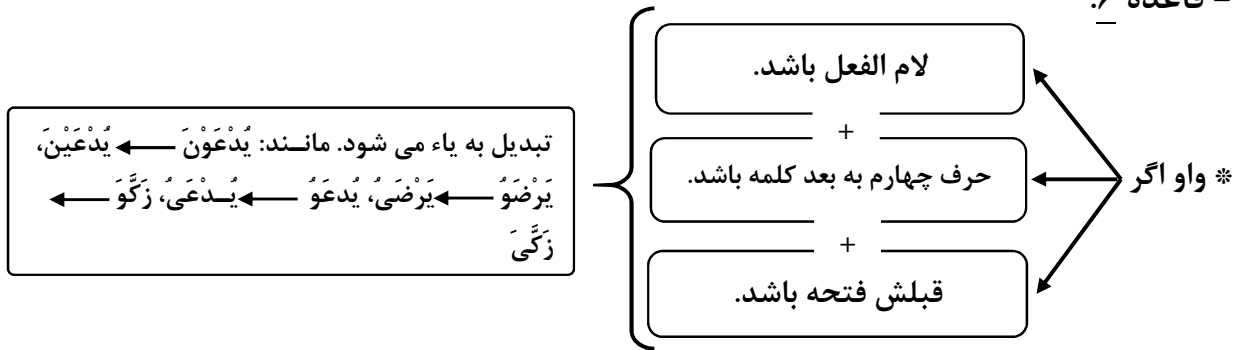
لام الفعل باشد.

+

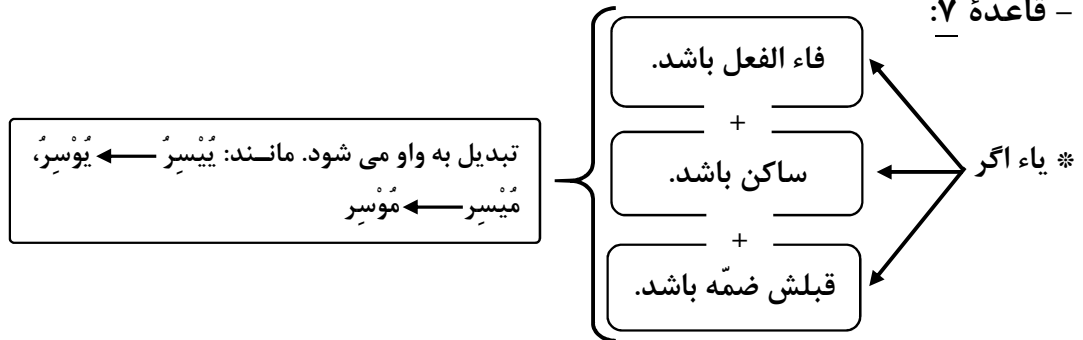
قبلش کسره باشد.

تبدیل به یاء می شود. مانند: رَضَوُ ← رَضِيْ، دُعُوْ ← دُعِيْ، أَعْطَوُ ← أَعْطِيْ، دَاعِيْ ← دَاعِيْ

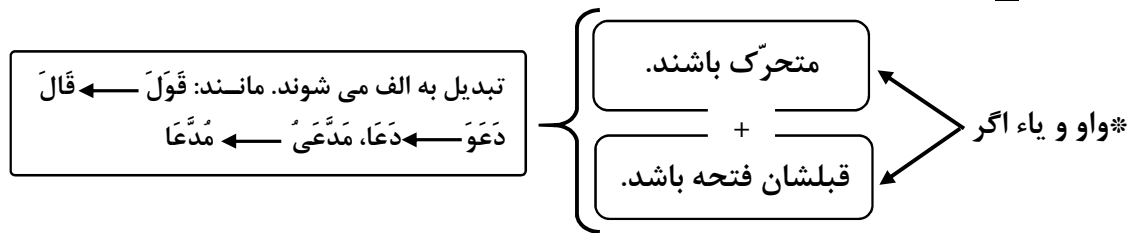
قاعده ۶:



قاعده ۷:



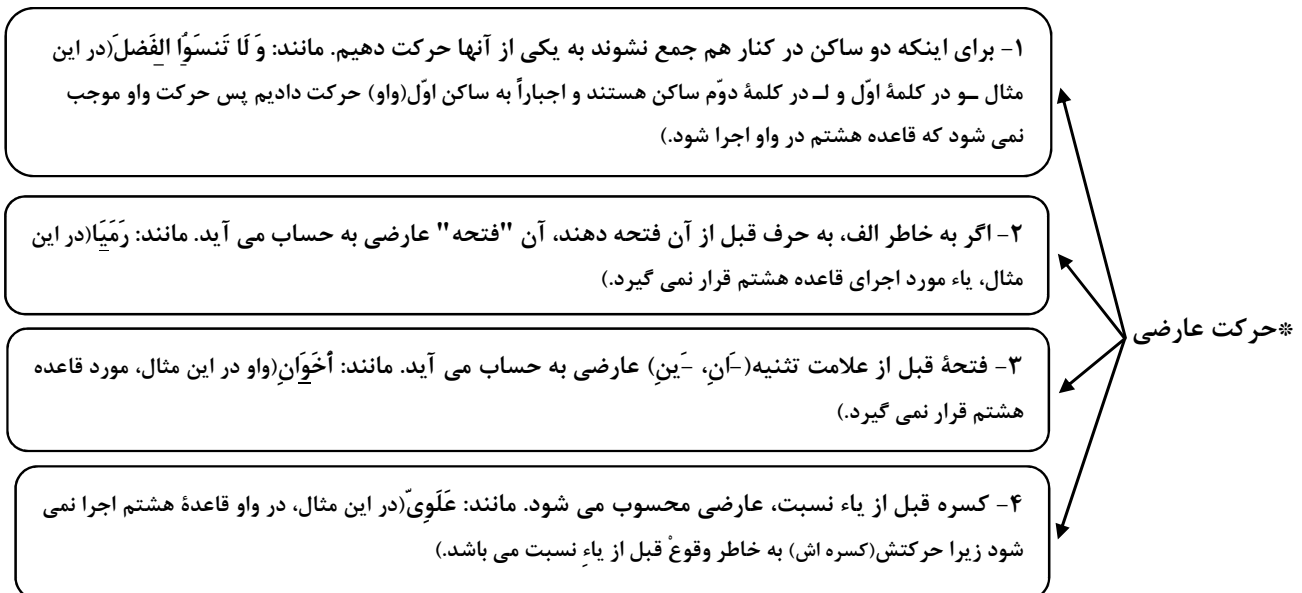
قاعده ۸:



* استثناء: اگر واو و یاء، فاء الفعل باشند یا حرکتشان اصلی نباشد (عارضی باشد) این قاعده در آنها اجرا نمی گردد.

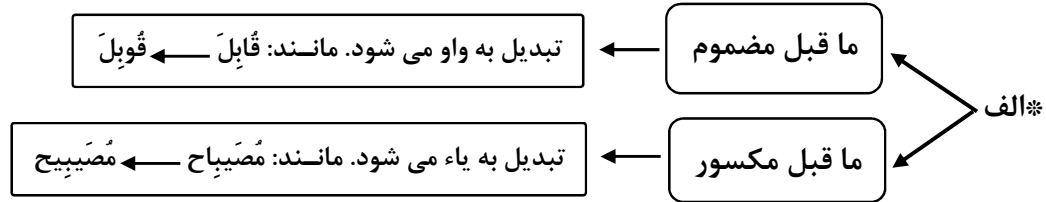
* مثال (فاء الفعل) $\leftarrow \text{يَوُدُّ}$ ، تَيَسَّر * مثال (حرکت عارضی) $\leftarrow \text{يُرْضَيَانِ}$ (به خاطر الف، حرکت فتحه) گرفته است {

* حرکت عارضی مورد نظر ما در اینجا (قاعده ۸)، موارد زیر را شامل می شود:

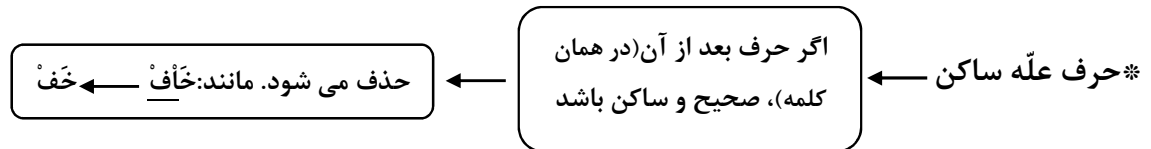


نکته: اگر حرف عله ای در اصل خود حرکت داشته است ولی هم اکنون (به سبب اجرای یکی از قواعد اعلال) ساکن شده باشد، حکم حرف عله متحرک را دارد (و قاعده ۸ در آن اجرا می گردد). مانند: **يَخَوْفُ** ← **يَخَافُ** (با آنکه حرف واو ساکن بوده ولی باز هم قاعده ۸ جاری شده است؛ زیرا این کلمه در اصل **يَخَوْفُ** بوده و واو دارای حرکت فتحه بوده است)

- قاعده ۹:



- قاعده ۱۰:



چند نکته پیرامون قاعده دهم:

(۱) هرگاه پس از حرف مدّ (که عله ساکن است) حرف مشدّد قرار گیرد، هر چند التقای ساکنین رخ می دهد ولی قاعده دهم اجرا نمی شود. مانند: ضَالِّينَ - که الف حذف نمی شود. (لازم به ذکر است که حرف مشدّد در واقع شامل دو حرف است که اولین حرف همواره ساکن و دومین حرف همیشه متحرک است. برای همین است که وقتی پس از حرف مدّ یک حرف مشدّد قرار گیرد، می گویند التقاء ساکنین رخ داده است).

(۲) همانطور که می دانید برای اجرای قاعده دهم، حرف عله ساکن به حرف صحیح ساکن می رسد ولی لازم به ذکر است که در دو مورد اگر حرف عله ساکن به حرف صحیح متحرک هم برسد باز قاعده دهم در آن اجرا شده و حذف می گردد:

(الف) اگر حرف عله ساکن به حرف صحیحی برسد که (بخاطر قرار گرفتن پیش از الف) فتحه گرفته است، قاعده دهم را اجرا می کنیم و به حرکت حرف صحیح توجه نمی کنیم. مانند: دَعَاتَا ← دَعَتَا

(ب) اگر حرف عله ساکن به حرف صحیحی برسد که (به خاطر دفع التقاء ساکنین) کسره گرفته است، قاعده دهم را اجرا می کنیم و به حرکت حرف صحیح توجه نمی کنیم. مانند: قَوْلِ الْحَقِّ ← قُلِ الْحَقِّ

(۳) هرگاه حرف عله ساکن با حرف عله ساکن دیگر برخورد کند، یکی از آنها را حذف می کنیم (ضمیر یا علامت جمع مذکر از این قاعده مستثنا هستند). مانند: دَعَاؤُا ← دَعَاؤُا (در این مثال از حذف واو خودداری کردیم؛ چرا که ضمیر می باشد).

-تبصره بر قواعد اعلال

۱- عین الفعل لفیف مقرون. مانند: قَوِيّ (در عین الفعلش قاعده ۸ جاری نشده است).

۲- عین الفعل کلمه ای که به معنای عیب ظاهری یا رنگ یا حلیه (صفت زینتی) باشد. مانند: عَوْرَ (یک چشم شد)، اَبْيَضَ (سفید) - در مثال اول قاعده ۸ و در مثال دوم قاعده ۱ جریان نیافته است.

۳- اگر عین الفعل حرف عله باشد و بعد از آن حرف مد آمده باشد، قاعده ۲ و ۸ در آن جاری نمی شود. مانند: جِيُوش، غَيُور

۴- در کلمه ملحق (بعداً می خوانید) حرف عله حکم حرف صحیح را دارد. مانند: جَدْوَل مگر اینکه در آخر کلمه قرار گرفته باشد. مانند: اِسْلَنْقِيَّ ← اِسْلَنْقِيَّ (قاعده ۸)

۵- حرف عله مشدد. مانند: صُبَيْرَ (اگر یاء مشدد را یک حرف حساب کنیم زمینه اجرای قاعده ۲ در آن وجود دارد ولی اجرا نمی شود)، اِجْلُوَاذَ (اگر واو را دو حرف حساب کنیم (اِجْلُوَاذَ)، واو اول (مَدغم) ساکن است و زمینه اجرای قاعده ۴ اعلال در آن وجود دارد ولی اجرا نمی شود)

۶- در برخی کلمات هر چند زمینه اجرای قواعد اعلال وجود داشته است اما در زبان عربی قواعد اعلال را بر روی آنها جاری نکرده اند. در چنین مواردی که به آنها سَمَاعِيّ (شنیداری) می گویند، ما هم به تبعیت از آنها (اعراب) قواعد اعلال را جاری نمی کنیم. مانند: اِسْتَحْوَذَ، اَطْيَبَ، مَهْيَع، مَدْيَن

*استثنای اعلال

- مثال

۱- اگر مصدر مثال واوی بر وزن "فَعْلٌ" باشد، غالباً فاء الفعل حذف می شود و یک تاء (به جای فاء الفعل محذوف) در آخر کلمه آورده می شود (و وزن -عِلَّة- به دست می آید). مانند: وَعْدٌ ← عِدَّة (لازم به ذکر است که در مصدر بر وزن (فَعْلٌ) نیز گاهی این اتفاق رخ می دهد (فاء الفعل حذف شده و به جای آن یک تاء در آخر می آید. مانند: وَسْعٌ ← سَعَةٌ)

۲- اگر مضارع معلوم آن بر وزن (يَفْعَلُ) باشد، فاء الفعل آن (واو) حذف می شود. مانند: يُوْعَدُ ← يَعِدُ (حذف فاء الفعل چند مضارع بر وزن (يَفْعَلُ) نیز دیده شده است. مانند: يُوْدَعُ ← يَدْعُ)

نکته ۱) فعل امر معلوم مثال واوی (در حذف یا عدم حذف فاء الفعل)، مطابق مضارع خود می آید.
نکته ۲) این قاعده (حذف واو) هرگز در مضارع مجهول و امر مجهول مثال واوی اجرا نمی گردد.

*قواعد خصوصی

مثال واوی

ثلاثی مجرد

- اجوف

۱- در ماضی فعل اجوف از صیغه ۶ تا ۱۴ به فاء الفعل حرکت خاصی می دهیم به این شکل:
 الف: آن را مضموم می کنیم ← اگر مضارعش بر وزن **يَفْعَلُ** باشد.
 ب: آن را مکسور می کنیم ← اگر مضارعش بر وزن **يَفْعَلُ** یا **يَفْعَلُ** باشد.
 *مثلاً می گوئیم: **سَاقَ سَاقًا سَاقًا سَاقُوا سَاقَتْ سَاقَتًا سَقْنُ** (مضارعش بر وزن **يَفْعَلُ** است)
 یا می گوئیم: **بَاعَ بَاعًا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتًا بَعْنُ** (مضارعش بر وزن **يَفْعَلُ** است)
 نکته ۱: ماضی مجهول اجوف در صیغه های ۶ تا ۱۴ همانند ماضی معلوم صرف می شود.
 نکته ۲: اگر مضارع اجوف هم دارای وزن **يَفْعَلُ** و هم غیر آن باشد در صیغه های ۶ تا ۱۴ ماضی آن هم می توانیم فاء الفعل را مضموم و هم اجازه داریم آن را مکسور کنیم. مانند:
مَاتَ مَاتًا مَاتُوا مَاتَتْ مَاتَتًا مَتْنُ یا **مَتْنُ** (زیرا مضارعش هم بر وزن **يَفْعَلُ** و هم **يَفْعَلُ** آمده است).
 نکته ۳: فاء الفعل در فعل ماضی (کِيسَ) در همه صیغه ها مفتوح است.
 می گوئیم: **كَيْسَ كَيْسًا كَيْسُوا كَيْسَتْ كَيْسَتًا كَسْنُ كَسْتِ كَسْتَمَا كَسْتُمْ كَسْتِ.....**

*قواعد خصوصی

اجوف

ثلاثی مجرد

۲- اگر مصدر اجوف ثلاثی مجرد بر وزن **فَعَالٍ** یا **فِعَالَةٌ** بیاید، واو عین الفعل قلب به یاء می شود.
 مانند: **قَوَامٌ** ← **قِيَامٌ**

- ناقص

- در فعل امر و مضارع مجزوم ناقص در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ لام الفعل حذف می گردد.
 مانند: **يَدْعُو** ← **لِيَدْعُ**، **يُرْمِي** ← **لِيُرْمِ**

*قاعده خصوصی ناقص

- لفيف

۱- مفروق: هم قواعد عمومی اعلال و هم قواعد خصوصی مثال و ناقص در آن جاری می شود.
 (زیرا هم معتل الفاء است و هم معتل اللام). مانند: **وَقَى** (ماضی) **يَقِي** (مضارع) **لِيَقِ** (امر)

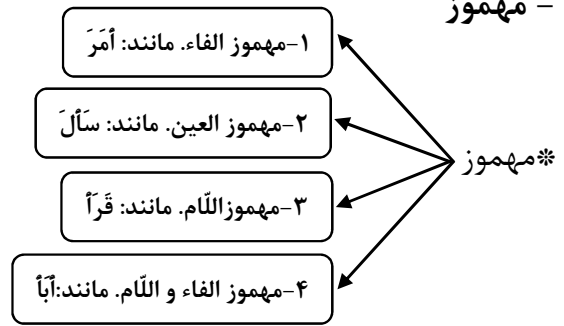
۲- مقرون: هرچند از طرفی اجوف و از طرفی هم ناقص است ولی با توجه به موارد استثناء اعلال، عین الفعل آن حکم حرف صحیح را دارد. بنابراین نه احکام عمومی اعلال و نه قاعده خصوصی اجوف در عین الفعل جاری نمی شود و فقط لام الفعل آن است که احکام عمومی اعلال و قاعده خصوصی ناقص را می پذیرد.

*لفيف

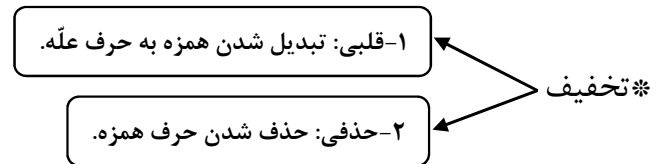
*تبصره (درباره ماده های العی و الحیاة)

*هر چند قبلاً بیان شد که ادغام در پنج صیغه اول ماضی واجب است ولی در ماضی این دو ماده، ادغام دارای ترجیح است ولی واجب نیست. مثلاً میگوئیم: **(حَيَّ حَيًّا حَيُّوا حَيَّتْ حَيَّتًا) يَأِ** **(حَيَّ حَيًّا حَيُّوا حَيَّتْ حَيَّتًا)**
 *همچنین - بنا بر مشهور - در هیچ یک از صیغه های مضارع و امر این دو ماده ادغام صورت نمی گیرد. می گوئیم: **يَحْيِي**
يَحْيِيَانُ.....

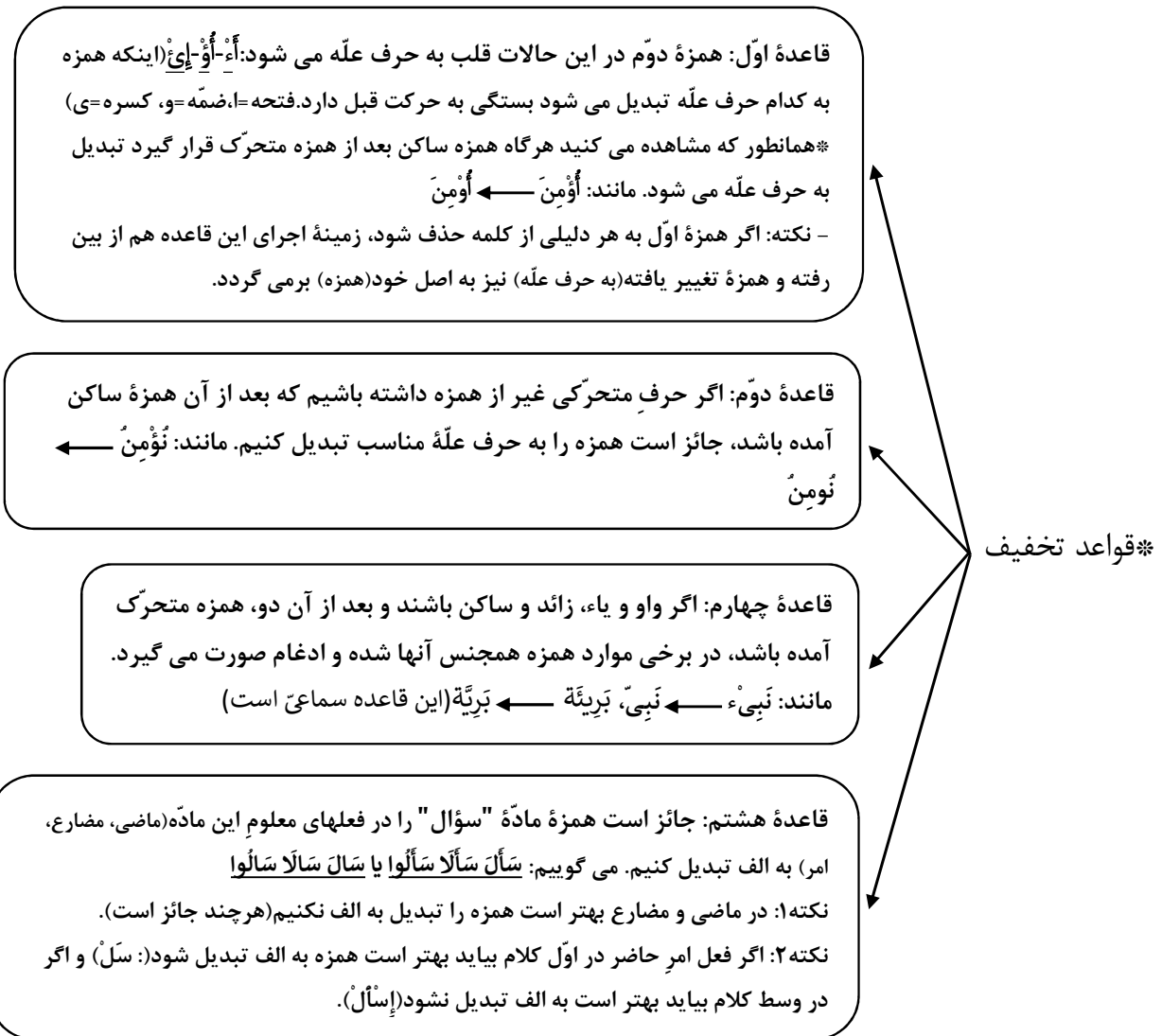
- مهموز

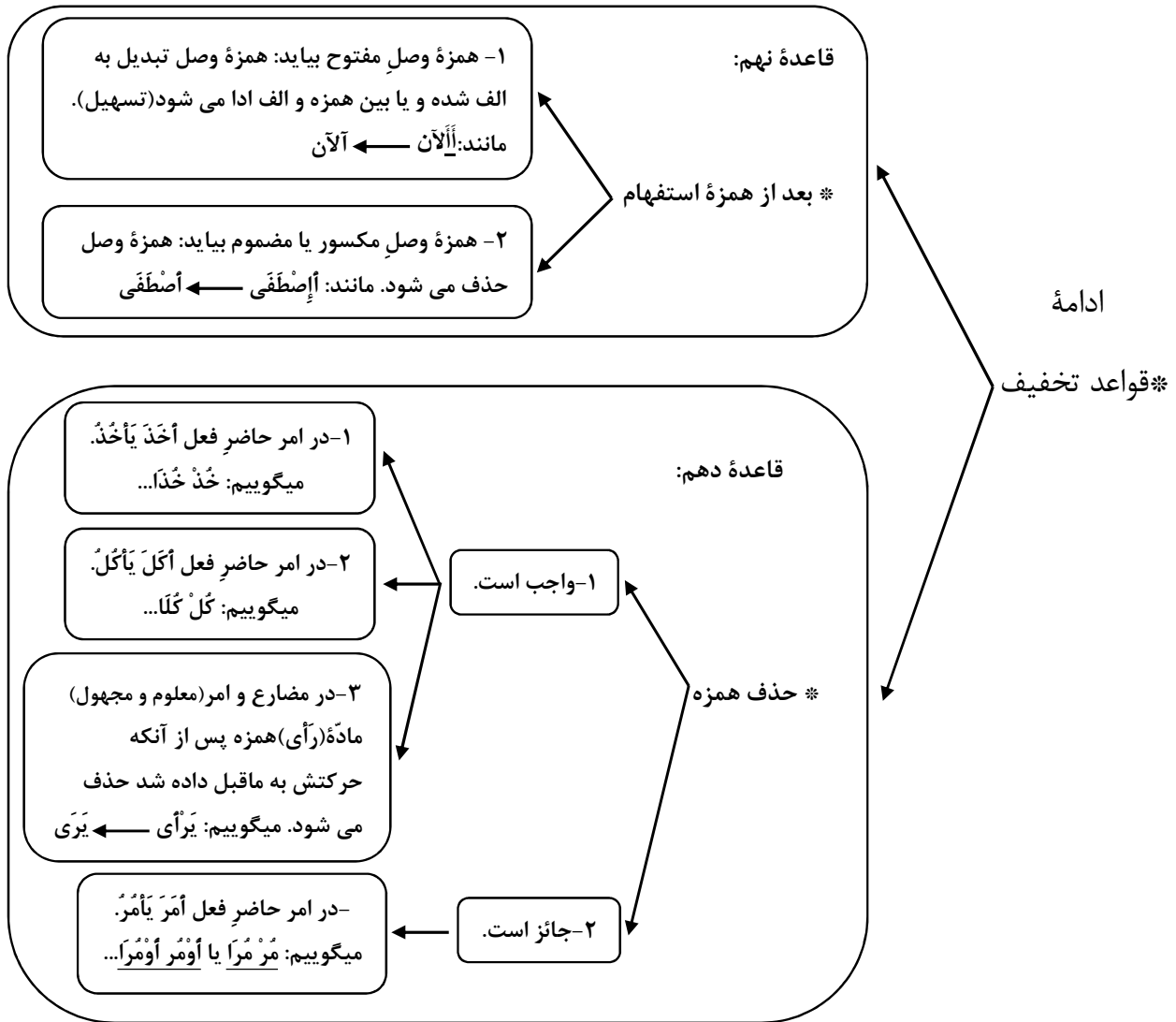


- تخفیف همزه

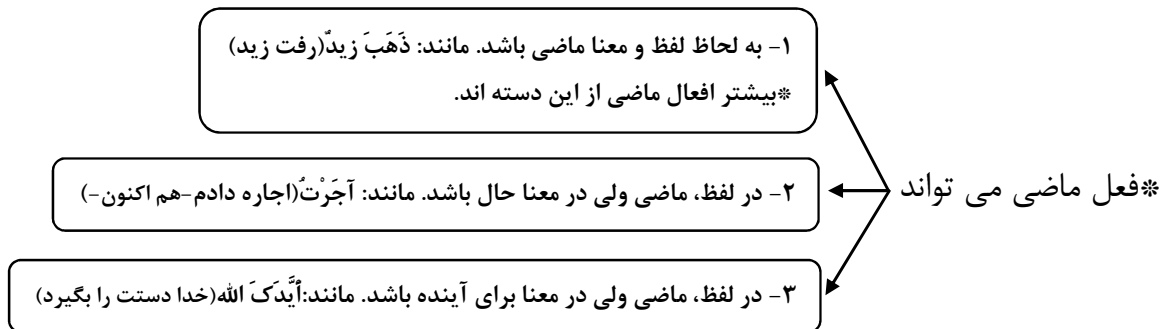


- قواعد تخفیف همزه

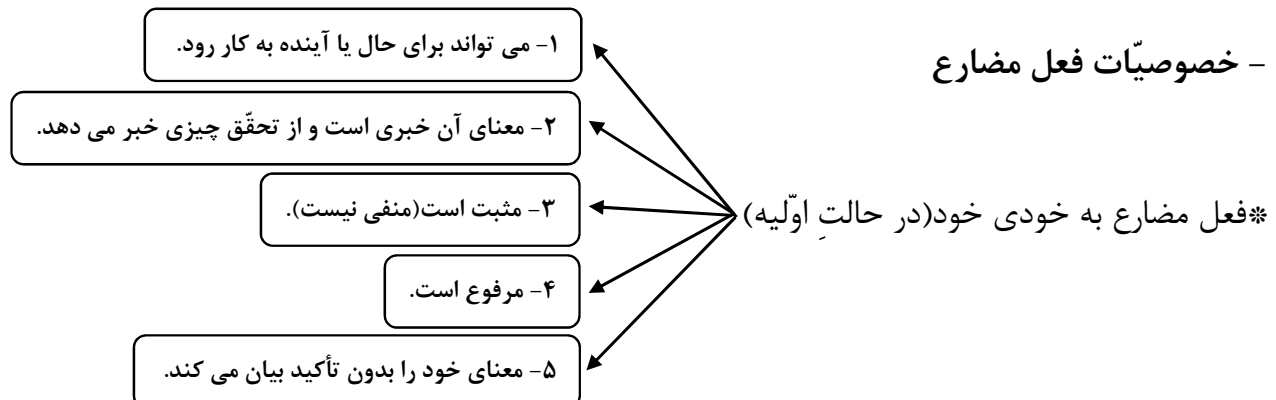




- خصوصیات فعل ماضی



- خصوصیات فعل مضارع



* گاهی برخی از حروف معانی به اول یا آخر فعل مضارع می چسبند که باعث از بین رفتن یک یا چند خصوصیت از خصوصیت‌های اولیه فعل مضارع می شوند که به ترتیب بیان خواهند شد.

- فعل حال و استقبال

"آ" در اولش بیاید ← مختص به زمان حال می شود. مانند: لَيَذْهَبُ (دارد می رود)

"سَ" یا "سَوْفَ" در اولش بیاید ← مختص به زمان آینده می شود. مانند: سَيَذْهَبُ، سَوْفَ يَذْهَبُ (خواهد رفت)

* نکته ۱: سَوْفَ آینده ی دورتری را نسبت به سَ می رساند.

* نکته ۲: به سَ و سَوْفَ "حروف تنفیس" می گویند. (تنفیس به معنای وسعت دادن است و از این جهت که این دو حرف، زمان فعل مضارع را به آینده اختصاص می دهند و زمان آینده هم) بر خلاف زمان حال) وسعت دارد، به این دو حرف "حروف تنفیس" می گویند.

* نکته ۳: به این حروف (آ، سَ، سَوْفَ) از این جهت که زمان فعل مضارع را تعیین می کنند "حروف تعیین" نیز می گویند.

نکته: حروف تعیین باعث می شوند که فعل مضارع، اولین خصوصیت خود را از دست بدهد.

* فعل مضارع

- مضارع استفهامی

۱- معنای فعل مضارع را سؤالی (استفهامی) می کنند.

۲- همزه، زمان فعل مضارع را مختص به حال یا آینده نمی کند ولی هَلْ زمان فعل مضارع را مختص به آینده می کند.

۳- همزه و هَلْ اثر لفظی در فعل مضارع ندارند.

۴- همزه و هَلْ اختصاص به فعل مضارع ندارند و بر سر ماضی هم در می آیند. مانند: أَيَذْهَبُ؟ (آیا می رود؟)، هَلْ يَذْهَبُ؟ (آیا در آینده خواهد رفت؟)

* همزه و هَلْ

- مضارع منفی

۱- "مَا" ← معنای فعل مضارع را منفی و آن را مختص به زمان حال می کند.

۲- "إِنَّ" ← معنای فعل مضارع را منفی و آن را مختص به زمان حال می کند.

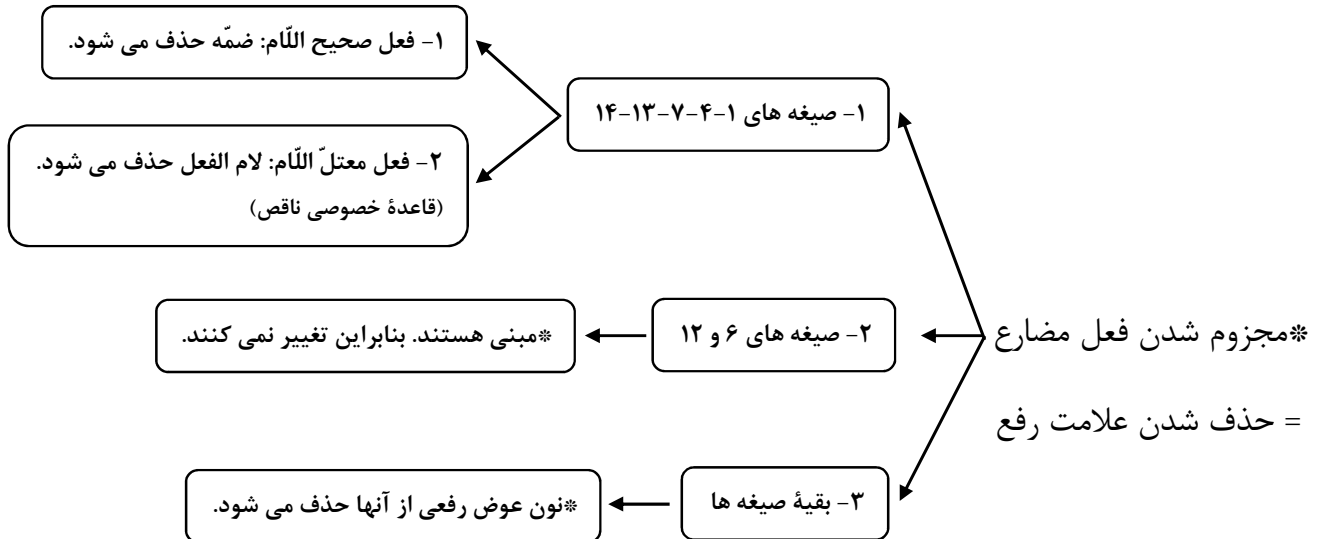
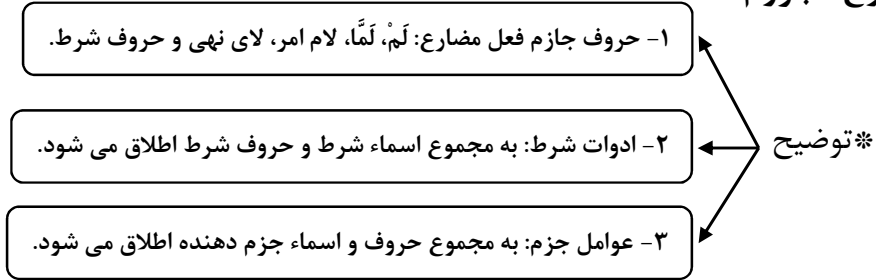
۲- "لَا" ← معنای فعل مضارع را منفی می کند ولی آن را مختص به زمان خاصی نمی کند.

* حروف نافیة فعل مضارع

* نکته ۱: این سه حرف منفی، اختصاص به فعل مضارع ندارند بلکه بر سر ماضی نیز در آمده و معنای آن را منفی می کنند.

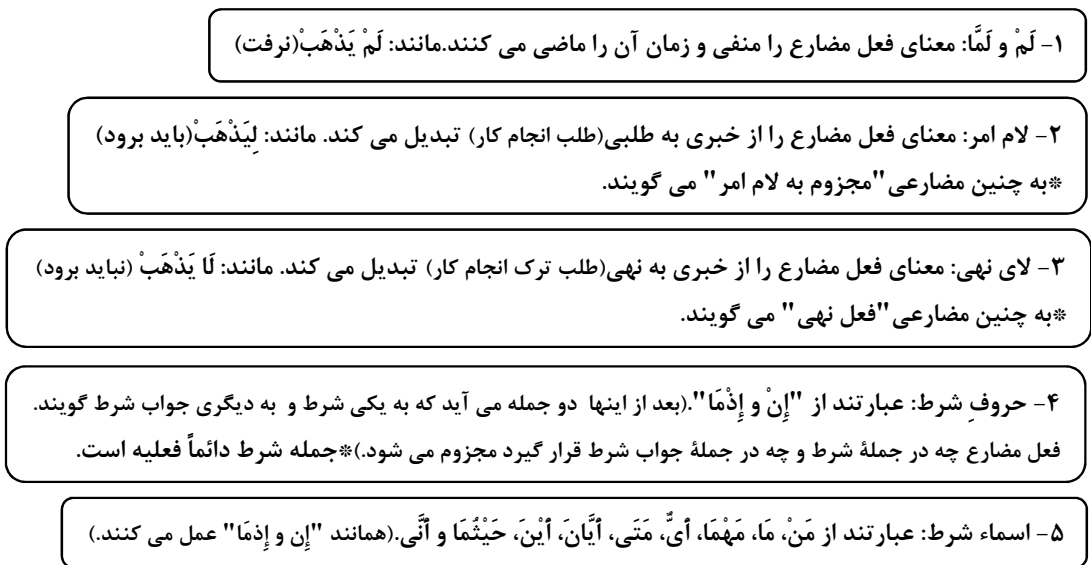
* نکته ۲: علاوه بر این سه حرف، حروف "لَمْ، لَمَّا و لَنْ" نیز فعل مضارع را منفی میکنند اما از آنجا که "لَمْ و لَمَّا" حروف جزم و "لَنْ" حرف نصب فعل مضارع است، لذا بحث درباره آنها در قسمت مضارع مجزوم و مضارع منصوب مطرح خواهد شد.

- مضارع مجزوم



* نکته ۱: اگر فعل مضارع معتلّ العین (اجوف) را جزم دهیم، پس از آنکه در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ ضمّه اش را حذف می کنیم لام الفعل ساکن با عین الفعل ساکن برخورد می کند و قاعده دهم اعلال جاری می گردد. (عین الفعلش حذف می شود). مانند لَمَّ يَقُومُ ← لَمَّ يَقُمُ
 * نکته ۲: اگر فعل مضارع مجزوم، مضاعف هم باشد در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ (همانند امر مضاعف) دارای سه یا چهار وجه است.

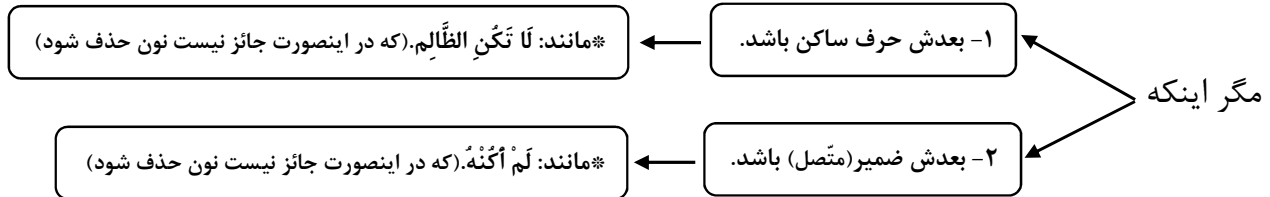
* اثر معنوی جواز مضارع



* نکته: "لَمَّ و لَمَّا و لام امر و لای نهی" به فعل مضارع اختصاص دارند، اما ادوات شرط مختص به فعل مضارع نمی باشند.

- خصوصیت مضارع مجزوم (کَانَ)

* هرگاه صیغه های يَكُونُ، تَكُونُ، اَكُونُ، نَكُونُ (= ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴ از مضارع کَانَ) جزم بگیرند، جائز است که به جای ساکن کردن لام الفعل، خود لام الفعل را حذف کنیم و مثلاً بگوییم: لَمْ يَكُ، لَمْ تَكُ و...



- مضارع منصوب

* حروف ناصب فعل مضارع: أَنْ، لَنْ، كَيْ، إِذَنْ

* علائم نصب فعل مضارع: در صیغه های پنجگانه (۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴) لام الفعل را مفتوح می کنیم و در سائر صیغه های معرب، نون عوض رفعی را حذف می کنیم.
* نکته: هرگاه لام الفعل الف باشد (فعل مضارع، ناقص الفی باشد) نمی توانیم لام الفعل را (در صیغه های ۱، ۴، ۷، ۱۳، ۱۴) فتحه دهیم زیرا الف هیچگاه حرکت نمیگیرد. (بنابراین علامت نصب در صیغه های پنجگانه ناقص الفی، مقدر است). مانند: أَنْ يَرْضَى (فتحه بر روی لام الفعل ظاهر نشده است)

۱- أَنْ: فعل مضارع را به تأویل مصدر می برد (می توان به جای آن و فعل مضارع، مصدر قرار داد). مانند: أَنْ يَذْهَبَ زَيْدٌ (= ذَهَابٌ زَيْد: رفتن زید)

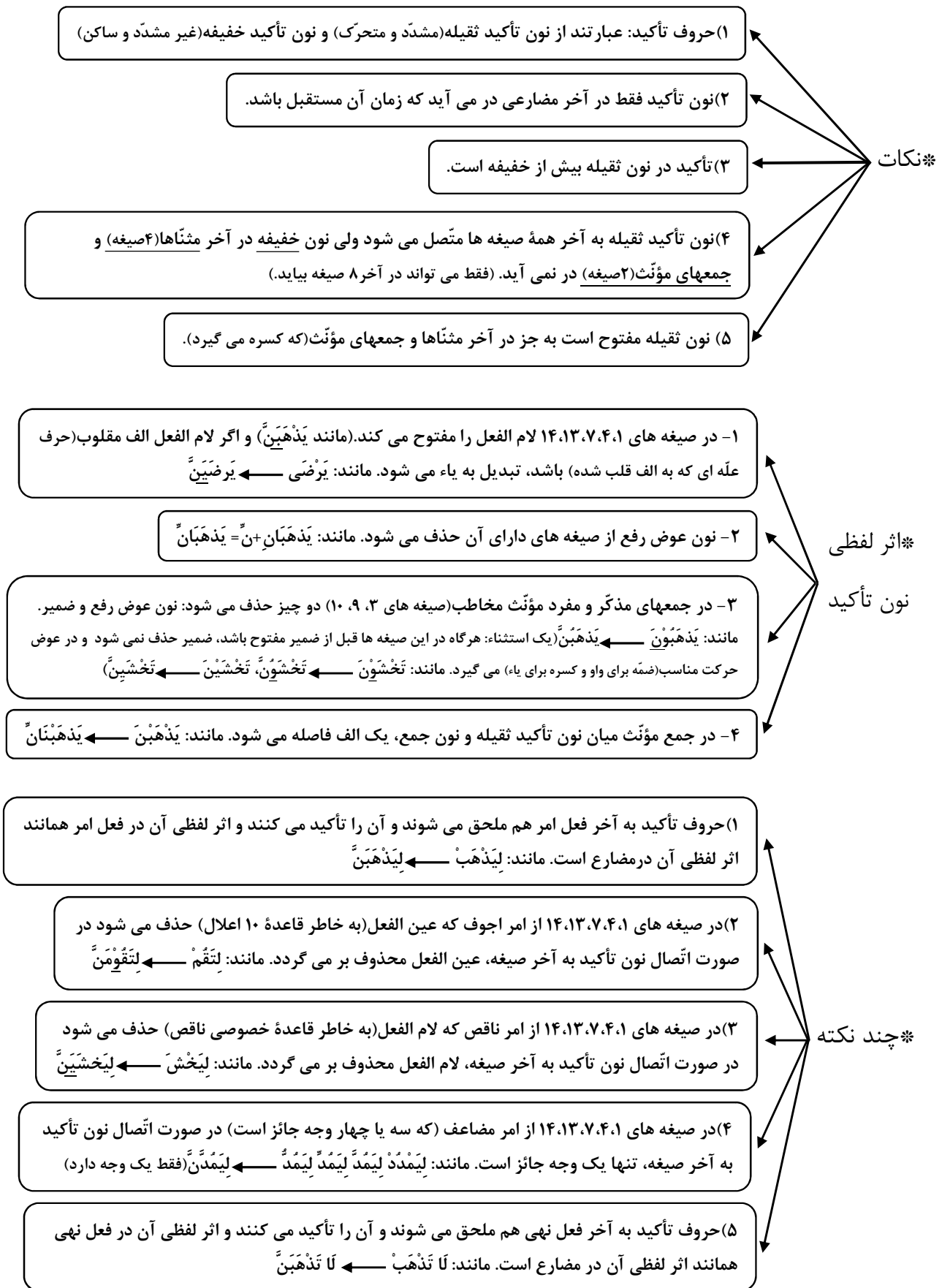
۲- لَنْ: معنای فعل مضارع را به صورت مؤکد نسبت به آینده منفی می کند. مانند: لَنْ يَذْهَبَ (هرگز نخواهد رفت)

۳- كَيْ: فعل مضارع را به تأویل مصدر می برد (همانند أَنْ) لازم به ذکر است که بعد از كَيْ همواره عِلَّت و دلیل اتفافی قبل از كَيْ قرار می گیرد. مانند: جِئْتُكَ كَيْ تَسُرَّ (= جِئْتُكَ لِسُرُورِكَ: آمدم نزد تو، به خاطر خوشحال شدنت)

۴- إِذَنْ: هرگاه کسی وعده (خوب یا بد) بدهد و ما بخواهیم عکس العمل به آن نشان دهیم، از إِذَنْ + فعل مضارع استفاده می کنیم. مثلاً کسی می گوید: اُرُورِكَ: به دیدارت می آیم) ما در جواب می گوییم: إِذَنْ أَشْكُرُكَ: در اینصورت من هم سپاسگزاری خواهم بود)

* نکته ۱: تمامی نصب دهنده های مذکور، زمان فعل مضارع را تبدیل به آینده می کنند.
* نکته ۲: حروف ناصبه، مخصوص فعل مضارعند و بر سر فعل ماضی و فعل امر در نمی آیند.

- مضارع مؤکد



- فعل ثلاثی مزید

تعریف: فعلی است که صیغه یکم ماضی معلوم آن دارای سه حرف اصلی و یک یا چند حرف زائد باشد.

*فعل ثلاثی مزید

مبدأ اشتقاق: نحوه اشتقاق فعل ثلاثی مزید، همانند ثلاثی مجرد است. به این شرح:

مصدر ثلاثی مزید ← ماضی معلوم ← مضارع معلوم ← امر معلوم
 ماضی مجهول ← مضارع مجهول ← امر مجهول

۱) برای ساختن مصدر ثلاثی مزید از ماده ثلاثی مجرد باید ابتدا بدانیم آیا در لغت عربی آن ماده دارای ثلاثی مزید هست یا خیر. (لازم به ذکر است که تنها برخی از ماده های مجرد، دارای ثلاثی مزید هستند.)

۲) اوزان مصدرها و افعال ثلاثی مزید (ماضی، مضارع، امر) همانند ثلاثی مجرد نیستند که سماعی باشند بلکه وزن هر کدام کاملاً مشخص است. بنابراین اینکه حرف زائد باید در کدام قسمت از مصادر یا افعال مزید بیاید و متحرک یا ساکن بودن آن، باید هماهنگ با همان اوزان از پیش تعیین شده باشد.

۳) به طور کلی در غیر از فعل ثلاثی مجرد (ثلاثی مزید، رباعی مجرد و رباعی مزید) ماضی و مضارع ها و همچنین مصدرها دارای اوزان مشخصی هستند. بنابراین وزن مضارع معلوم از هر ماضی معلوم نیز بیش از یک وزن نمی تواند باشد و نیز وزن مصدر یا مصادر هر ماضی - مضارع مزید مشخص می باشد (البته برخی از بابهای مزید، دارای چند مصدر برای یک ماضی - مضارع هستند).

۴) چگونگی ساختن ماضی مجهول، مضارع مجهول، امر معلوم و مجهول و صیغه سازی هر کدام از اینها در ثلاثی مزید هیچ فرقی با دستورات ثلاثی مجرد ندارد.

*نکات چگونگی

اشتقاق ثلاثی مزید

- ابواب ثلاثی مزید

*نکته ۱: هر کدام از ماضی - مضارع های مزید را یک باب می خوانند و برای نامگذاری آن از مصدر آن ماضی - مضارع کمک می گیرند.

*نکته ۲: بابهای ثلاثی مزید به پر کاربرد (۱۰ باب)، کم کاربرد (۱۵ باب) و نایاب (چند باب) تقسیم می شوند که ما تنها به پرکاربردها می پردازیم.

*نکته ۳: اوزان بابهای پر کاربرد که در زیر خواهد آمد، باید به خاطر سپرده شود:

نام باب	ماضی	مضارع	مصدر
۱- باب افعال	أَفْعَلْ	يُفْعِلُ	إِفْعَالًا
۲- باب تفعیل	فَعَلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيلًا
۳- باب مُفَاعَلَةٌ	فَاعَلَ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ
۴- باب اِفْتِعَال	اِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتِعَالًا
۵- باب اِنْفِعَال	اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعَالًا
۶- باب تَفَعَّلُ	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلاً
۷- باب تَفَاعُلُ	تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلًا
۸- باب اِفْعِلَال	اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعِلَالًا
۹- باب اِسْتِفْعَال	اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعَالًا
۱۰- باب اِفْعِيلَال	اِفْعَالَّ	يَفْعَالُّ	اِفْعِيلَالًا

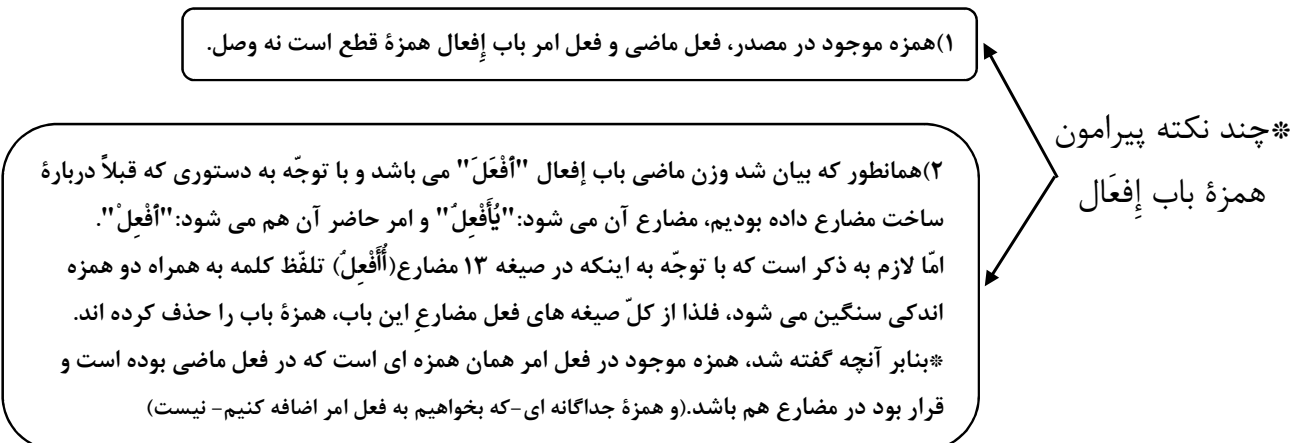
توضیحات:

- (۱) برای گرفتن ماضی معلوم ثلاثی مزید از مصدر ثلاثی مزید، ابتدا حروف زائد مصدر را حذف کرده و سپس حروف اصلی باقیمانده را در قالب ماضی معلوم (که وزن آن از قبل مشخص شده) می ریزیم. مانند: إِذْهَابٌ ← (ذهب) ← (أَفْعَلٌ) أَذْهَبَ
- (۲) همانطور که در نکات قبلی بیان شد، تنها برخی از مادّه های مجرد به باب مزید می روند. حال برای اینکه بفهمیم آیا یک مادّه ثلاثی مجرد به باب ثلاثی مزید می رود یا خیر، باید به لغت عرب مراجعه کنیم. همچنین ممکن است با مراجعه به لغت عرب دریابیم که یک مادّه مجرد به چند باب مزید رفته و در چند باب مورد استعمال قرار گرفته است.

- ضمائر و قواعد در ثلاثی مزید



- باب افعال



*قواعد خصوصی

باب افعال

۱) در مصدر اجوف باب افعال (مانند: اِضْوَاء) که طبق قاعده ۱ سپس قاعده ۱۰ اعلال، الف حذف می شود به جای الف حذف شده یک (ة) در آخر مصدر می آورند و (به عنوان مثال) می گویند: (إِضَاعَةٌ) - لازم به ذکر است که در زبان عربی هرگاه در آخر کلمه (ة) بیاید، حتماً ماقبل آن را فتحه می دهند -

۲) عرب زبانان در برخی موارد وقتی یک اجوف را به باب افعال می برند، قواعد اعلال را روی عین الفعل آن اجرا نمی کنند. مانند: أَطِيبَ الشَّيْءَ (باید قاعده ۱ و سپس ۸ اجرا می شد که اجرا نشد) - این عمل قاعده مشخصی ندارد و شنیدنی (سماعی) است.

۳) وقتی ماده (رأی) بخواهد به باب افعال برود، حرکت همزه را به ماقبل می دهیم و خود همزه را حذف می کنیم. مثلاً به جای (أرأی) میگوییم: (أرئى). در مصدر هم بعد از اینکه همزه را حذف کردیم یک (ة) به جای آن همزه در آخر کلمه می آوریم و به جای (إرءاء) می گوئیم: (إرءاءة)

۴) ماده های (العی) و (الحی) وقتی به باب افعال روند، قاعده ادغام در آنها صورت نمی گیرد و فقط در آنها اعلال جاری می شود. می گوئیم: (أَحْيَا) یا (أَعْيَا)
*ولی قاعده ادغام را تنها می توان در پنج صیغه ماضی مجهول این دو ماده اجرا کرد. مانند: أُحْيِيَ، أُعِيَّ

۱) تعدیه (معنایی به فعل ثلاثی مجرد بدهد که یک مفعول بیشتر بخواهد: اگر لازم باشد ← متعدی یک مفعولی و اگر متعدی به یک مفعول باشد ← متعدی به دو مفعول و اگر متعدی به دو مفعول باشد ← متعدی به سه مفعول شود).
مانند: ذَهَبَ زَيْدٌ (زید رفت) ← أَذْهَبَ زَيْدٌ بَكَرًا (زید بکر را روانه کرد)
*تعدیه معنای غالبی باب افعال است.

۲) داخل شدن فاعل در زمان یا مکان (این معنای باب افعال، در افعالی رخ می دهد که ماده فعل، دال بر زمان یا مکان باشد). مانند: صَبَّاحٌ ← أَصْبَحَ زَيْدٌ (زید داخل صبح شد)، صحراء ← أَصْحَرَ عَلِيٌّ (علی وارد صحرا شد)

۳) رسیدن وقت (وقت ماده فعل برای فاعل فرا رسیده است). مانند: حَصَادٌ (درو شدن) ← أَحْصَدَ الزَّرْعُ (زمان درو شدن زراعت فرا رسیده است)

۴) مفعول را دارای صفتی یافتن. مانند: أَبْخَلْتُ زَيْدًا (بخیل یافتم زید را)

۵) سیوروت (فاعل دارای مبدأ فعل شود یا مفعول را دارای مبدأ فعل کنیم). مانند: قَرَوَةٌ ← أَثْرَى زَيْدٌ (زید دارای ثروت شد)، مَرْكَبٌ ← أَرَكَبْتُ زَيْدًا (زید را دارای مرکب کردم)

۶) سلب (سلب مبدأ فعل از مفعول - چه مفعول بی واسطه و چه مفعول با واسطه -). مانند: أَعْجَمْتُ الْكِتَابَ (عجمه و ابهام کتاب را - به واسطه نقطه دار کردن حروف آن - بر طرف کردم)، أَعَذَّرَ إِلَيْكُمْ (عذر آوردن را از شما سلب کرد)
*نکته: گاهی باب افعال در سلب مبدأ فعل از فاعل نیز به کار می رود. مانند: أَفْلَسَ زَيْدٌ (زید پول را از دست داد)

۷) تعریض (در معرض قرار دادن). مانند: أَبَاعَ زَيْدٌ كِتَابَهُ (زید کتابش را در معرض فروش قرار داد)

۸) مطاوعه (بر عکس معنای تعدیه: معنایی به ثلاثی مجرد بدهد که معنایش یک مفعول کمتر بخواهد). مانند: كَبَّ زَيْدٌ الْإِنَاءَ (زید کاسه را واژگون کرد) ← أَكَبَّ الْإِنَاءَ (کاسه واژگون شد)

۹) ضد معنای ثلاثی مجرد. مانند: فَرَطٌ (کوتاهی کرد) ← أَفْرَطَ (زیاده روی کرد)

۱۰) معنای ثلاثی مجرد با تأکید و مبالغه. مانند: قَالَ زَيْدٌ الْبَيْعَ (زید معامله را بهم زد) ← أَقَالَ زَيْدٌ الْبَيْعَ (زید با جدیت معامله را بهم زد)

*معنای باب

إفعال

- چهار نکته *

(۱) در تمام بابهای مزید ممکن است در یک کاربرد بیش از یک معنا لحاظ شود. مانند: أعظمتُ اللهَ (=تعدیه+دارای صفت یافتن)

(۲) وقتی یک فعل به یک باب مزید برده می شود، ممکن است گاهی در یکی از معانی آن باب و در برخی موارد دیگر به یکی از معانی دیگر آن باب استعمال شود. مانند: أكبُّ (که گاهی متعدی و گاهی غیر متعدی استعمال می گردد).

(۳) معنایی که برای باب افعال و به طور کلی برای همه ابواب مزید مطرح می شود، ممکن است تمام معانی به کار رفته برای آن باب نباشند و هر باب مزید دارای یک یا چند معنای دیگر هم باشد.

(۴) هر چند عموماً مثالهای ما در قالب ماضی پیاده شدند، ولی وقتی می گوئیم که یک ماده دارای فلان معنای باب مزید می باشد، شامل تمامی مشتقات آن ماده (اعم از ماضی، مضارع و...) می شود نه فقط فعل ماضی.

- باب تفعیل *

(۱) مصدر این باب علاوه بر وزن تفعیل، بر وزن های "فَعَّالٌ"، "فَعَّالٌ"، "تَفَعَّلَ" و "تَفَعَّلَ" نیز می آید.

(۲) مصدر ناقص این باب فقط بر وزن "تَفَعَّلَ" می آید. مانند: زَكَّى يُزَكِّي تَزَكِيَةً

(۳) مصدر مهموز اللام این باب بر وزن "تَفَعَّلَ" و "تَفَعَّلَ" می آید (تَفَعَّلَ راجع تر است). مانند: هَنَّأَ يُهَنَّئُ تَهْنِئَةً یا تَهْنِئَةً

(۴) برخی از افعال مضاعف وقتی به باب تفعیل می روند (که در اینصورت سه حرف همجنس در کنار هم قرار خواهند گرفت) لام الفعلشان به یاء تبدیل می شود. این تبدیل شدن عمومیت ندارد و موضع مشخصی هم ندارد (و سماعی است). مانند: دَسَّ ← دَسَسَ ← دَسَّى

(۱) تکثیر در معنای فعل؛ مانند: طَوَّفَ زَيْدٌ حَوْلَ الْبَيْتِ (: زیاد طواف کرد زید دور خانه کعبه) یا در فعل و فاعل است؛ مانند: مَوَّتَ الْإِيلُ (: شتران زیادی مُردند)؛ و یا در فعل و مفعول است. مانند: قَتَلْتُ الْحَيَّةَ (: مارهای زیادی را کشتم)

(۲) تعدیه. مانند: فَرِحَ زَيْدٌ (: زید خوشحال شد) ← فَرِحَ زَيْدٌ بَكَرًا (: خوشحال کرد زید بکر را) * تکثیر و تعدیه دو معنای غالبی باب تفعیل هستند.

(۳) نسبت دادن مبدأ اشتقاق فعل به مفعول. مانند: كَفَّرْتُ بَكَرًا (: بکر را کافر شمردم)

(۴) ابداع و ایجاد. مانند (لطفاً دَقَّتْ کنید): كَوَّفَ الْكُوفَةَ (كُوفَةَ را كُوفَةَ کرد - كُوفَةَ را ایجاد کرد)

(۵) سلب مبدأ فعل از مفعول. مانند: جَلَدَ السَّاقَا: پوست گوسفند را - پس از ذبح - گند {پوست را از او سلب کرد.}

(۶) به سمت و سوی مکانی رفتن یا به آن رسیدن. مانند: غَرَّبَ (: به سوی مغرب رفت)

(۷) صیوررت. مانند: عَجَّزَتِ الْمَرْأَةُ (: زن، عجزوز شد.)

(۸) معنای ثلاثی مجرد با مبالغه و تأکید. مانند: فَرَطَ (: کوتاهی کرد) ← فَرَطًا (: به طور قابل توجه کوتاهی کرد)

* چند نکته پیرامون باب تفعیل

* معنای باب تفعیل

- باب مفاعله

*چند نکته

(۱) مصدر مثال یائی باب مفاعله فقط بر وزن (مفاعلة) می آید. مانند: **يَاسِرٌ يِّيَاسِرٌ مُيَاسِرَةٌ**

(۲) در غیر مثال یائی، مصدر علاوه بر وزن (مفاعلة) غالباً بر وزن (فعال) نیز می آید.

(۳) در برخی از موارد، مصدر باب مفاعله علاوه بر دو وزن مذکور (مفاعلة و فعال) بر وزن (فيعال) نیز می آید.

*معانی باب مفاعله

(۱) مشارکت. مانند: **ضَارَبَ زَيْدٌ بَكَرًا**: زید و بکر با هم زد و خورد کردند
* مشارکت معنای غالبی باب مفاعله است.

(۲) تعدیه. مانند: **بَعُدَ زَيْدٌ**: دور شد زید) ← **بَاعَدْتُ زَيْدًا**: دور کردم زید را)

(۳) تکثیر. مانند: **نَاعِمًا ... فلانًا**: پروردگار نعمت فلانی را زیاد کرد یا زیاد کند)

(۴) صیوروت (یعنی مفعول را دارای مبدأ فعل کردن). مانند: **عَافَاكَ**...: قرار دهد پروردگار تو را دارای عافیت)

(۵) معنای ثلاثی مجرد با تأکید و مبالغه. مانند: **جَهَدَ**: کوشید) ← **جَاهَدَ**: به شدت کوشید)

- باب إفتعال

*قواعد باب
إفتعال

(۱) هرگاه فاء الفعل این باب حرف عله باشد، حرف عله به تاء تبدیل شده و در تاء باب ادغام می شود. مانند:
وَحَدَّ ← إِيْوَحَدَّ ← إِيْتَحَدَّ (إِيْتَحَدَّ)

* اگر فاء الفعل همزه باشد و به خاطر قاعده تخفیف تبدیل به حرف عله شود، غالباً این قاعده در آن جاری نمی شود و گاهی هم جریان می یابد. مانند: **إِيْتَمَنَ ← إِيْتَمَنَ (مورد غالبی)، إِيْتَحَدَّ ← إِيْتَحَدَّ ← إِيْتَحَدَّ**

(۲) در حالت های زیر، تاء این باب تبدیل به طاء می شود (**إِفْتَعَلَ ← إِفْطَعَلَ**):
- فاء الفعل این باب یکی از حروف (ص، ض، ط، ظ) باشد مانند: **صَبَّرَ ← إِيْصَبَّرَ، صَرَبَ ← إِيْصَرَبَ، صَبَّرَ ← إِيْصَبَّرَ**.
نکته ۱) اگر فاء الفعل (ط) باشد، چون دو حرف (ط) موجود است ادغام (طبق قاعده ۱ - صفحه ۲۴) واجب می گردد.
نکته ۲) اگر فاء الفعل (ص، ض، ط، ظ) باشد، طبق قاعده ۸ ادغام (صفحه ۲۷ جزوه) جائز است (ط) را در آنها ادغام کنیم. مانند: **إِيْصَبَّرَ ← إِيْصَبَّرَ**.

نکته ۳) در مورد (ظ) هم می توانیم (ط) را در (ظ) ادغام کنیم و هم بالعکس. مانند: **إِيْظَلَّمَ ← إِيْظَلَّمَ** یا **إِيْظَلَّمَ ← إِيْظَلَّمَ**
نکته ۴) در تمام موارد جائز (در همین قاعده دوم باب افعال)، ادغام نشدن بهتر از ادغام شدن است.

(۳) در حالت های زیر تاء این باب تبدیل به دال می شود (**إِفْتَعَلَ ← إِفْدَعَلَ**):
- فاء الفعل این باب یکی از حروف (د، ذ، ز) باشد. مانند: **ذَكَرَ ← إِيْذَكَرَ**

نکته ۱) اگر فاء الفعل (د) باشد، چون دو حرف (د) در کنار هم جمع می شوند ادغام واجب است.
نکته ۲) اگر فاء الفعل (ذ، ز) باشد، طبق قاعده ۸ ادغام (صفحه ۲۷) جائز است (د) را در آنها ادغام کنیم. مانند:
إِيْذَجَرَ ← إِيْذَجَرَ

نکته ۳) در مورد (ذ) هم می توانیم (د) را در (ذ) ادغام کنیم و هم بالعکس. مانند: **إِيْذَكَرَ ← إِيْذَكَرَ** یا **إِيْذَكَرَ ← إِيْذَكَرَ**

۰۰۰ ادامه صفحه قبل

(۴) در حالت زیر جائز است تاء را همجنس فاء الفعل کرده و در آن ادغام کنیم (إِفْتَعَلَ ← إِفْعَلْ):
 - در صورتیکه فاء الفعل (ث) و (س) باشد. مانند: سَمِعَ ← إِسْتَمَعَ ← إِسْمَعَ
 نکته ۱) در مورد (ث) هم ادغام (ت) در (ث) جائز است و هم بالعکس. مانند: إِثْنَارٌ ← إِتَارٌ یا إِتَارٌ
 نکته ۲) در مورد (س) اگر این قاعده اجرا نشود بهتر است.

(۵) در حالتی زیر جائز است تاء این باب همجنس عین الفعل شده و در آن ادغام شود (إِفْتَعَلَ ← إِفْعَلْ):
 - در صورتیکه عین الفعل یکی از حروف (د) یا (ص) باشد. مانند: حَصِمَ ← إِحْصَمَ (چون فاء الفعل متحرک شده دیگر نیازی به همزه باب افتعال نداریم. زیرا همزه را به خاطر ساکن بودن فاء الفعل آورده بودیم ← حَصِمَ)

توضیح: لازم به ذکر است که ادغام تاء در عین الفعل را به دو شکل می توان انجام داد:

گونه اول: حرکت تاء را به حرف ماقبلش بدهیم. مانند: إِحْصَمَ ← إِحْصَمَ (همزه می افتد: حَصِمَ)

گونه دوم: حرکت تاء را بیاندازیم. مانند: إِحْصَمَ ← إِحْصَمَ

در ادغام به گونه دوم، بین فاء الفعل و حرف بعدش إلتقای ساکنین پیش می آید که برای برطرف شدن این مشکل، به فاء الفعل کسره می دهیم ← إِحْصَمَ (همزه را می اندازیم ← حَصِمَ)

نکته ۱) اگر عین الفعل این باب یکی از هشت حرف (ت، ث، ذ، ز، س، ض، ط، ظ) باشد نیز اجرای این قاعده دیده شده است ولی معمولاً اجرا نمی شود (و مواردش بسیار اندک و نادر است).

نکته ۲) این قاعده هرگز در مضاعف قابل اجرا نیست. مانند: مَدَّ ← إِمْتَدَّ (نمی توان گفت: إِمْدَدَّ ← مَدَدَّ)

(۶) اگر اجوف واوی به باب افتعال رود و معنای مشارکت را برساند، عین الفعلش اعلال نمی شود. مانند: إِعْتَوْنَ زَيْدًا و بَكَرًا (همیاری کردند زید و بکر)

نکته: در کلمه ای مانند (إِحْتَوَى) که لفیف مقرون است، عین الفعل در حکم حرف صحیح است و قواعد اعلال در آن جاری نمی شود و اجرا نشدن قواعد اعلال در آن ربطی به قاعده ششم باب افتعال (قاعده بالا) ندارد.

...ادامه قواعد

- معانی باب افتعال

(۱) مطاوعه (اثر پذیری). مانند: جَمَعْتُ النَّاسَ فَأَجْتَمَعُوا (مردم را جمع کردم پس جمع شدند). أَبْعَدْتُ زَيْدًا فَأَبْتَعَدَ (دور کردم زید را پس دور شد). قَرَّبْتُ زَيْدًا فَأِقْتَرَبَ (نزدیک کردم زید را پس نزدیک شد)
 نکته) باب افتعال می تواند برای مطاوعه فعل ثلاثی مجرد یا باب افعال و یا باب تفعیل باشد (از مثالها روشن است).

(۲) مشارکت. مانند: إِحْتَصَمَ الْقَوْمُ (مردم با هم دشمنی کردند)

(۳) إِتَّخَذَ (فراهم آوردن و تهیه کردن مبدأ فعل). مانند: حَطَبَ (هیزم) ← إِحْتَطَبَ زَيْدٌ (زید هیزم تهیه کرد)
 نکته) مبدأ فعل (آنچه فعل از آن ساخته می شود) در این معنا (اتخاذ)، باید اسم جامد غیر مصدر باشد.

(۴) طلب (خواستن مبدأ فعل از مفعول). مانند: كَدَّ (كوشش) ← إِكْتَدَّ زَيْدٌ بَكَرًا (زید از بکر خواست بکوشد)

(۵) معنای ثلاثی مجرد با مبالغه. مانند: إِكْتَسَبْتُ الْمَالَ (با كوشش، مال به دست آوردم)

*معانی باب
افتعال

- باب إنفعال

چند نکته:

- (۱) افعال خارجی (افعالی که اثر ظاهری دارند) به این باب برده می شوند نه افعالی مانند (عَلِمَ) و (ظَنَّ) که فقط ذهنی هستند.
- (۲) افعالی که به این باب برده می شوند همیشه لازم هستند و این باب کاربرد متعددی ندارد.
- (۳) در مصدر اجوف واوی این باب، قاعده ۳ از قواعد اعلال ثلاثی مزید (صفحه ۴۰ جزوه) جاری می شود.

*معنای باب إنفعال ← * این باب فقط برای مطاوعه ثلاثی مجرد متعدی (قَسَمْتُ الْمَالَ فَأَنْفَسِمَ: تقسیم کردم مال را پس تقسیم شد) یا مطاوعه باب إفعال (أَغْلَقْتُ الْبَابَ فَأِنْغَلَقَ: قفل کردم درب را پس قفل شد) به کار می رود.

- باب تفعّل

(۱) در صیغه هایی از فعل مضارع معلوم (شامل همه انواع مضارع معلوم: مجزوم به لام امر، لای نهی، استفهامی و...) که دو تاء (تاء مضارعه + تاء باب) در اول صیغه جمع می شوند، حذف یکی از آنها جائز است. مانند: تَتَصَرَّفُ ← تَصَرَّفُ

(۲) در موارد زیر جائز است که تاء باب را همجنس فاء الفعل کرده و در آن ادغام کنیم:
- زمانیکه فاء الفعل یکی از حروف (ت، ث، ج، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ) باشد. مانند: يَتَصَرَّفُونَ ← يَصَرَّفُونَ
نکته ۱) در مصدر، ماضی و امر حاضر این باب در صورتیکه این قاعده اجرا شود از آنجایی که اولین حرف کلمه (مُدْعَم) واقع می شود لذا کلمه با حرف ساکن آغاز می شود و تلفظ آن غیر ممکن یا مشکل می گردد که برای حل این مشکل یک همزه وصل مکسور در آغاز کلمه می آورند. مانند: تَثَبَّتَ ← ثَبَّتَ ← اِثْبَتَ
نکته ۲) در مواردی که هم امکان اجرای قاعده ۱ و هم قاعده ۲ وجود دارد (مانند: تَتَذَكَّرُونَ) نمی توان هر دو قاعده را اجرا کرد زیرا اگر قاعده اول را اجرا کنیم دیگر تاء باب وجود ندارد که قاعده دوم در آن اجرا شود و اگر هم قاعده دوم اجرا شود، تاء این باب همجنس فاء الفعل شده و در آن ادغام می شود که در اینصورت هم از آنجایی که فقط یک تاء داریم، امکان اجرای قاعده اول در آن ممکن نیست و تاء باب حذف نمی گردد. لازم به ذکر است که بین این دو قاعده، قاعده اول رجحان دارد و اجرا می شود. مانند: تَتَذَكَّرُونَ ← تَذَكَّرُونَ

(۳) وقتی فعل مضارع به باب تفعیل رود (مانند: ظَنَّ ← تَظَنَّ) که در اینصورت سه حرف همجنس کنار هم جمع می شوند، لام الفعل آن در برخی موارد به یاء تبدیل شده است (این اتفاق سمعی است). مانند: تَظَنَّ ← تَظَنَّى

(۴) در مصدر ناقص یائی این باب (مانند: تَوَلَّى) عین الفعل به جای ضمه، کسره می گیرد. (تَوَلَّى ← تَوَلَّى).
* همچنین در ناقص واوی این باب ابتدا لام الفعل تبدیل به یاء شده سپس عین الفعل کسره می گیرد. مانند: تَرَجَّوْ
← تَرَجَّى ← تَرَجَّى
* در مصدر مهموز اللام این باب هم در صورتیکه همزه در اثر قاعده تخفیف تبدیل به حرف عله شود، این قاعده جریان می یابد. مانند: تَبَرَّوْ ← تَبَرَّوْ ← تَبَرَّى ← تَبَرَّى.

*قواعد باب تفعّل



- باب تفاعل

نکته) تمام مطالبی که در قاعده های ۱، ۲ و ۴ باب تفعّل بیان شد به طور کامل در باب تفاعل نیز جریان می یابد.



- باب اِفْعَال

نکته) این باب غالباً در مورد رنگ ها و عیب های ظاهری به کار می رود و همیشه لازم است.

* معانی باب اِفْعَال

(۱) صیروت (دارای مبدأ فعل شدن فاعل). مانند: إِسْوَدَّ اللَّيْلُ (شب به سیاهی گرایید)

(۲) تأکید و مبالغه. مانند: إِحْمَرَّ الْحَدِيدُ (آهن کاملاً سرخ شد)

* معانی باب

- باب اِسْتِفْعَال

چند نکته)

(۱) در مصدر اِجُوفِ باب استفعال (مثل باب اِفعال) پس از آنکه عین الفعل آن بر اثر اجرای قواعد اِعمال (قاعده های اول سپس دهم) حذف شد، به جای عین الفعل محذوف، یک تاء در آخر کلمه می آورند. مانند: اِسْتَقْوَامٌ ← اِسْتِقَامَةٌ
(۲) در برخی موارد سماعی، عین الفعل اِجُوفِ در باب استفعال اِعمال نشده است. مانند: اِسْتَحْوَذَ (مسلط شد)

* دو مورد استثناء

(۱) وقتی ماده های (حَيَّيَ حَيَّاهُ و حَيَّوَاناً) و (حَيَّيَ حَيَّاهُ) به باب استفعال بروند، دو وجه در آنها جائز است:

(۱) عین الفعل را به حال خود بگذاریم. ← اِسْتَحْيَى يَسْتَحْيِي اِسْتِحْيَاءً

(۲) پس از آنکه حرکت عین الفعل را به ماقبل دادیم، آن را حذف کنیم. اِسْتَحْيَى يَسْتَحْيِي اِسْتِحْيَاءً

* نکته ۱) از آنجا که این دو ماده لفیف مقرون هستند بنابراین فقط احکام ناقص در آنها جاری می شود (نه اِجُوف).

نکته ۲) هر چند این دو ماده مضاعف هستند ولی قاعده ادغام در آنها جاری نمی شود و فقط امکان اجرای ادغام در پنج صیغه اول ماضی مجهول آنها ممکن است.

نکته ۳) بنابر آنچه تا کنون واضح شد، در پنج صیغه اول ماضی مجهول این دو ماده ۳ وجه جائز است: حذف عین الفعل (که در اینصورت دیگر ادغام واقع نمی شود (اِسْتَحْيَى): (زیرا عین الفعل حذف شده و دیگر مُدْعَم نداریم تا لام الفعل را در آن ادغام کنیم) یا إِبْقَاءِ عَيْنِ الْفِعْلِ بِاِدْغَامِ (اِسْتَحْيَى) یا إِبْقَاءِ عَيْنِ الْفِعْلِ بَدُونَ اِدْغَامِ (اِسْتَحْيَى).

(۲) هر گاه ماده (طَاعَ يَطُوعُ طَوْعاً) به باب استفعال رود، جائز است تاء باب را حذف کنیم. مثلاً می توانیم بگوییم:

"اِسْتَطَاعَ يَسْتَطِيعُ اِسْتَطَاعَةً" یا بگوییم: "اِسْطَاعَ يَسْطِيعُ اِسْطَاعَةً"

*معانی بابِ إِسْتِفْعَالِ



- بابِ إِفْعِيلَالِ

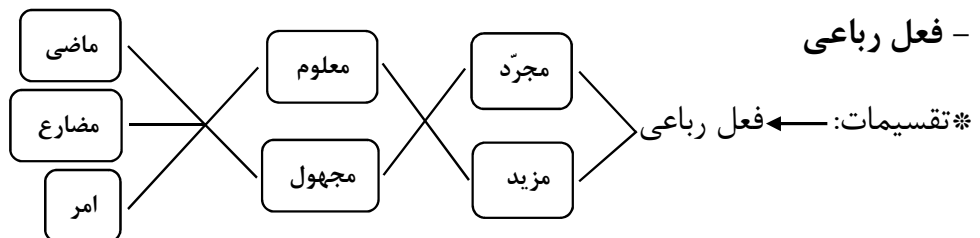
نکته) این باب غالباً در مورد رنگ ها و عیب های ظاهری به کار می رود و همیشه لازم است.

*معنای بابِ إِفْعِيلَالِ

* معنای باب ← (۱) مبالغه و تدریج. مانند: إِحْمَارَ الْحَدِيدِ (آهن (تدریجاً) بسیار سرخ شد)

*نکته) معنایی را که برای ابواب ثلاثی مزید ذکر کردیم یا برای ابواب رباعی مجرد یا مزید ذکر خواهیم کرد، معانی انحصاری این ابواب نیست بلکه ممکن است برای هر کدام از بابها یک معنا یا چند معنای دیگر وجود داشته باشد که با مراجعه به لغت قابل مشاهده است.

- فعل رباعی



چند نکته)

- فعل رباعی مجرد از مصدر رباعی مجرد و فعل رباعی مزید از مصدر رباعی مزید گرفته می شود.
- نحوه ساخت اقسام فعل رباعی و صیغه های هر کدام و خصوصیات ماضی و مضارع و ضمائر آنها همانند ثلاثی مجرد است.
- رباعی مجرد دارای یک باب و رباعی مزید دارای سه باب است.

- رباعی مجرد *

وزن: فَعْلَلٌ يَفْعَلِلُ فَعَلَّلَهُ

نکات:

(۱) مصدر برخی از افعالی که در این باب به کار برده می شود، علاوه بر وزن (فَعْلَلَهُ) بر وزن (فَعْلَل) نیز می آید.
 (۲) افعالی که به این باب می روند گاهی لازم هستند؛ مانند: شَقَّشَقَ البَعِيرُ (شتر صدای خود را در گلو چرخانید)،
 گاهی متعدی؛ مانند: دَحْرَجَ (غلطانید) و گاهی هم دو وجهی (لازم و متعدی) هستند؛ مانند: دَأَدَأَ زَيْدٌ (زید دوید) و
 دَأَدَأَ زَيْدٌ الشَّيْءَ (زید حرکت داد آن چیز را)

- رباعی مزید *

نکته) رباعی مزید دارای سه باب است به این شرح:

وزن: تَفَعَّلَلٌ يَتَفَعَّلَلُ تَفَعَّلَلًا

(۱) باب (تَفَعَّلَل)

نکات:

(۱) قاعده ۱ باب تَفَعَّلَل (ثلاثی مزید) در این باب جاری می شود.
 (۲) این باب برای مطاوعه رباعی مجرد متعدی به کار می رود.
 مانند: دَحْرَجَ الكُرَّةَ فَتَدَحْرَجُ (توپ را غلطانید پس توپ غلطید)

وزن: اِفْعَنَّالٌ يَفْعَنَّالُ اِفْعَنَّالًا

(وزن ۲) باب (اِفْعَنَّال)

نکات:

(۱) این باب غالباً برای مطاوعه رباعی مجرد متعدی به کار برده می شود. مانند: حَرَجَمَ زَيْدٌ اِلْبِلَ فَاِحْرَجَمَتُ (زید شتران را جمع کرد پس جمع شدند)

وزن: اِفْعَلَّلٌ يَفْعَلِّلُ اِفْعَلَّلًا

(۳) باب (اِفْعَلَّل)

نکات:

(۱) این باب مفید تأکید و مبالغه است و کاربرد متعدی ندارد.
 مانند: اِطْمَأَنَّ (کاملاً آرام گرفت)

- فعل منحوت

نکات:

- ۱) در زبان عربی غیر از افعالی که از حروف الفبا گرفته شده اند، افعالی هم هستند که از اسمهای جامد(غیر از مصدر) یا چند کلمه(مرکب اضافی) یا از جمله یا از شبه جمله گرفته می شوند. به چنین افعالی "منحوت" می گویند و غالباً بر وزن یکی از افعال ثلاثی مزید یا رباعی مجرد ساخته می شوند.
- ۲) فعل منحوتی که مصدر آن از اسم جامد غیر مصدر گرفته می شود باید حاوی همه حروف اصلی آن اسم جامد باشد. مانند: صُبِحَ ← أَصْبَحَ(داخل صبح شد) ← شامل همه حروف اصلی آن اسم جامد(ص ب ح) می باشد.
- ۳) فعل منحوت گاهی از نامهای حروف الفباء یا نامهای حروف معانی ساخته می شود. مانند: يَاء ← يَبِيَّاءُ(حرف ياء را نوشت)، سَوِّفَ ← سَوِّفَ زَيْدٌ(زيد در سخن خود، (سوف) را به کار برد)
- ۴) فعل منحوتی که مصدر آن از چند کلمه(مرکب اضافی) یا از جمله(چه اسمیه و چه فعلیه) ساخته می شود باید بیشتر حروف آن(فعل جدید) از مبدأ مورد نظر گرفته شود(باید بیشتر حروف آن فعل جدید برداشتی از اجزاء آن مرکب اضافی یا جمله مورد نظر باشد) و حروف اخذ شده به صورت فعلی درآید که بیانگر مضمون آن مبدأ(چه مرکب اضافی و چه جمله) باشد. سَقَاكَ ا... ← سَقَّكَ(او گفت سَقَاكَ ا...)

پایان بخش فعل (بخش اول/فارسی)

مهدي زراعتي رخساندل (گیلان)

زمستان / ۹۵

جهت سلامتی حضرت ولی عصر

صلوات

*اکیداً توصیه می شود ابتدا کتاب صرف به صورت کامل مطالعه شود و سپس از این جزوه جهت بازخوانی و دوره کردن کتاب استفاده گردد / همچنین این جزوه جهت تدریس نموداری صرف نیز کاربرد دارد.

تلخیص نموداری

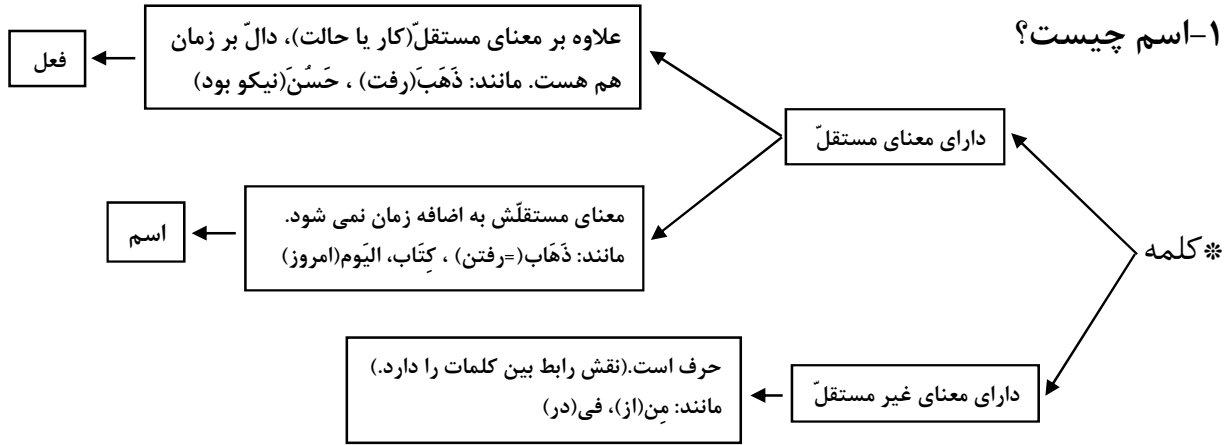
صرف ساده (بخش عربی)

ویرایش اردیبهشت ۱۳۹۵

رشت - گیلان

تهیه و تألیف: مهدی زراعتی رخشاندل (گیلانی)

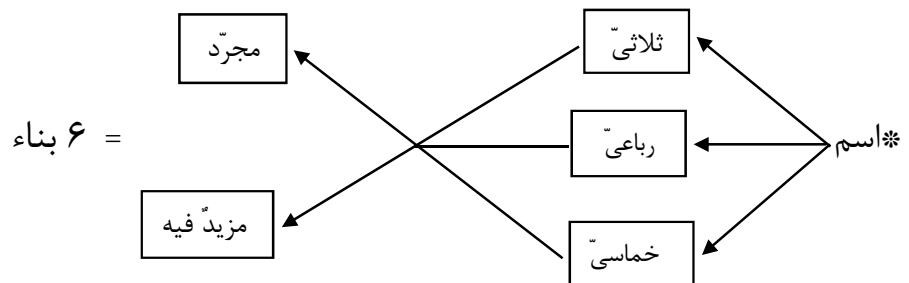
کلیه حقوق برای نگارنده محفوظ است



نکته:

* با دقت در تعریف های بالا، مشخص می شود که: کلمه ای که فقط دالّ بر حالت یا کار بدون بیان زمان وقوعش باشد (مانند: ذَهَابَ)، یا فقط دالّ بر زمان باشد (مانند: أمس)، فعل نیست (بلکه اسم به حساب می آید).

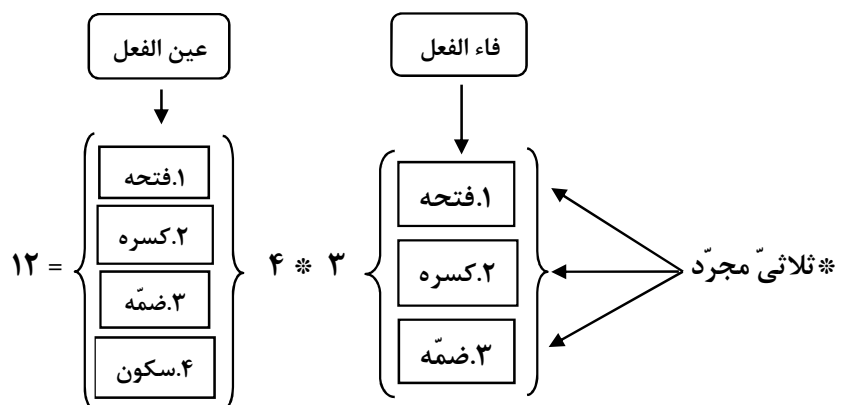
۲- ساختمان اسم (از نظر حروف اصلی و زائد)



نکته:

* گاهی پیش می آید که یک اسم از ابتداء بر یک یا دو حرف وضع شده باشد که اختصاص به اسم های مبنیّ مانند ضمائر و اسماء اشاره و امثال اینها دارد. (در علم صرف پیرامون حروف و اسماء مبنیّ بحث نمی کنیم)

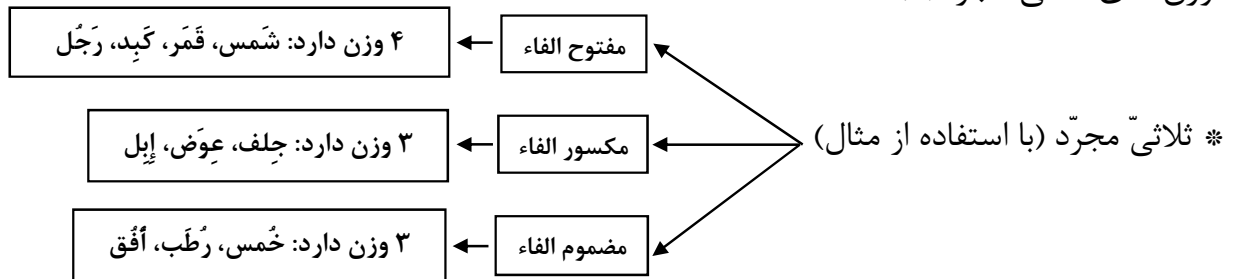
۳- وزن های ثلاثی مجرد (۱)



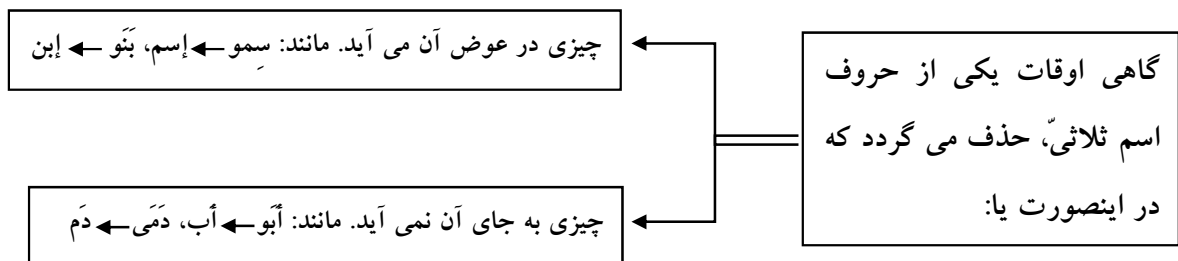
نکته:

*نزدیک بودن حرکت ضمه و کسره در یک کلمه، موجب ثقیل شدن تلفظ آن کلمه میگردد. از اینرو ما از دوازده مورد بدست آمده که حاصلضرب ۳(نوع حرکت فاءالفعل) در ۴(نوع حرکت عین الفعل) بود، دو مورد را حذف میکنیم که همان دو موردی است که ضمه و کسره در کنار هم می آیند و عبارت اند از: (مکسورالفاء و مضموم العین و بالعکس). بنابراین اسم ثلاثی مجرد دارای ده نوع وزن رایج است: (۱۰=۲-۱۲)

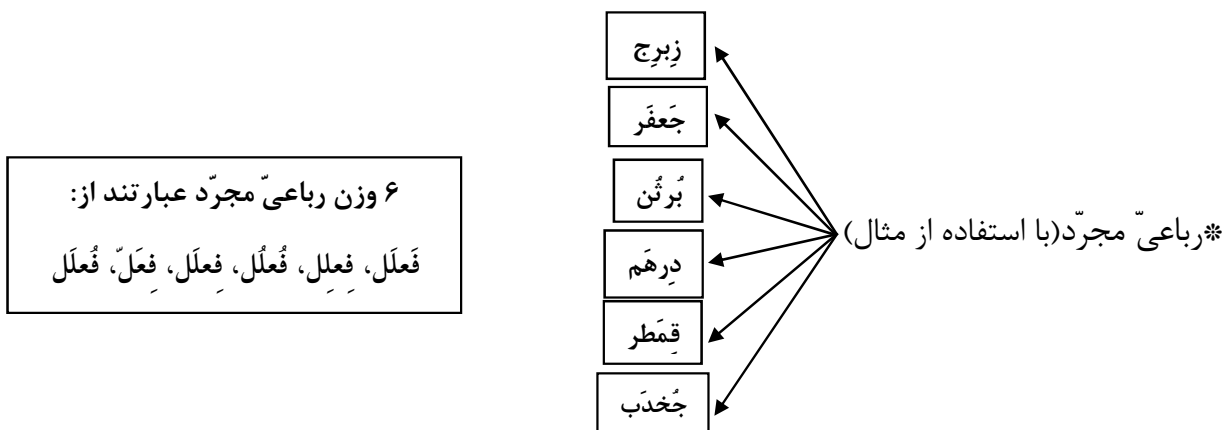
۴- وزن های ثلاثی مجرد (۲)



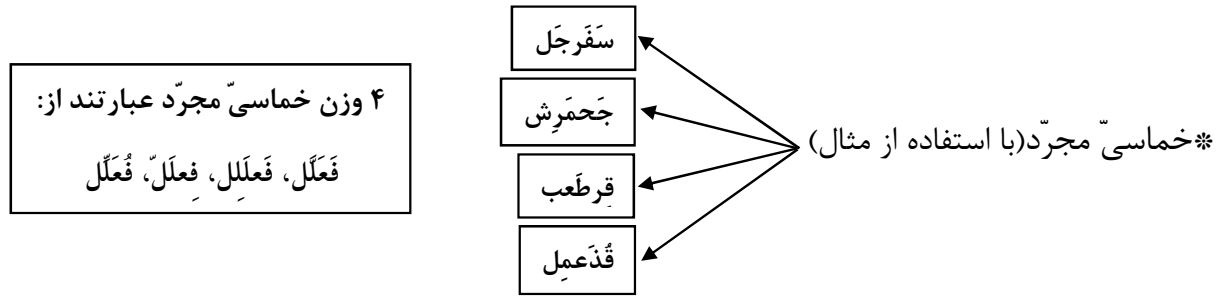
۵- ثلاثی محذوف الحرف:



۶- وزن های رباعی مجرد



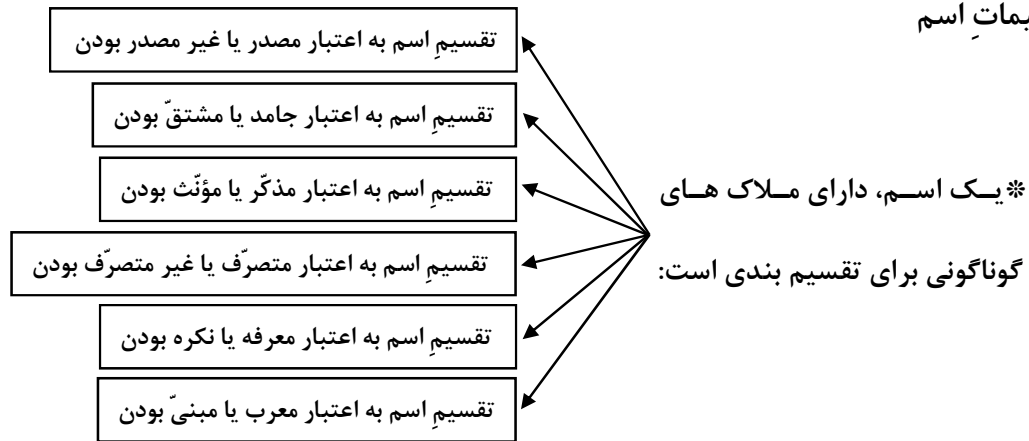
۷- وزن های خماسی مجرد



نکته:

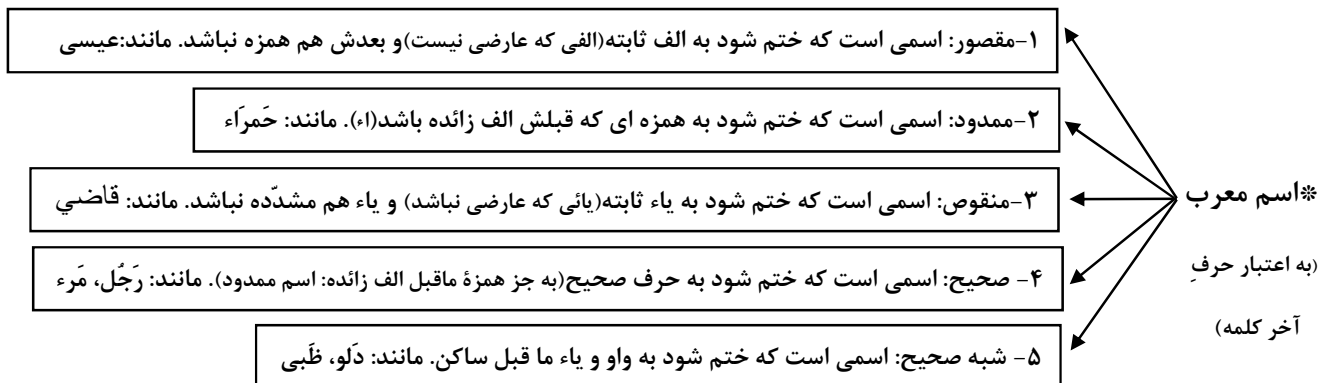
* از آنجایی که کلمات ثلاثی، رباعی و خماسی مزید فیه، دارای وزنهای بسیار زیاد و گوناگونی هستند فلذا مورد بررسی و شمارش قرار نمی گیرند.

۸- تقسیمات اسم



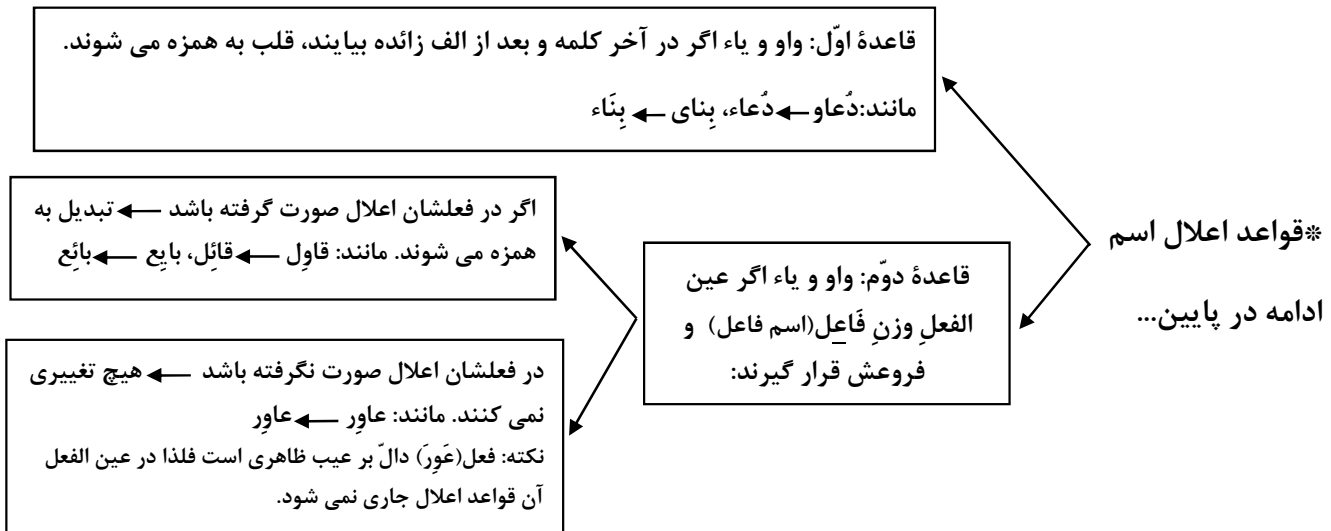
۹- اسم معرب

(مبحث اسم معرب به دلیل مهم و نیز کم حجم بودن، در ابتدای مطالب آمده است.)

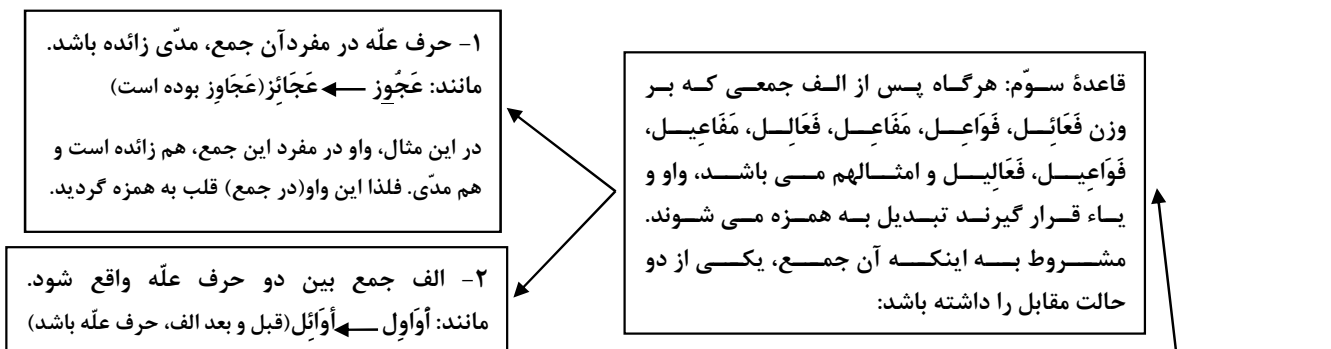


* اصطلاح " صحیح " و " منقوص " در این باب به اعتبار حرف آخر کلمه است و این غیر از اصطلاح " صحیح " و " ناقص " در بحث های گذشته است که به اعتبار دیگری (کل حروف اصلی کلمه) بود و نباید تشابه اسمی موجب خلط (قاطی شدن) مبحث شود.

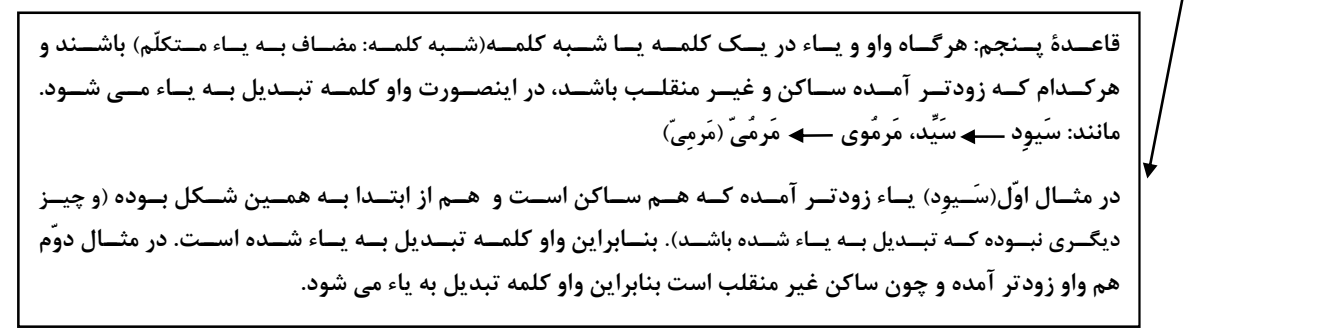
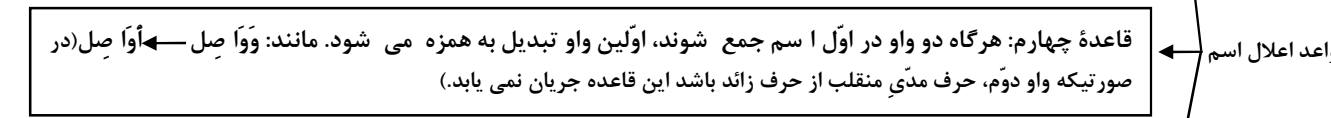
۱۰- قواعد اعلال مخصوص به اسم



* دربارهٔ قاعدهٔ دوّم لازم است دو نکته بیان شود:
الف: منظور از فروع وزن فاعل: (فَاعِلَانِ، فَاعِلُونَ، فَاعِلَةٌ، فَاعِلَتَانِ، فَاعِلَاتٌ) می باشد.
ب: فعل اجوف (معتل العین) دو حالت دارد: یا در ماضی آن اعلال صورت می گیرد (مانند: قَوْلَ ← قَالَ) که در اینصورت، قاعدهٔ دوّم در اسم (وزن) فاعل آن فعل جاری می شود (مانند: قاوِل ← قائل) و یا در ماضی آن اعلال صورت نمی گیرد (مانند: عَوِرَ ← عَوِر) که در اینصورت قاعده، در وزن فاعل آن جاری نمی شود. (مانند: عاوِر ← عاور)



نکته درباره قاعدهٔ سوّم: اگر وزن جمعیه بود که پس از الف آن، حرف عله باشد ولی هیچکدام از دو شرط مذکوره را نداشته باشد، حرف عله تبدیل به همزه نمی گردد. مانند: جَدَوَل ← (جَدَائِل نمی شود)



ادامه صفحه قبل...

*قواعد اعلال اسم

۱- مصدر اجوف (اگر در ماضی آن مصدر، اعلال رخ داده باشد).
مانند: صَوَّام ← صِيَّام
* اگر در ماضی اعلال رخ ندهد، در مصدر هم واو تبدیل به یاء نمی شود.

قاعده ششم: واوی که قبلیش کسره و بعدش الف باشد (_ و _ و ا)، در دو موضع قلب به یاء می شود (← _ یا):

الف: حرف عله در مفرد آن جمع مکسر، ساکن باشد.
مانند: تَوَّب ← تَبَّاب
* حرف عله در "تَوَّب" ساکن است.

۲- جمع مکسر از اسم اجوف، به یکی از این ۲ شرط:

ب: حرف عله (واو) در مفرد اعلال شده باشد.
مانند: دَار ← دِيَّار
* لفظ "دار" در اصل "دَوَّر" بوده است که بر اثر اعلال تبدیل به "دار" شده است.

قاعده هفتم: واو ماقبل مضموم (و) اگر در آخر اسم بیاید، قلب به یاء می شود. مانند: تَرَجَّوْ ← تَرَجَّيْ (← تَرَجَّيْ: پس از تبدیل واو به یاء، ضمه قبل از یاء هم به کسره تبدیل می شود).
* اگر در یک کلمه هم امکان اجرای قاعده سوم اعلال (به بخش فارسی ساده مراجعه کنید: ص ۱۱۰) و هم قاعده هفتم اعلال خصوصی اسم وجود داشته باشد، قاعده هفتم خصوصی اسم را مقدم می کنیم. به عنوان مثال در کلمه (تَرَجَّوْ) که امکان اجرای هر دو قاعده وجود دارد ابتدا قاعده هفتم اعلال خصوصی را پیاده می کنیم و واو را تبدیل به یاء می کنیم (= تَرَجَّيْ) و سپس قاعده سوم اعلال را اجرا کرده و حرکت ضمه را از یاء حذف می کنیم (تَرَجَّيْ).

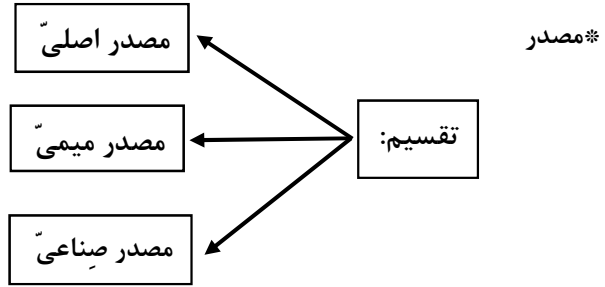
قاعده هشتم: هرگاه واو، لام الفعل صفتی بر وزن "فَعْلِي" باشد، قلب به یاء می شود.
مانند: دُنُوِي ← دُنْيِي
* کوفیون معتقدند که اگر واو، لام الفعل وزن "فَعْل" قرار بگیرد تبدیل به یاء می شود. مانند: عَلُو ← عَلِي

قاعده نهم: مطالعه اش اختیاری است.

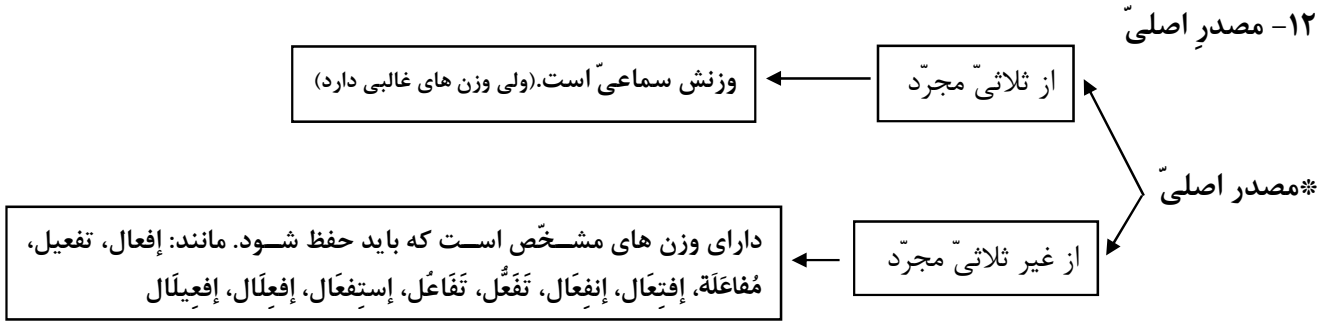
قاعده دهم: ضمه قبل از یاء تبدیل به کسره می شود. (مگر اینکه یاء، فاء الفعل باشد که در اینصورت تغییر نمی کند) مانند: تَدَاعِي ← تَدَاعِي

۱۱- مصدر و غیر مصدر

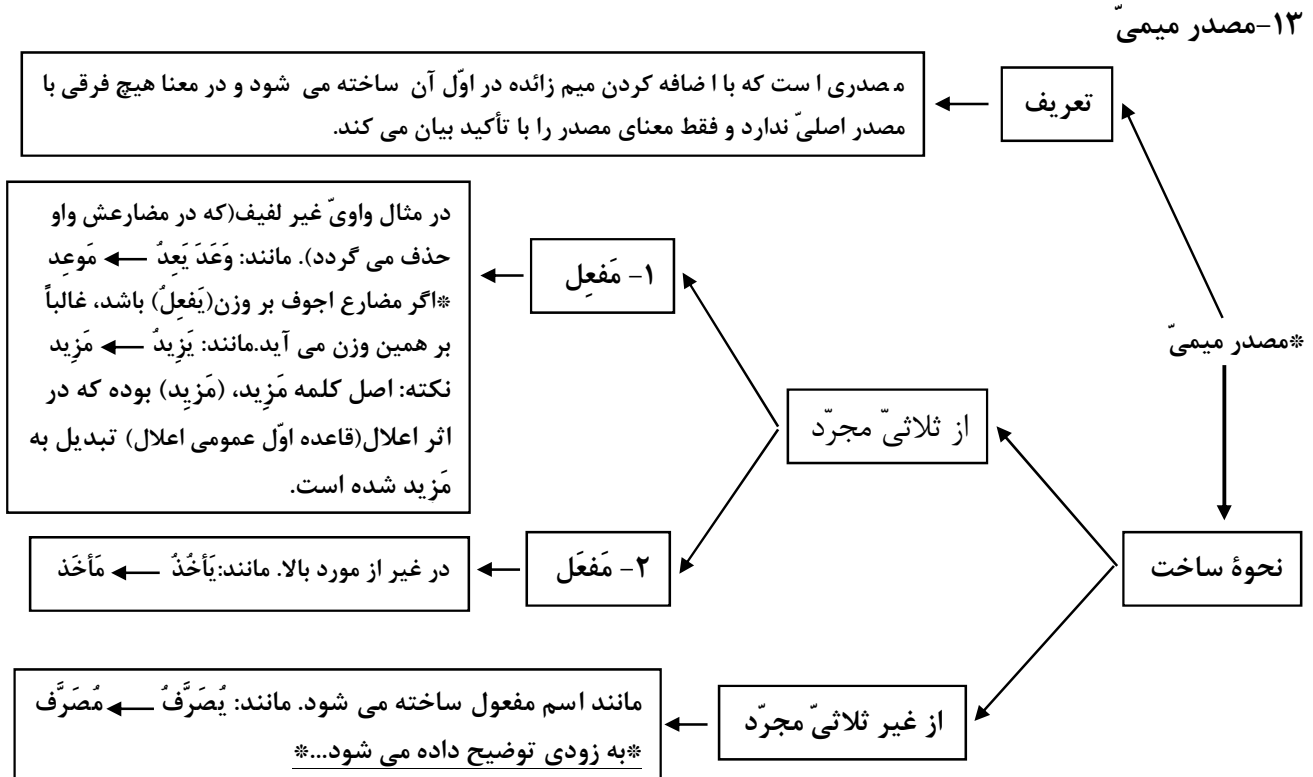
تعریف: اسمی است که دلالت می کند بر انجام کار یا وقوع حالتی و فعل هم از آن مشتق می شود.



۱۲- مصدرِ اصلیّ



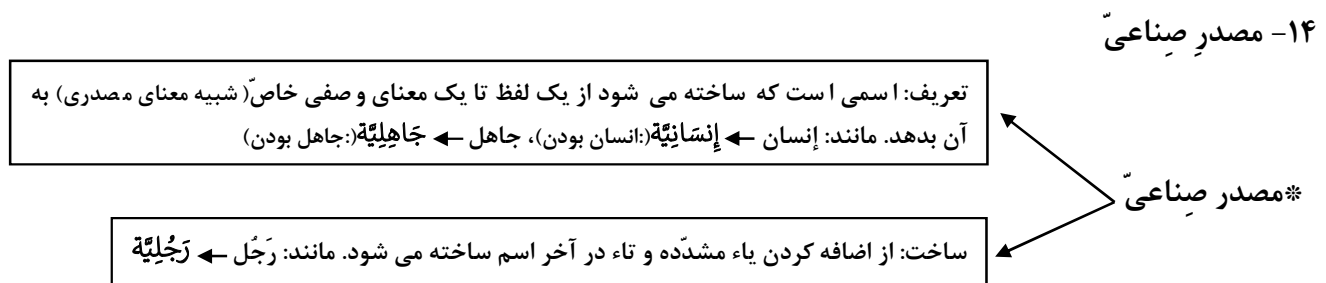
۱۳- مصدرِ میمیّ



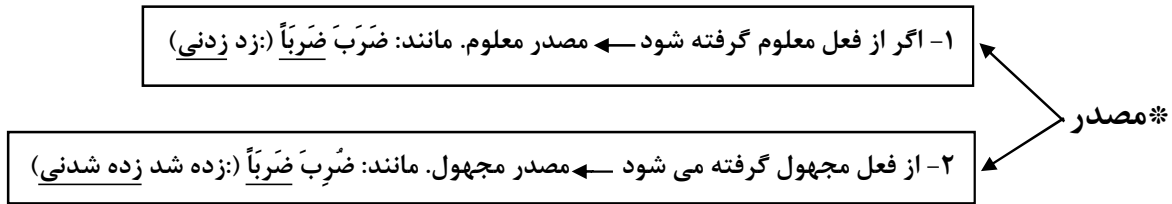
چند نکته:

- گاهی مصدر میمیّ در ثلاثی مجرد از آوردن یک میم در اوّل کلمه و یک تاء در آخر آن ساخته می شود. مانند: مَسْأَلَةٌ
- همانطور که گفتیم اسم مکان گاهی همانند اسم مفعول ساخته می شود با این فرق که اگر از متعدی به حرف جرّ بخواهیم اسم مفعول بسازیم در اسم مفعول هم حرف جرّ می آوریم (مانند: يَتَدَحَّرَجُ بِهِ ← مَتَدَحَّرَجُ بِهِ) ولی اگر بخواهیم از چنین فعلی اسم مکان بسازیم همراه آن، حرف جرّ نمی آید. (مانند: يَتَدَحَّرَجُ بِهِ ← مَتَدَحَّرَجُ)
- مصدر میمیّ (در غیر ثلاثی مجرد) هر چند از فعل مضارع ساخته و گرفته می شود، لکن جزء اَسْمَاءِ مُشْتَقَّةٍ (که بعداً نام برده می شود) به حساب نمی آید و جامد است.

۱۴- مصدرِ صناعیّ

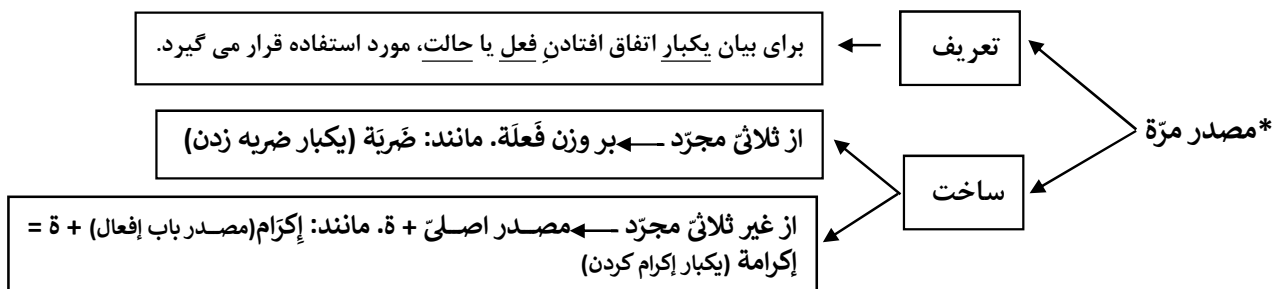


۱۵- مصدر مجهول

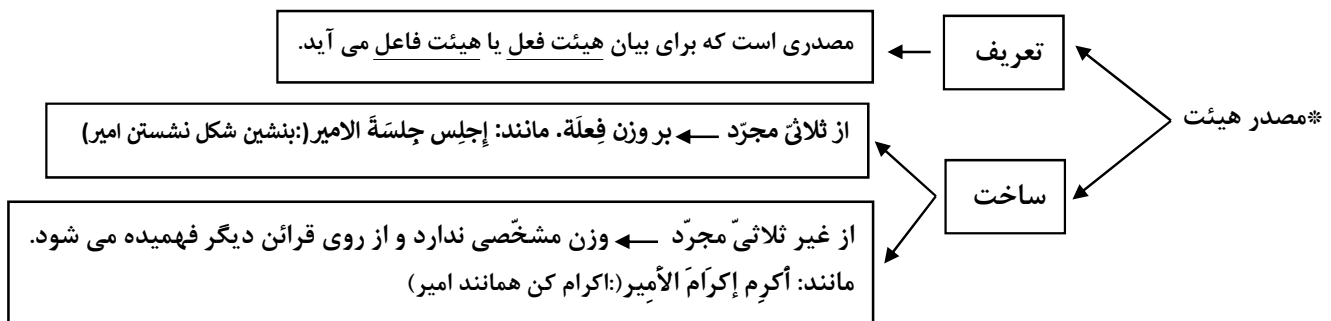


نکته: مصدر معلوم و مجهول هیچ فرق لفظی با یکدیگر ندارند و تنها به وسیله قرائن، قابل تشخیص هستند.

۱۶- مصدر مَرَّة



۱۷- مصدر هیئت



نکته: * اگر یک مصدر به خودی خود و به صورت تصادفی بر وزن مصدر مَرَّة یا هیئت باشد، به هیچ وجه از آن مصدر معنای مَرَّة و نوع برداشت نمی شود. بلکه برای استفاده معنای مَرَّة و نوع از چنین مصدری، راهکارهای ذیل وجود دارد:

(۱) اگر بخواهیم معنای مَرَّة را (از چیزی که خود به خود بر وزن مَرَّة است) بفهمانیم: پس از مصدر یک صفت دال بر (یکبار) می آوریم. مانند: رَحْمَةً ← رَحْمَةً وَاحِدَةً (یکبار بخشایش)

(۲) اگر بخواهیم از چیزی که خود به خود دارای وزن هیئت است، هیئت و نوع را بفهمانیم: پس از مصدر یک صفت (دال بر نوع فعل) می آوریم. مانند: حِكْمَةً ← حِكْمَةً الْهَيْئَةِ (حکمت خداوندی)

* گاهی پس از آنکه مصدر مَرَّة ساخته شد، یک صفت دال بر یکبار هم برای آن آورده می شود تا مَرَّة را تأکید کند. مانند: ضَرِبْتُ ضَرْبَةً

۱۸- اسم مصدر

تعریف ← اسمی است که دالّ بر نتیجه و حاصل مصدر است. مانند: الغُسل = پاکیزگی (نتیجه شست و شو)

تعریف

ساخت ← دارای وزن خاصی نیست بلکه گاهی هم وزن مصدر است (مانند: الحَبّ = علاقه) و گاهی وزنش با مصدر مغایرت دارد. (مانند: الغُسل = پاکیزگی {مصدرش بر وزن فَعَل (غَسَلَ) است})

ساخت

* اسم مصدر

نکته:

* از هر فعلی، اسم مصدر وجود ندارد. بلکه برخی از فعلها اسم مصدر دارند و برخی هم ندارند. بنابراین ساختن اسم مصدر، سماعی است.

۱۹- جامد و مشتق

جامد (اصطلاح صرفی): اسمی است که از فعل، مشتق نشود. مانند: رَجُلٌ، رَجِيلٌ

جامد (اصطلاح صرفی):

* اسم

مشتق (اصطلاح صرفی): اسمی است که از فعل، مشتق شود. مانند: ضَارِبٌ، مَضْرُوبٌ

مشتق (اصطلاح صرفی):

۲۰- اسم های مشتق

۱- اسم فاعل

۲- اسم مفعول

۳- صفت مشبّهه

۴- اسم مبالغه

۵- اسم تفضیل

۶- اسم مکان

۷- اسم زمان

۸- اسم آلت

* اسم های مشتق

نکته ۱: به هر اسمی که یکی از موارد هشتگانه مذکور نباشد، "جامد" می گویند.

نکته ۲: این اسمها از فعل مضارع گرفته می شوند، بنابراین در ساختن این اسمها، ملاک و خمیرمایه، همان فعل مضارع می باشد.

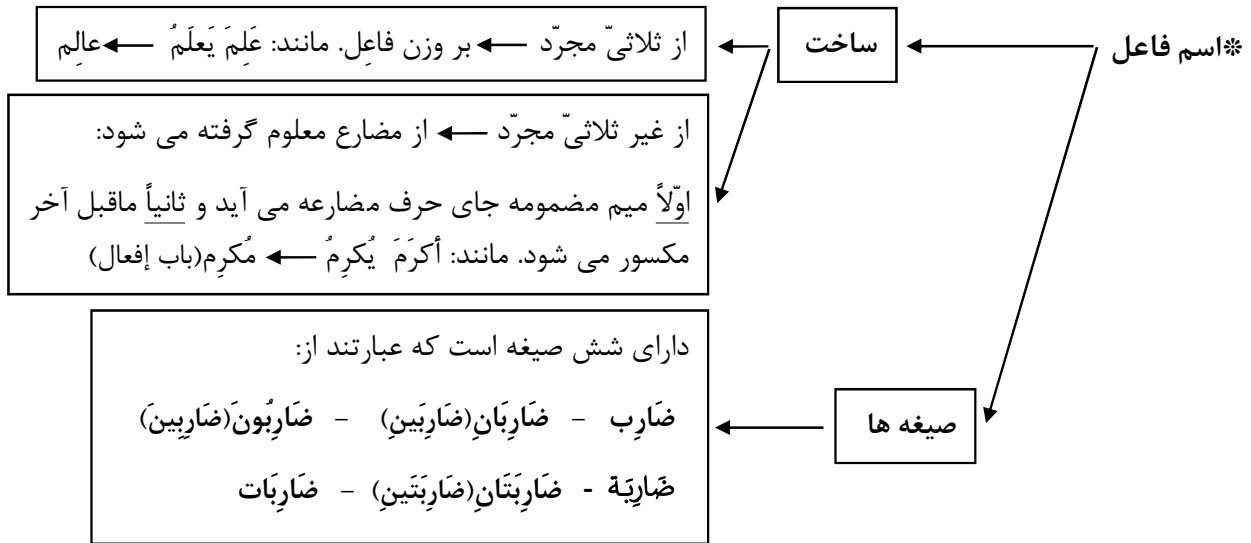
۲۱- اسم فاعل

۱- اسمی است که دالّ بر انجام دهنده کار استبه صورتِ حدوثی (اتّفاقی). مانند: کَاتِبٌ

تعریف

* اسم فاعل

۲- اسمی است که دالّ بر دارنده یک حالت حدوثی (اتّفاقی) باشد. مانند: مُحْرَمٌ (حالت مُحْرَم بودنش ثبوت ندارد و موقّت است)

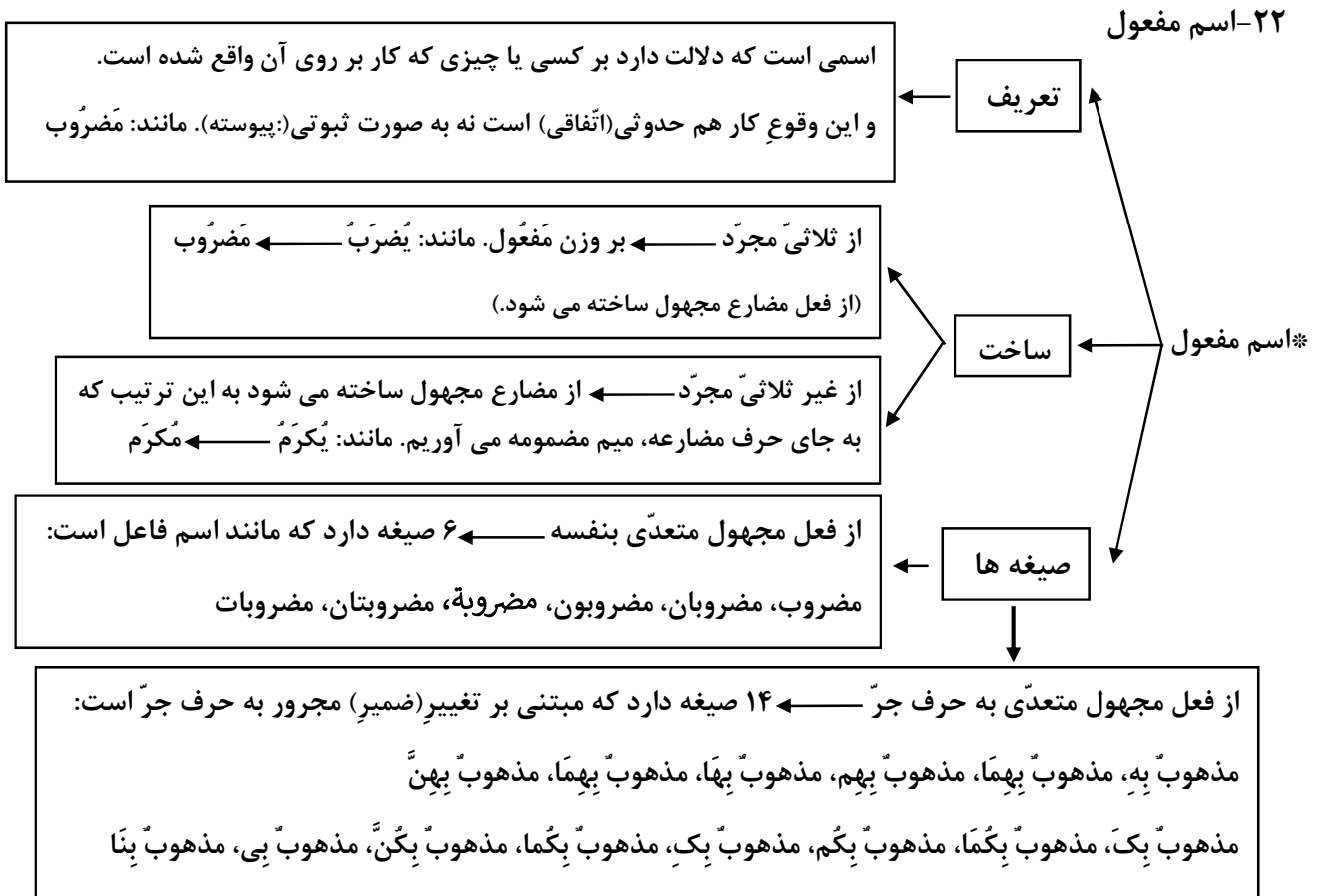


نکته (صیغه های اسم فاعل):

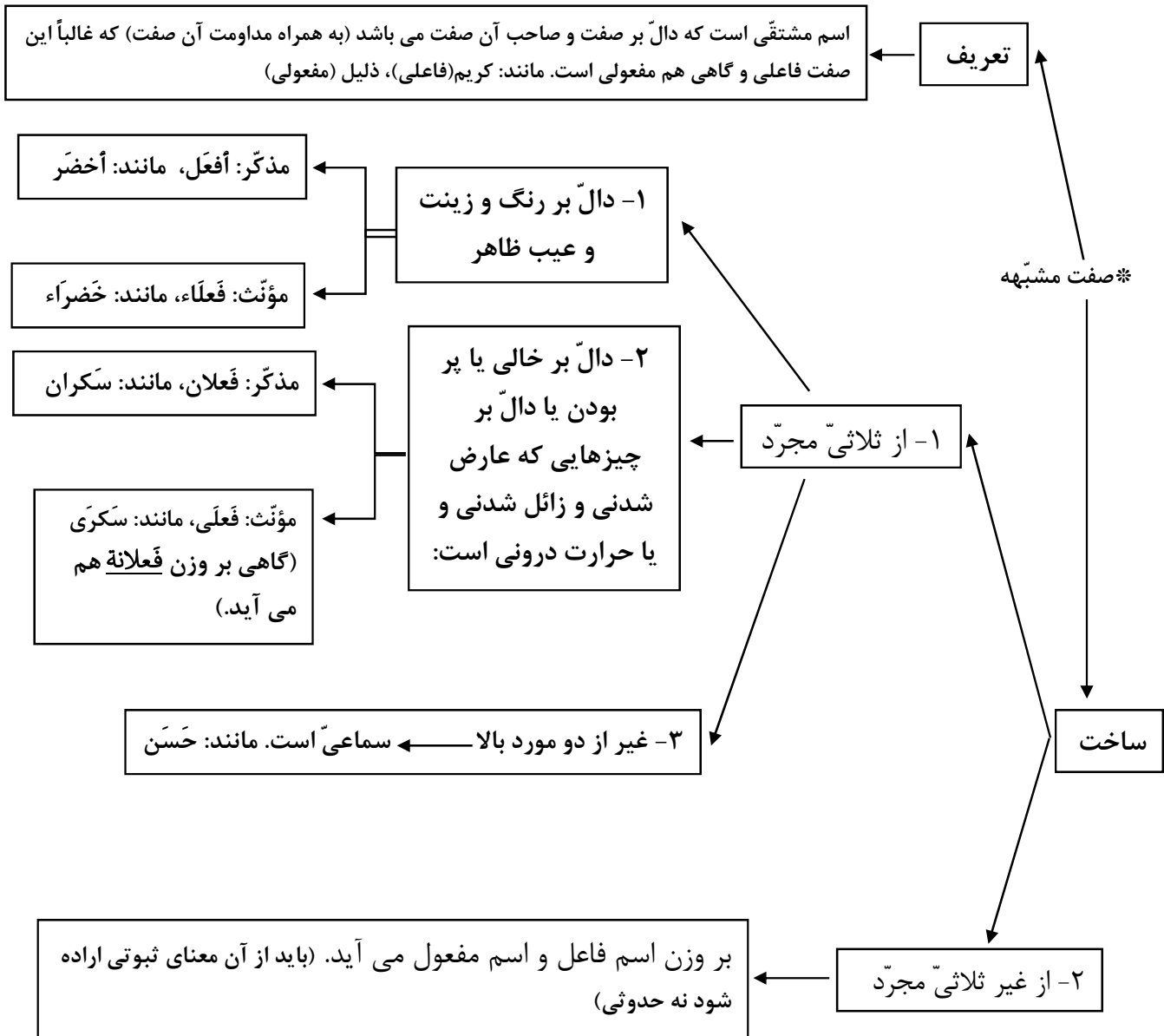
۱* برای جمع مذکر سالم دو حالت وجود دارد که یکی رفعی و دیگری (موارد داخل پرانتز) نصبی و جری است.

۲* تنوین در مفردها و نون در مثناها و جمع مذکر سالم، در هنگام اضافه شدن حذف می گردد.
مانند: مَعْلَمُونَ + زید ← مَعْلَمُو زید (نون از مَعْلَمُونَ حذف گردیده است)

۳* هر آنچه بر وزن اسم فاعل باشد ولی دال بر حدوث نباشد بلکه دلالت بر ثبوت داشته باشد (مانند: طاهر = پاک)، دیگر اسم فاعل حساب نمیشود بلکه صفت مشبّهه محسوب می گردد (ولو اینکه ظاهراً بر وزن اسم فاعل آمده است).



۲۳-صفت مشبَّهه



نکته(صفت مشبَّهه):

۱) از فعل متعدی هم، صفت مشبَّهه(بر وزن اسم فاعل و اسم مفعول) ساخته می شود، به این ترتیب که از آن صیغه ها، افاده ثبوت شود نه افاده حدوث و نیز به صیغه های دیگری هم می آید که سماعی است.

۲) اگر از ثلاثی مجرد اسمی بر وزن فاعل یا مفعول ساخته شود و از آن معنای ثبوتی اراده شود(نه حدوثی)، در اینصورت این کلمه صفت مشبَّهه به حساب می آید(هرچند بر وزن فاعل یا مفعول آمده باشد).

۲۴- صیغه های صفت مشبّهه

برخی از صفات مشبّهه ۶ صیغه دارد (همانند اسم فاعل)

برخی دارای پنج صیغه است (زیرا در جمع، به جای دو لفظ جمع مذکر سالم و جمع مؤنث سالم) از یک لفظ (جمع مکسر) برای جمع (مؤنث و مذکر) استفاده می گردد.

مانند: کریم، کریمان، کُرَمَاء، کریمه، کریمتان، کُرَمَاء (جمعشان یکی است)
*گاهی اوقات، مؤنث شدن صفت مشبّهه به وسیله تاء نمی باشد بلکه به شکلهای دیگری است. (مانند: أحمر ← حمراء)

**برخی از صیغه های صفت مشبّهه برای مذکر و مؤنث به یک شکل استفاده می گردند و صیغه جدا برای مؤنث و مذکر ندارند.

*صیغه های صفت مشبّهه

۲۵- اسم مبالغه

اسمی است که:

یا دالّ بر کثرت وقوع فعل از کسی یا چیزی است. مانند: تَوَّاب (بسیار پذیرنده توبه) و یا دالّ بر کثرت دارا بودن صفتی توسط کسی یا چیزی است. مانند: کُبَّار (بسیار بزرگ)

تعریف

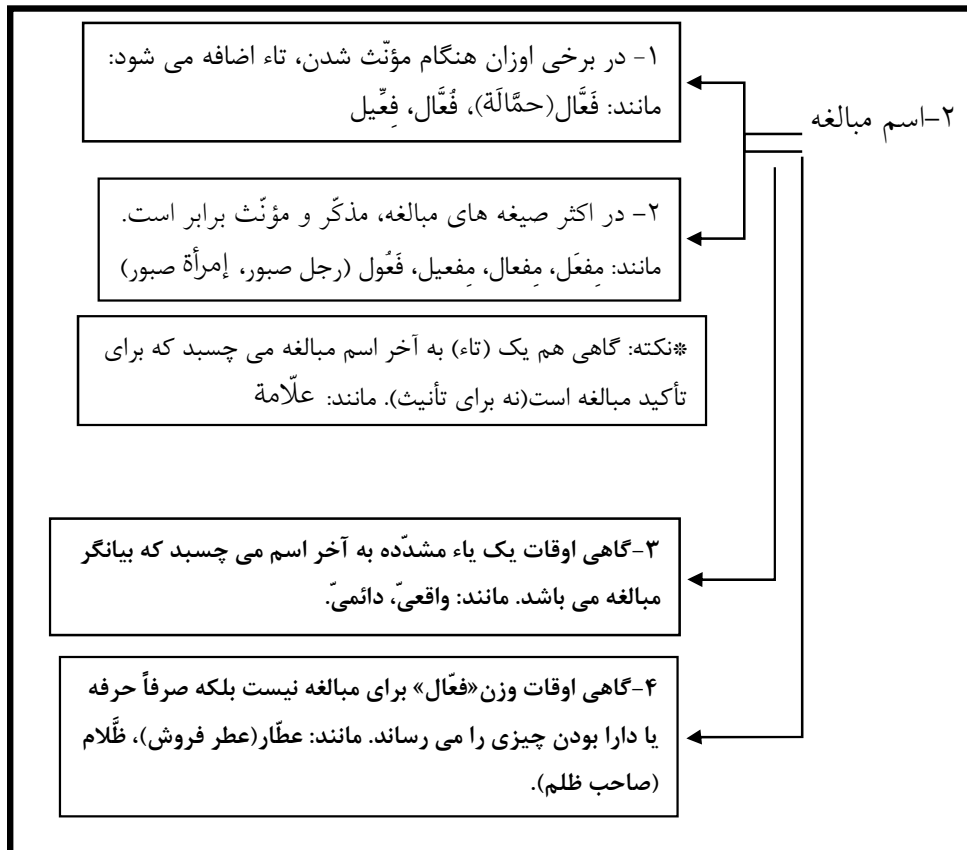
*اسم مبالغه

- از ثلاثی مجرد زیاد و از غیر ثلاثی مجرد کمتر و یا بُندرت ساخته می شود.
- وزنش سماعی است ولی از ثلاثی مجرد غالباً بروزن فعّال می آید. مانند: غَفَّار و گاهی بر وزنهای دیگری می آید. مانند: فَعِل، فَعِيل، فَعُول، مِفْعَل و...
- از ثلاثی مزید فیه از باب افعال کم ساخته می شود (مانند: أَحَسَّ يَحْسُ حَسَّاس) و از بابهای دیگر بُندرت ساخته می شود. (مانند: بَشَّرَ يَبْشُرُ ← بَشِير)

ساخت

۲۶- نکات اسم مبالغه

۱- اسم مبالغه هم مانند اسم فاعل قابل مثنی و جمع شدن می باشد. مانند: عَفَّارَان



*نکات اسم مبالغه

۲۷- اسم تفضیل

تعریف ← اسم مشتقی است که دلالت می کند بر موصوف و زیادی وصف آن بر غیرش. مانند: أَكْبَر

وزن ← وزن "أَفْعَل" است برای مذکر (مانند: رجلٌ أَعْلَم) ولی برای مؤنث گاهی از همین صیغه (أَفْعَل) استفاده می گردد (مانند: هندٌ أَفْضَلُ من بکر) و گاهی از وزن فُعَلی. مانند: هندٌ الفُضْلی

چیزی که از آن اسم تفضیل ساخته می شود، باید هشت شرط داشته باشد:

۱- فعل باشد. ۲- ثلاثی مجرد باشد. ۳- معلوم باشد. ۴- مثبت باشد.

۵- تام باشد. ۶- متصرف باشد. ۷- قابل تفضیل باشد.

۸- دال بر رنگ، عیب، زینت نباشد.

به عنوان مثال (يَعْلَمُ): فعل ثلاثی مجرد معلوم مثبت تام متصرف قابل تفضیل غیر دال بر رنگ و زینت و عیب ظاهری است. بنابراین می توانیم از آن، اسم تفضیل بسازیم و بگوییم: أَعْلَم

۲۸- ساخت اسم تفضیل از کلمه ای که شرایط لازمه را ندارد

۱- اگر اسم باشد: ← ابتدا یک أفعل می آوریم که باید مانند (أشد، أقوی، أكبر، أكثر، أعظم، أحسن، أقل، أضعف، أصغر، أحقر، أفتح و ...) باشد و بعد از آن، همان اسم را (که می خواستیم از آن، اسم تفضیل بسازیم) به صورت منصوب می آوریم. به عنوان نمونه از «مال» نمی توان اسم تفضیل ساخت چون اسم است. بنابراین مثلاً می گوئیم: (أقلّ مالاً یا أكثر مالاً)

۲- فعل هست ولی رباعی یا مزید یا ناقص یا دالّ بر رنگ و عیب ظاهر و زینت است ←
* همانند کار بالا را انجام می دهیم تنها به جای اسم، مصدر همان فعل غیر قابل تفضیل را می آوریم. مثلاً از تَصَرَّفُ (باب ثلاثیّ مزید) اسم تفضیل ساخته نمی شود که در اینصورت یک (أفعل) می آوریم و سپس مصدر «یتصرّف» را (به صورت منصوب) پس از آن می آوریم و می گوئیم: «أكثر تَصَرُّفاً»

۳- فعل هست ولی مجهول یا منفی است. ← ابتدا یک أفعل (مناسب با معنی) می آوریم و در مرحله بعد یک مصدر مؤوّل می آوریم. فرق مصدر صریح با مصدر مؤوّل این است که مصدر صریح همان لفظ مصدر است (مانند: ضَرَبَ، ذَهَابَ و ...) ولی مصدر مؤوّل در واقع یک جمله است که در ابتدای آن یک حرف مصدری آمده و آن جمله را به تأویل مصدر می برد که به آن «مصدر مؤوّل» می گویند. (حرف مصدری + جمله = مصدر مؤوّل).
مانند: زیدٌ أَشَدُّ ما ضَرِبَ من بکرٍ. ← أفعل (أشد) + مصدر مؤوّل («ما»ی مصدری + جمله).

۴- فعل است ولی غیر متصرّف یا غیر قابل تفاضل است ← راهی برای ساخت اسم تفضیل از آن وجود ندارد.
مانند: یَعْدِمُ (از بین می رود) ← نمی توانیم بگوئیم: أعدمُ (از بین رونده تر)

*ساخت اسم تفضیل
از اسم فاقد شرطهای لازم

نکته مهم:

چیزی که همه شرایط ساخت اسم تفضیل را دارد هم می تواند از ترکیب (أفعل + اسم منصوب) ساخته شود.

مانند: یَعْلَمُ ← أَكثَرُ عِلْمًا

۲۹- وجوه استعمال اسم تفضیل

۱- بعد از آن (من + مجرورش) بیاید. مثال (علیُّ أَفْضَلُ من غیره و هندُ أَفْضَلُ من غیره) ← در این صورت، اسم تفضیل همواره مفرد مذکر می آید. (یعنی نه مثنی و جمع می شود و نه مؤنث بلکه برای همه حالات با یک لفظ (أفعل) می آید.)

*گاهی (من و مجرورش) حذف می گردند ولی در معنا لحاظ می شوند. مانند: الآخرة أبقى (من و مجرورش لحاظ شده و در تقدیر گرفته شده اند) (الآخرة أبقى من الدنيا) وگرنه لفظ أبقى باید مؤنث می آمد، زیرا خبر برای آخرة (= مؤنث) می باشد.

۲- مضاف به نکره باشد (مضافٌ إليه آن نکره باشد). ← همانند مورد اول می باشد (یک لفظ برای همه موارد مثنی و جمع مؤنث و مذکر)

مانند: (أبوذرٌ أَصْدَقُ رَجُلٍ و هندٌ أَصْدَقُ إِمْرَأَةٍ)

۳- «ال» تعریف بگیرد. ← باید با موصوفش مطابقت کند. (یعنی در مذکر و مؤنث بودن و در مفرد و مثنی و جمع بودن همانند موصوف باشد). مانند: زیدان الافضلان، الفاطماتین الفضلیین

۴- مضاف به معرفه می شود (مضافٌ إليه آن معرفه باشد) هم می توانید در تمام موارد، مفرد مذکر بیاورید (مانند موردهای اول و دوم) و هم می توانید آنرا مطابق موصوف بیاورید (مانند حالت سوم)

مانند: زیدانِ أَفْضَلِ الطُّلَّابِ یا أَفْضَلًا الطُّلَّابِ، هندانِ أَفْضَلِ النِّسَاءِ یا فُضْلِيَا النِّسَاءِ

* اسم تفضیل

۳۰- اسم مکان

تعریف: اسم مشتقی که دال بر محل انجام کار است. مثال: مَسْجِد (محل سجده)

* اسم مکان

مَفْعَل
مَفْعَل

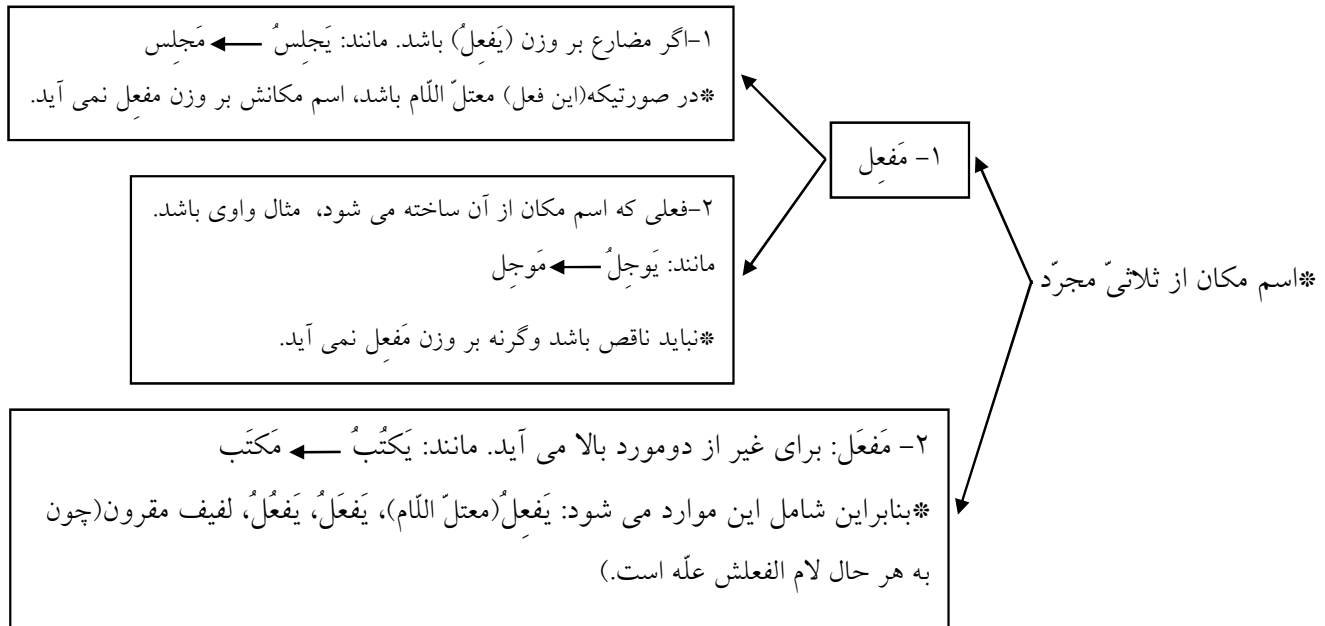
از ثلاثی مجرد

ساخت: (از فعل مضارع ساخته می شود)

از غیر ثلاثی مجرد

هم وزن اسم مفعول. مانند: مصلی (اسم مکان از باب تفعیل)

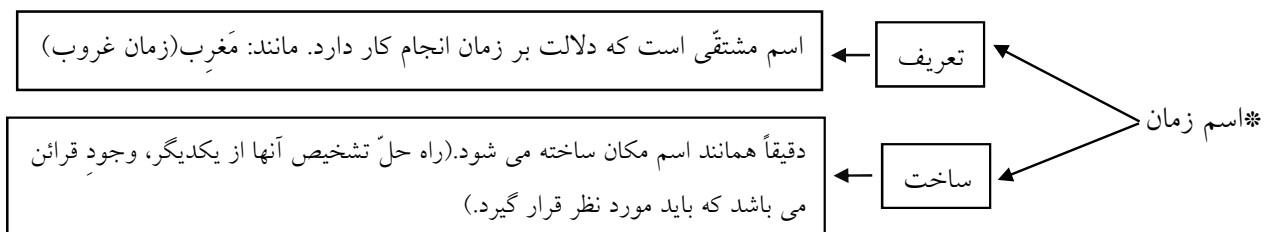
۳۱ - نحوه ساخت اسم مکان از ثلاثی مجرد



چند نکته مهم:

- * ۱- گاهی به آخر اسم مکان «تاء» می چسبد. مانند: مَزْرَعَةٌ، مَحْكَمَةٌ، مَقْبَرَةٌ.
 - * ۲- با توجه به اینکه اسم مکان (در غیر ثلاثی مجرد) همانند اسم مفعول ساخته می شود اما اگر از فعل متعدی به حرف جر ساخته شود غالباً حرف جر در اسم مکان نمی آید (در حالیکه در اسم مفعول، عین حرف جر تکرار می شود).
 - * ۳- گاهی از برخی اسمهای جامد ثلاثی، صیغه ای بر وزن «مَفْعَلَةٌ» ساخته می شود که دلالت می کند بر زیادی وجود آن چیز (جامد ثلاثی) در یک محل. مانند: مَكْتَبَةٌ (جایی که کتاب زیاد است)، مَأْسَدَةٌ (جایی که در آن شیر زیاد است).
- لازم به ذکر است که اینگونه کلمات، جزء اسم مکان مشتق به حساب نمی آیند هرچند معنایشان شبیه اسم مکان است.

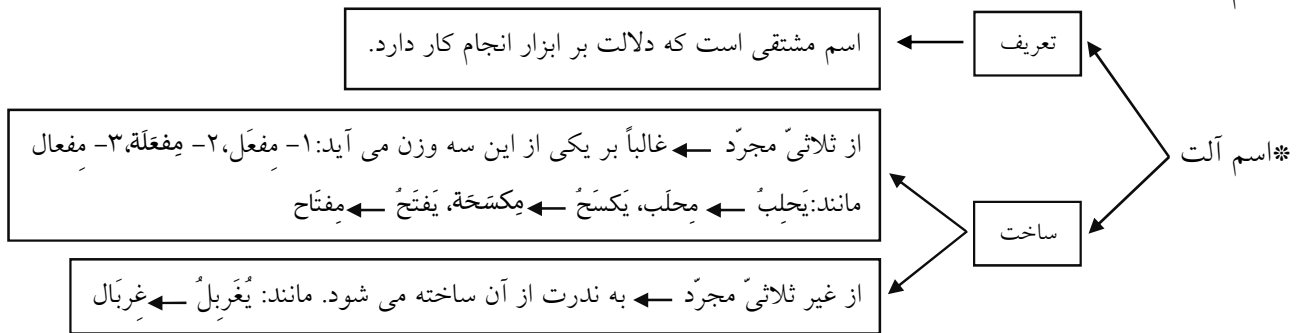
۳۲- اسم زمان



* چند نکته:

- ۱- گاهی به اسم زمان هم تاء تأنیث می چسبد ولی در مقدار استعمال به پای اسم مکان نمی رسد. مانند: مَبْسُورَةٌ (وقت آسانی)
- ۲- ساختن اسم از ثلاثی جامد که در مورد اسم مکان گفتیم، در مورد اسم زمان جاری نمی شود و اختصاص به اسم مکان دارد.
- ۳- گاهی اسم مکان و زمان بر وزن «مِفْعَال» هم شنیده شده اند. مانند: مِبْعَاد، مِبْلَاد.

۳۳- اسم آلت



* نکته:

* اسم آلت در ثلاثی مجرد دارای وزنهای مختلفی است که غالباً استفاده ندارند: فاعل، فَعَالَةٌ، فاعِلَةٌ، مَفْعَلٌ، مَفْعَلَةٌ (مانند: خاتم، ثَلَاجَةٌ، مَنخَلٌ، مَكْحَلَةٌ)

* اسم های جامدی وجود دارند که از ابتدا برای آلات انجام کار وضع شده اند ولیکن جزء اسمهای آلت (که هم اکنون درباره آن بحث کردیم) به حساب نمی آیند. مانند: قَلَمٌ، سَاطُورٌ، سَيْفٌ، سِکِّينٌ.

۳۴- جامد و مشتق، موصوف و صفت

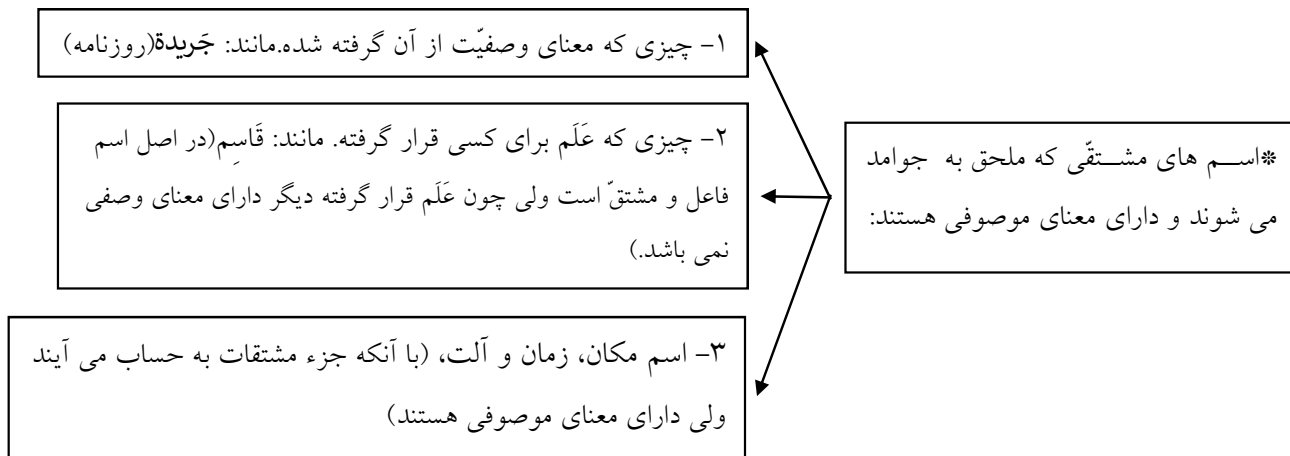
* نکته:

* ۱- کلیه اسم های جامد، معنایشان به گونه ای است که می توانیم صفتی برایشان بیاوریم و صفتی را بر آنها حمل کنیم، فلذا می گوئیم که اسمهای جامد دارای معنای موصوفی هستند.

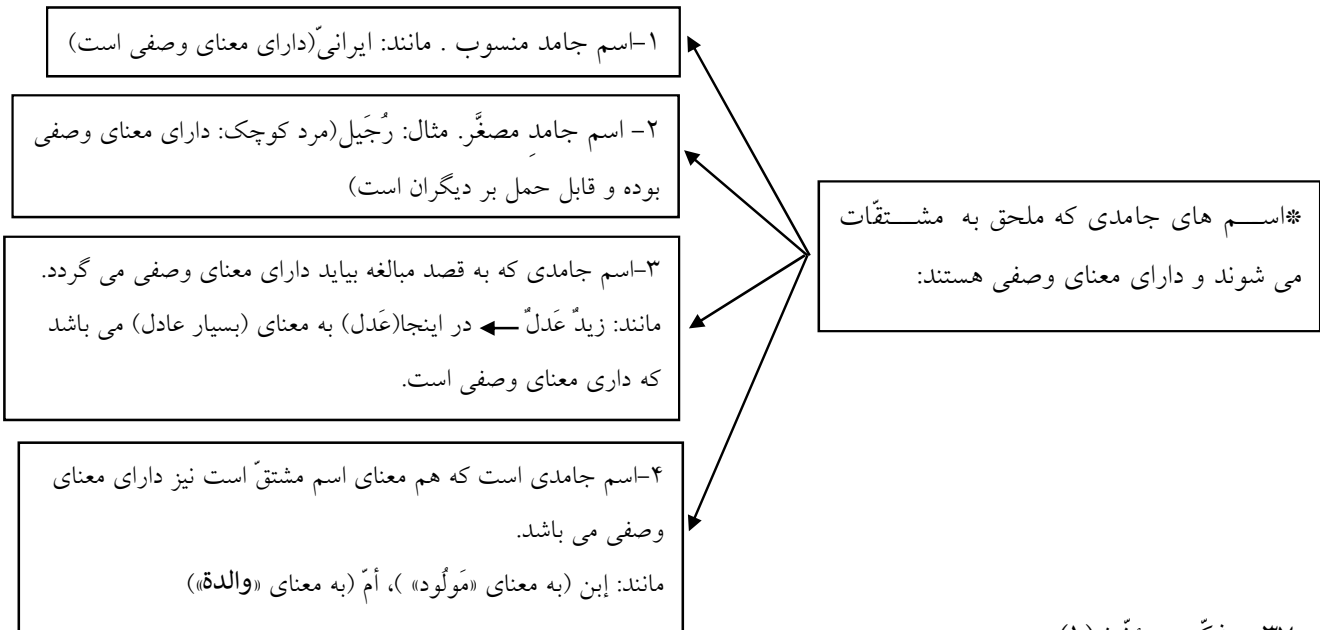
* ۲- کلیه اسم های مشتق معنایشان به گونه ای است که می توانیم آنها را بر چیزی دیگر حمل کنیم و آن را صفت چیز دیگری قرار دهیم. به چنین معنایی اصطلاحاً (معنای وصفی) می گویند.

* ۳- برخی از جوامد، استثنائاً معنای وصفی دارند و برخی از مشتقات استثناءً معنای موصوفی دارند.

۳۵- اسمهای مشتقی که (برخلاف اصل) معنای موصوفی دارند:



۳۶- اسمهای جامدی که (برخلاف اصل) معنای وصفی دارند:



۳۷- مذکر و مؤنث (۱)

* در زبان عربی، اسمها هم (مانند جانداران) به دو دسته مذکر (نر) و مؤنث (ماده) تقسیم می شوند.

۱- اگر صاحب یک اسم مذکر، واقعاً مذکر باشد، آن را "مذکر حقیقی" و اگر واقعاً مذکر نباشد آن را "مذکر مجازی" می گویند. مثلاً لفظ "زید" مذکر است و صاحب آن هم حقیقتاً مذکر است (بنابراین مذکر حقیقی است) و همچنین کلمه "یوم" مذکر است ولی صاحب آن لفظ، حقیقتاً مذکر (نر) نیست (بنابراین لفظ «یوم»، مذکر مجازی به حساب می آید).

۲- اگر صاحب یک اسم مؤنث، واقعاً مؤنث (ماده) باشد، آن را "مؤنث حقیقی" و اگر واقعاً مؤنث (ماده) نباشد، آن را "مؤنث مجازی" می گویند. مثلاً کلمه "فاطمة" مؤنث است و صاحب آن هم حقیقتاً مؤنث است (بنابراین مؤنث حقیقی است) و همچنین کلمه "شمس" مؤنث است ولی صاحب آن حقیقتاً مؤنث (ماده) نیست (بنابراین مؤنث مجازی به حساب می آید).

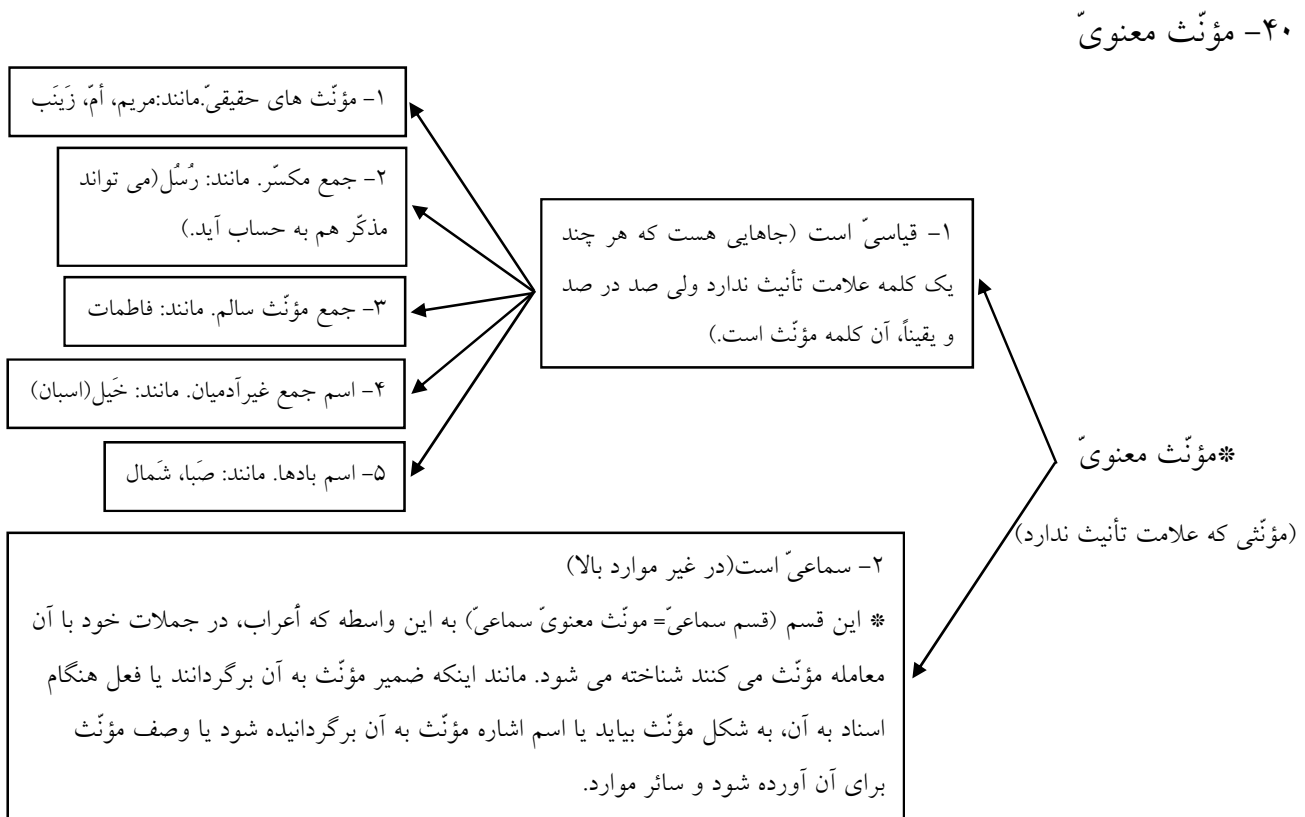
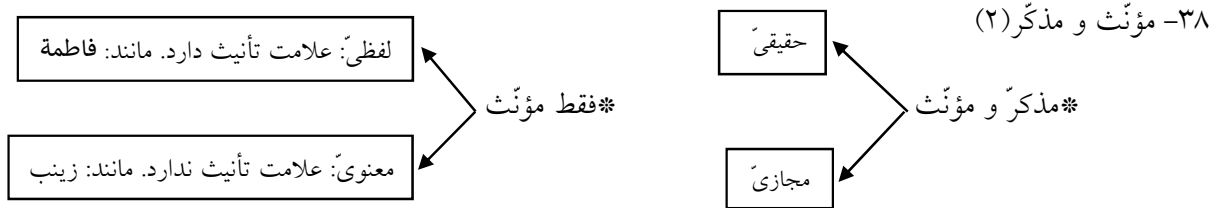
۳- لازم به ذکر است که اسم مذکر دارای علامت خاصی نیست ولی اسم مؤنث دارای سه علامت مشخص است که از آنها می توان اسم مؤنث را تشخیص داد و گاهی هم برخی اسمهای مؤنث دارای علامت تأنیث نیستند که از استعمالات زبان عربی می توان به مؤنث بودنشان پی برد.

* علامات تأنیث

تاء
ا، ی
اء

در همه این موارد، ما قبل علامت تأنیث مفتوح می شود.

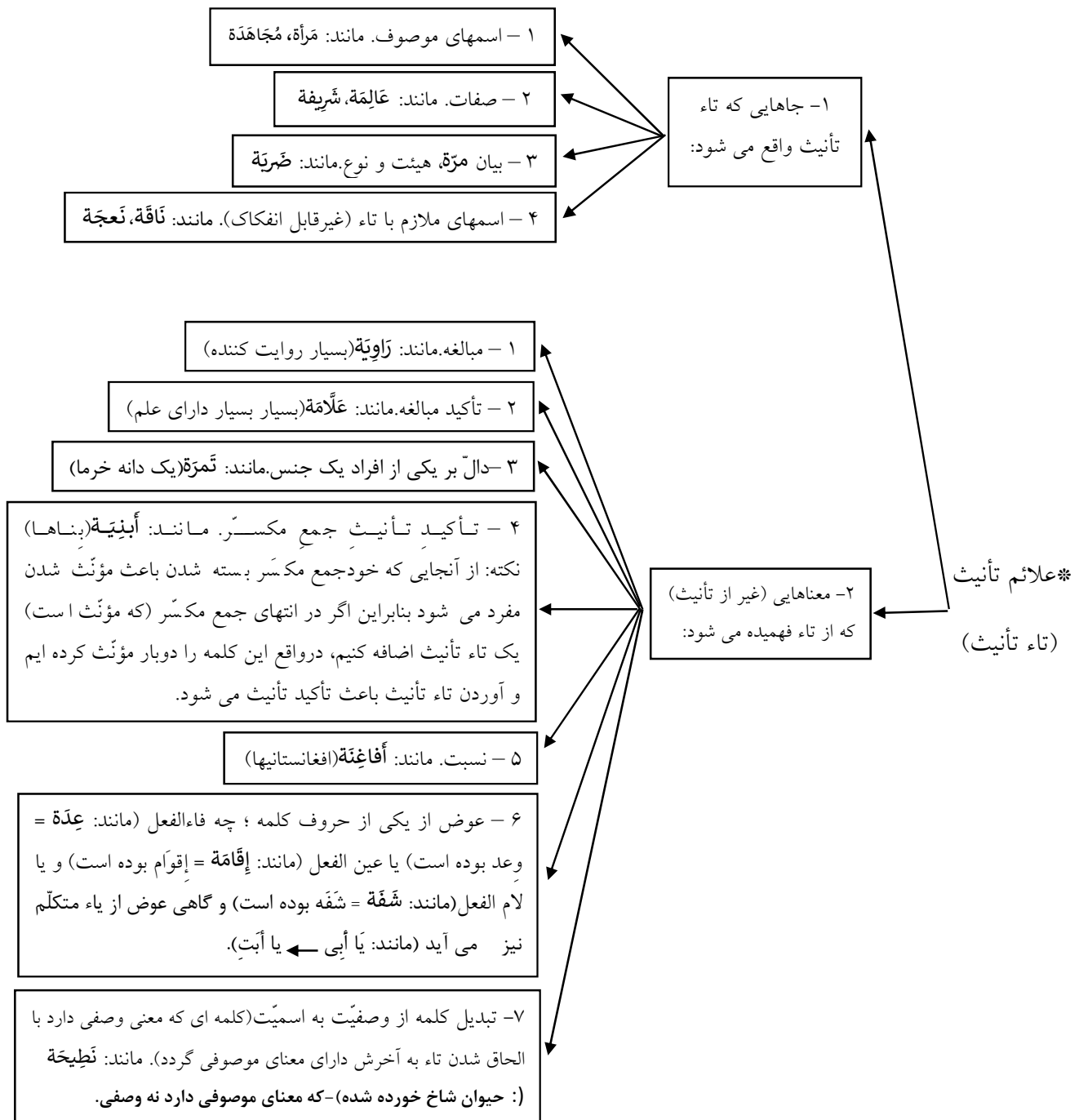
۴- اگر این سه مورد، جزء حروف اصلی کلمه باشند یا منقلب از حروف اصلی کلمه باشند یا برای الحاق یا برای تکثیر حروف کلمه آمده باشند (در انتهای کتاب درباره اش توضیح داده)، دیگر جزء علائم تأنیث محسوب نمی شوند. مانند: وقت، سبت، رضا، أفعی، مرمی، قرأ، دُعاء، رماء، وءوآ، أرطى، قَبَعَثْرِى، حرَبَاء.



* نکته:

* لازم به ذکر است که از میان اعضای بدن انسان، بیشتر اعضای زوج بدن انسان حکم مؤنث را دارند (مانند: عین، اذن، کف) و برخی از اعضای زوج هم حکم مذکر را دارند (مانند: مرفق، ساعد) و برخی هم جائز التذکیر و التانیث هستند (مانند: عضد) ولی اعضای غیر زوج غالباً مذکر هستند (مانند: رأس، نُخَاع، وجه، فم) و برخی از آنها هم دارای حکم مؤنث (مانند: یمین، یسار) و برخی هم جائز التذکیر و التانیث می باشند. (مانند: لسان، عُنُق)

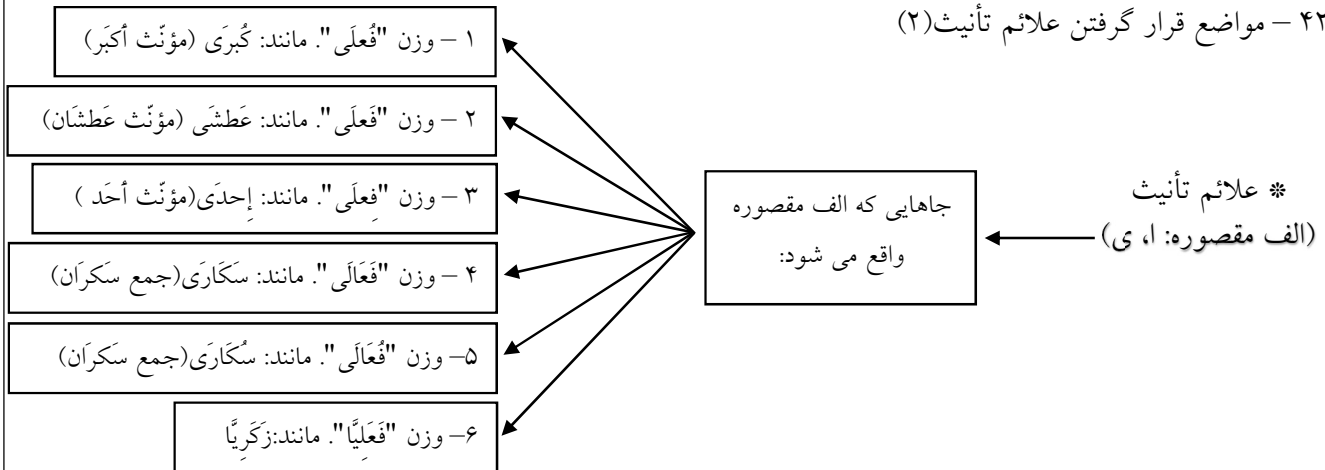
۴۱- مواضع قرار گرفتن علائم تانیث (۱)



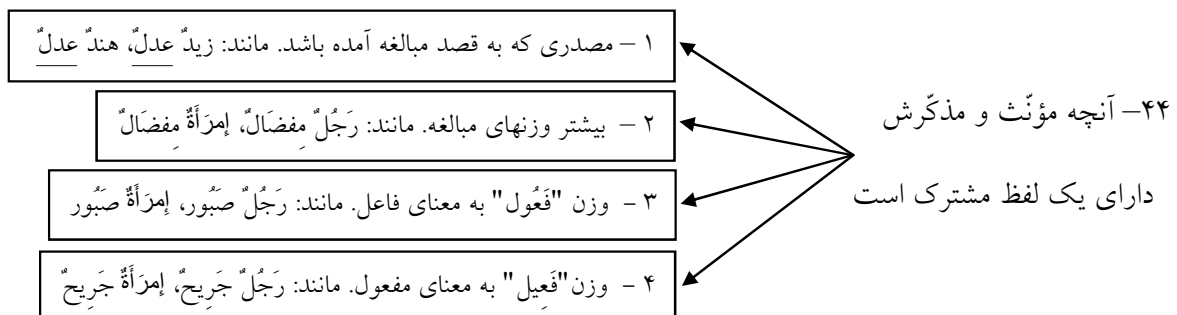
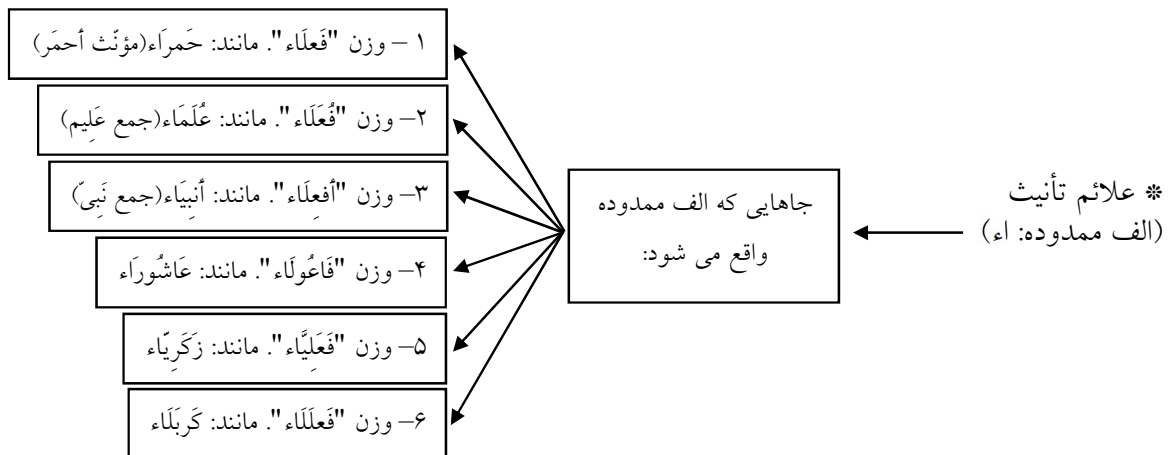
نکته:

** در بسیاری از موارد، تنها فایده ای که تاء تأنیث می رساند همان تأنیث (لفظی) است و معنای بیشتری را بیان نمی کند.
مانند: حُجْرَة، صَخْرَة، نِعْمَة، قُدْرَة، مَرْزَعَة، مَيْسِرَة
از همین قبیل است:
برخی از مصادر افعال (مجرد و مزید فیه)، اسماء مکان، اسماء زمان، اسماء آلت. مانند: نِعْمَة، قُدْرَة، عَطُوفَة، مَحْمَدَة، مُحَاجَة، هَرُولَة، مَرْزَعَة، مَيْسِرَة، مُكْحَلَة و ...

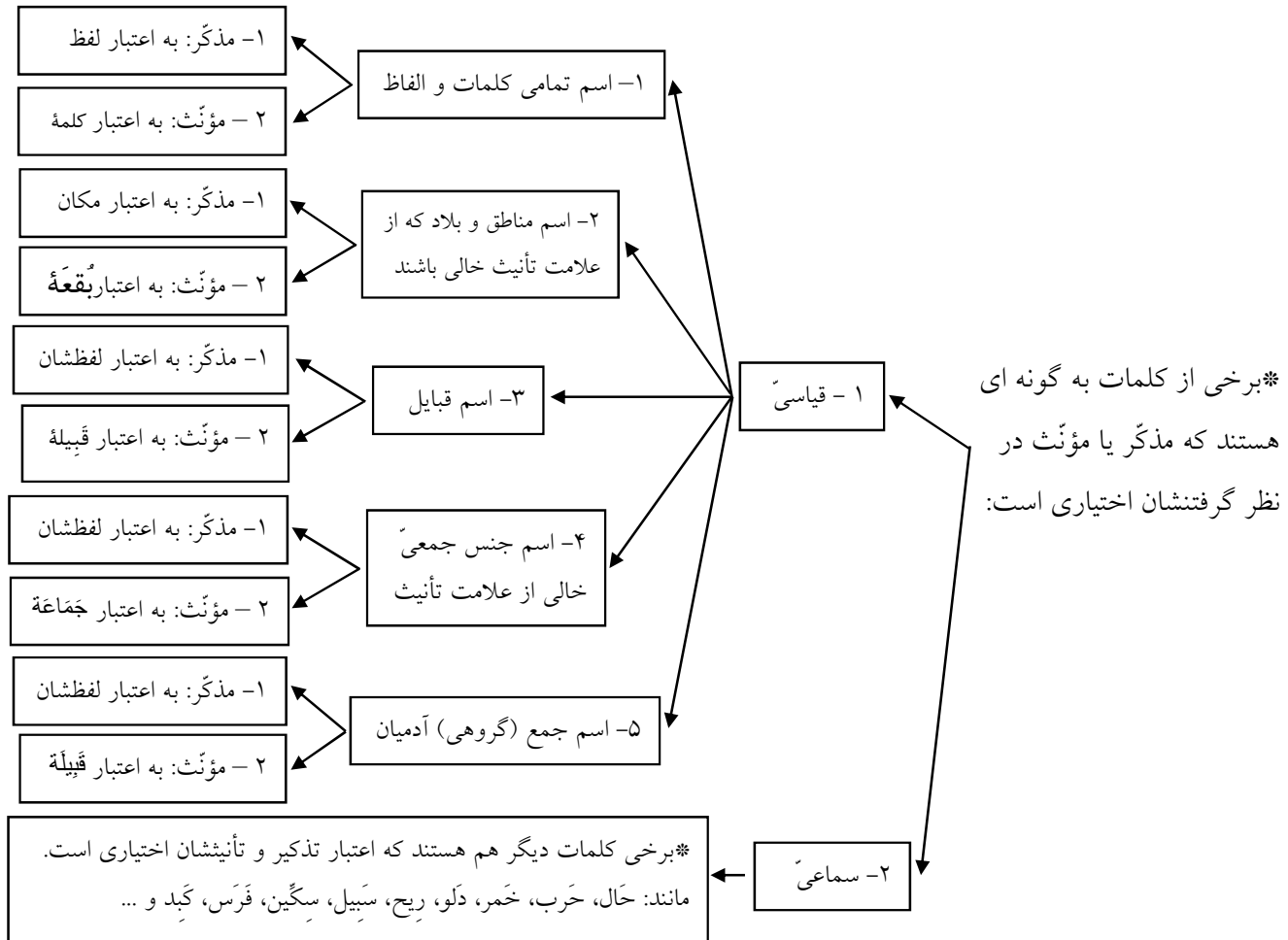
۴۲- مواضع قرار گرفتن علائم تأنیث (۲)



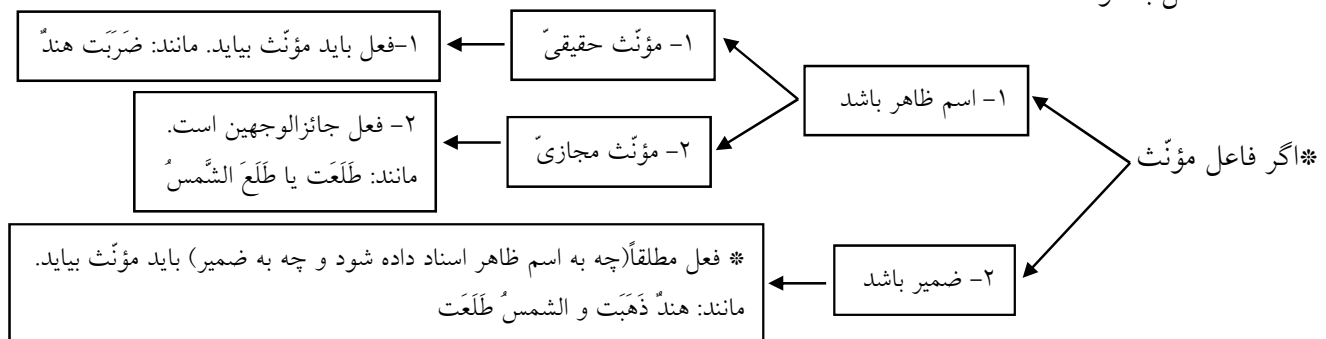
۴۳- مواضع قرار گرفتن علائم تأنیث (۳)



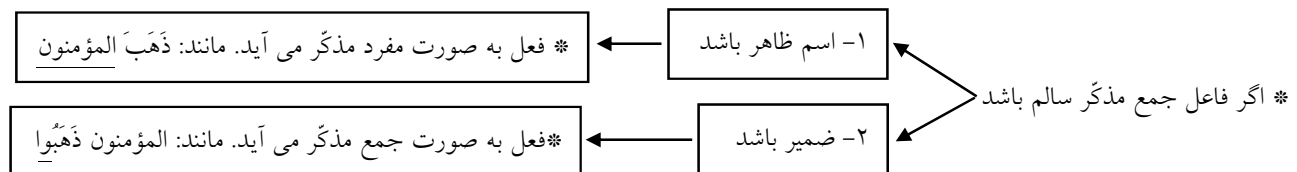
۴۵- تساوی تذکیر و تأنیث



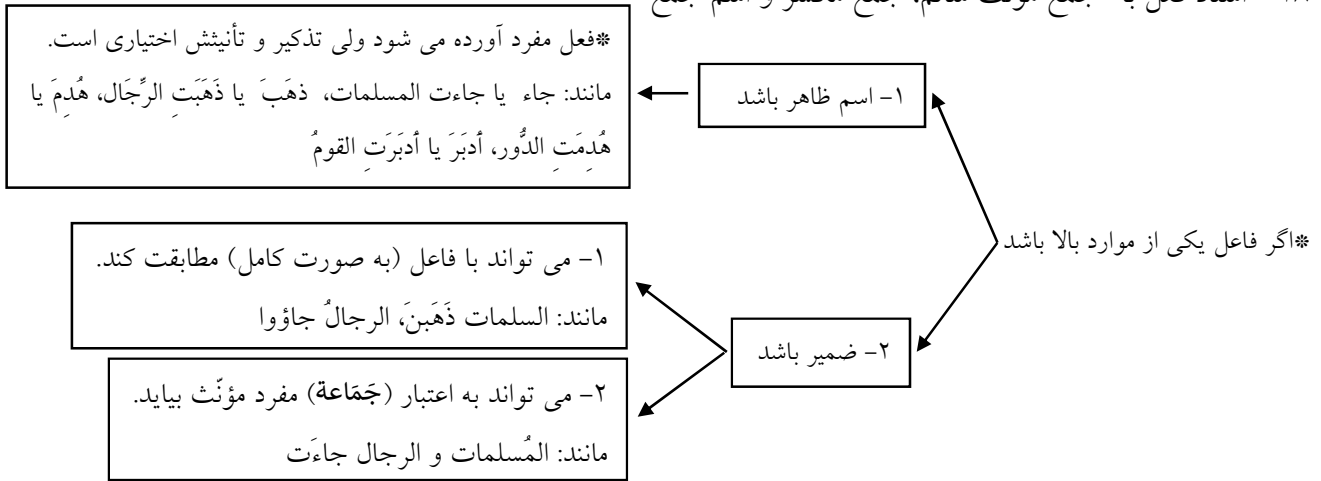
۴۶- اسناد فعل به مؤنث



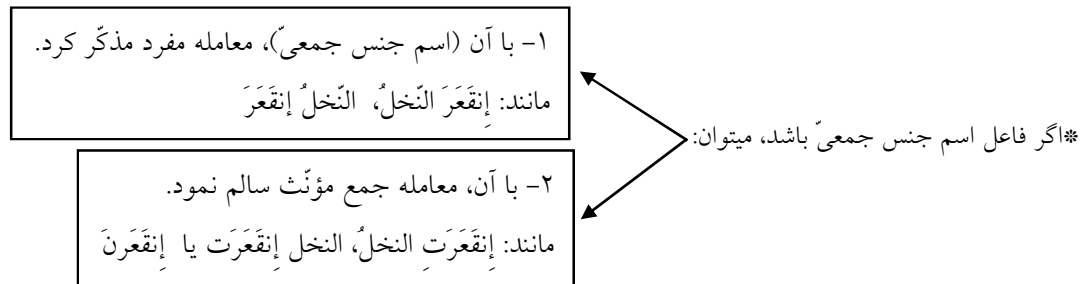
۴۷- اسناد فعل به جمع مذکر سالم



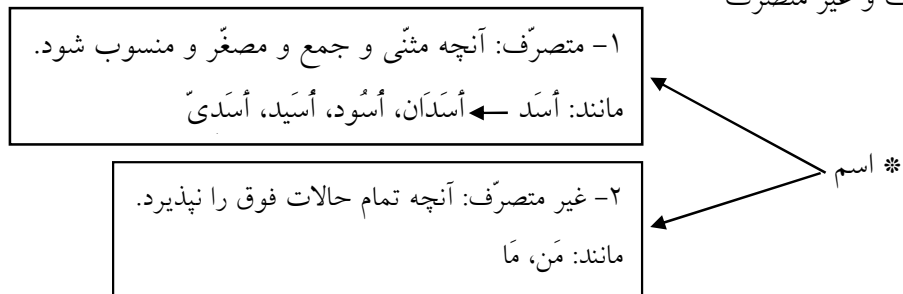
۴۸- اسناد فعل به جمع مؤنث سالم، جمع مکسر و اسم جمع



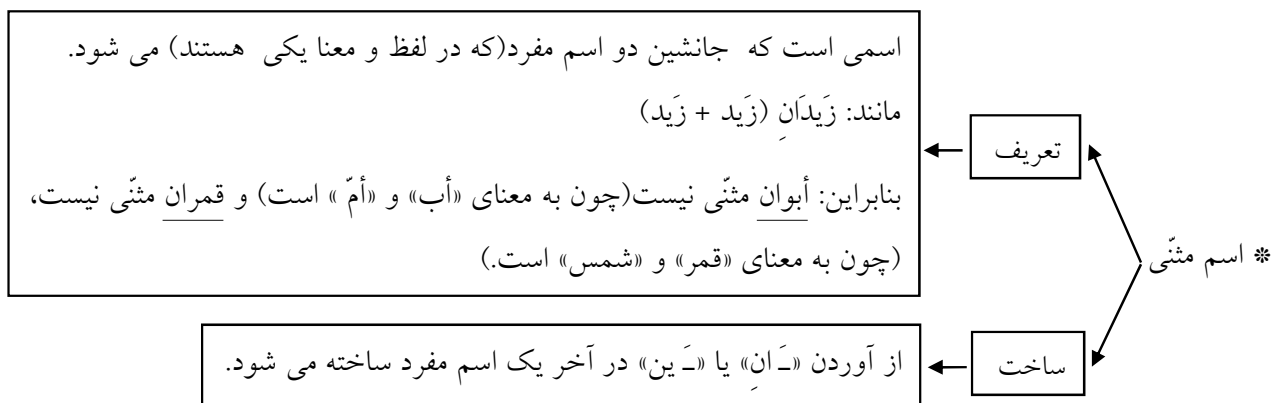
۴۹- اسناد فعل به اسم جنس جمع



۵۰- متصرف و غیر متصرف



۵۱- مثنی

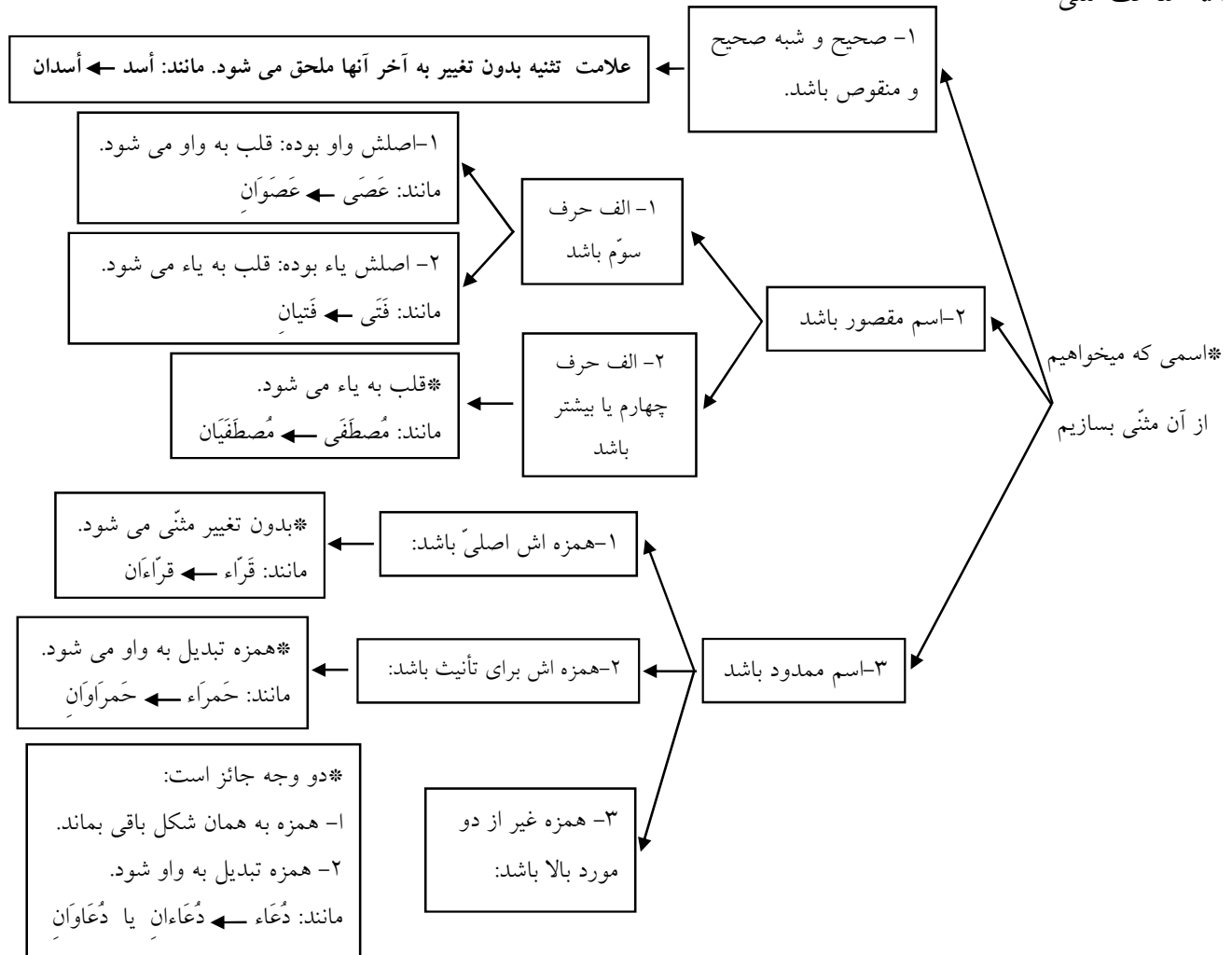


* نکته (ملحق به مثنی)

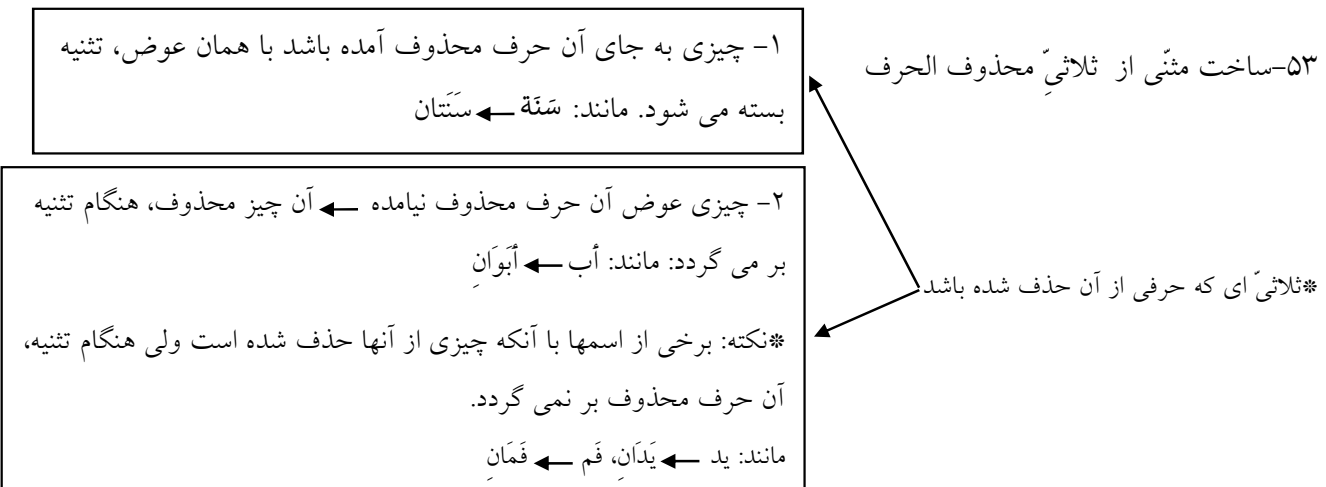
۱- هرگاه چیزی ظاهرش شبیه مثنی باشد ولی دارای قیود مذکور در تعریف مثنی نباشد، به آن مثنی نمی گویند بلکه آن را «ملحق به مثنی» می خوانند.

۲- چیزی که به مثنی نامگذاری می شود مانند: بحرین (نام کشور)، زیدان (نام فوتبالیست) و ... (که در واقع مفرد هستند)، نه مثنی به حساب می آید و نه ملحق به مثنی.

۵۲- ساخت مثنی



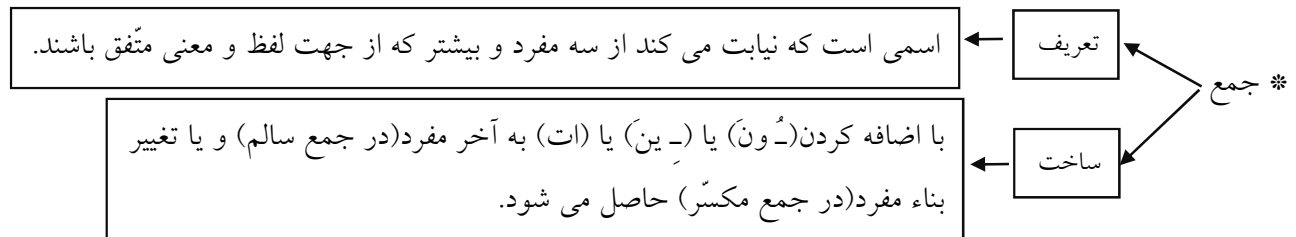
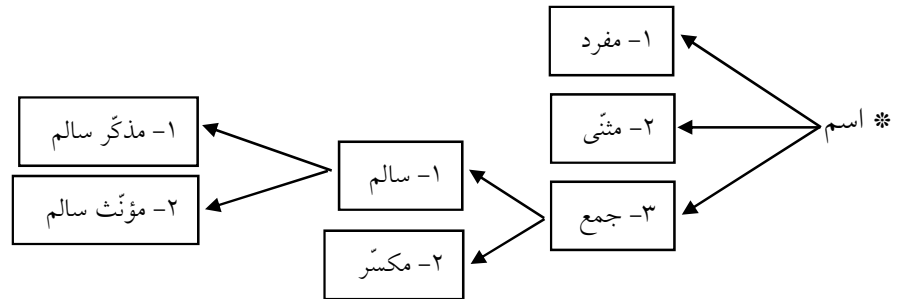
۵۳- ساخت مثنی از ثلاثی محذوف الحرف



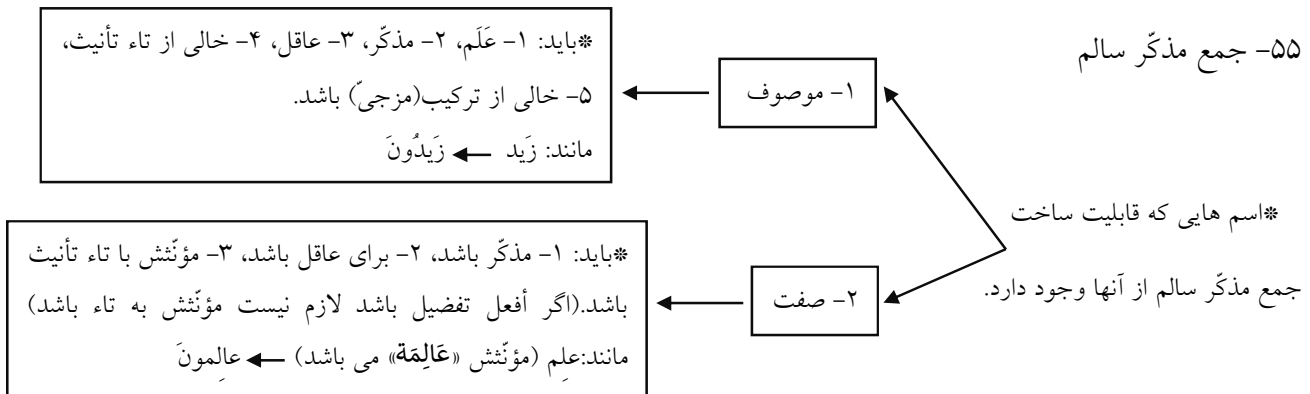
*** نکته:**

- ۱* گاهی از اوقات، لفظ جمع هم مفید معنای مثنی می باشد. مانند: الزیدان فرح قلوبهما (در این مثال، واژه قلوب در ظاهر جمع است ولی چون برای دو نفر بکار رفته است مشخص می شود که به معنای مثناست)
- ۲* گاهی از اوقات، لفظ مثنی مفید جمع می باشد. مانند: لَبَّيْكَ (لَبَّ + لَبَّ = لَبَّيْ + ك) ولی منظور ما، مثنی نیست بلکه منظور، افاده معنای جمع و کثرت است.

۵۴- جمع



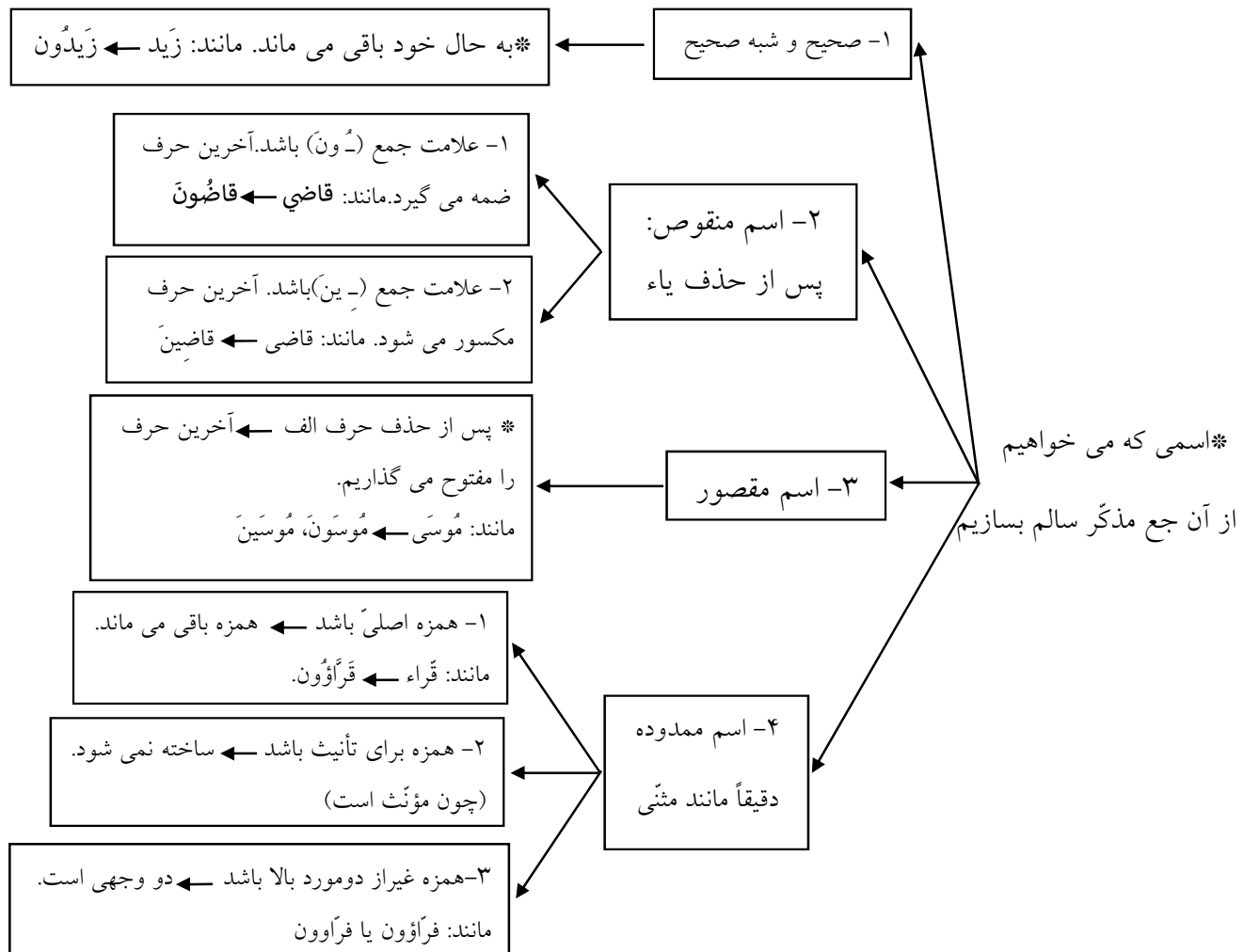
۵۵- جمع مذکر سالم



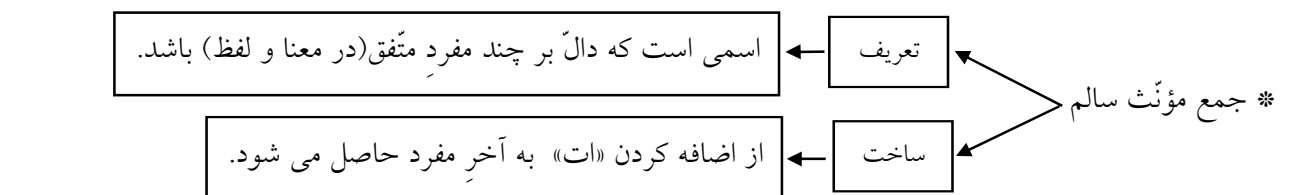
*** نکته:**

- ۱* از اسمی که مرکب شده است، جمع مذکر سالم ساخته نمی شود. مانند: سیبویه.
- ۲* أفعال تفضیل (هرچند مؤنثش به وسیله ی تاء نیست) ولی جمع مذکر سالم از آن ساخته می شود. مانند: أَفْضَلُ ← أَفْضَلُونَ.
- ۳* اگر اسمی، ظاهرش مانند جمع مذکر سالم بود ولی دارای شرایط جمع مذکر سالم نبود، آن را ملحق به جمع مذکر سالم می نامند و به آن، جمع مذکر سالم نمی گویند. مانند: أرضون (مؤنث است).
- ۴* اگر لفظ جمع مذکر سالم را روی چیزی نامگذاری کنیم، نه جزء جمع مذکر سالم حساب می شود و نه ملحق به جمع مذکر سالم.

۵۶- ساخت جمع مذکر سالم

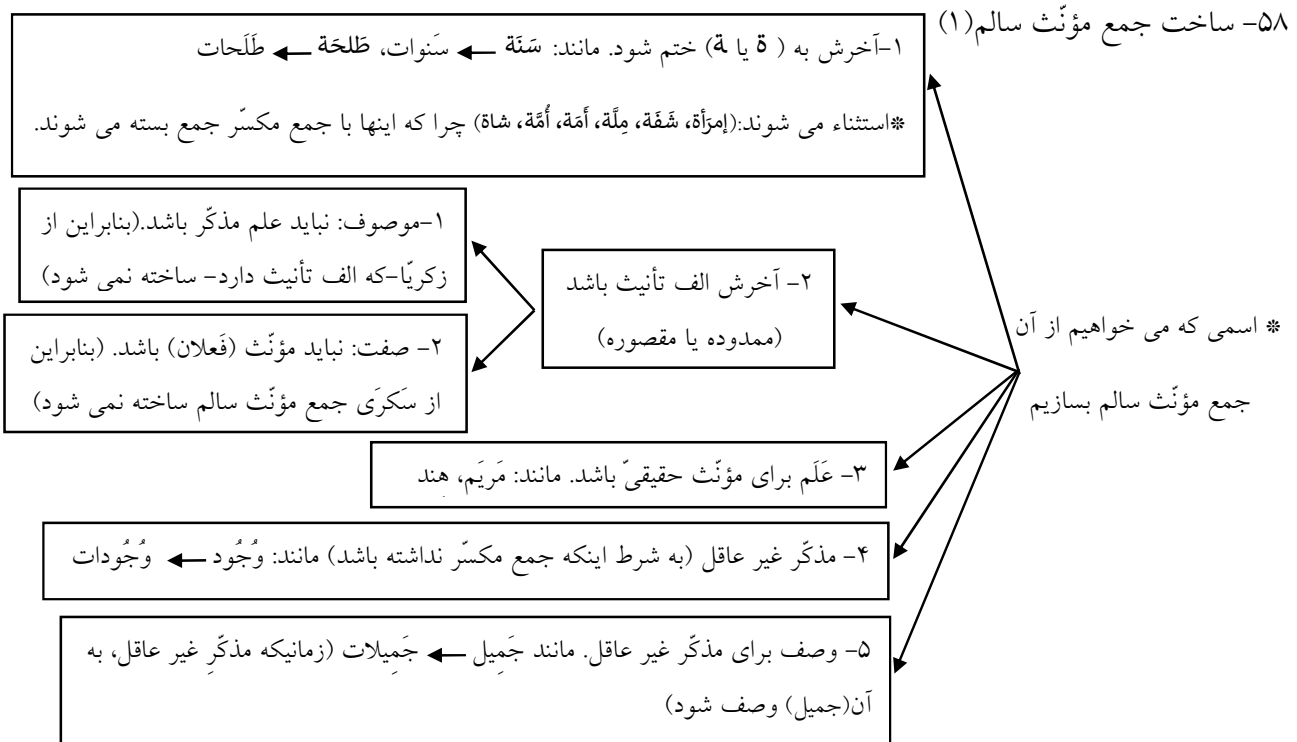


۵۷- جمع مؤنث سالم

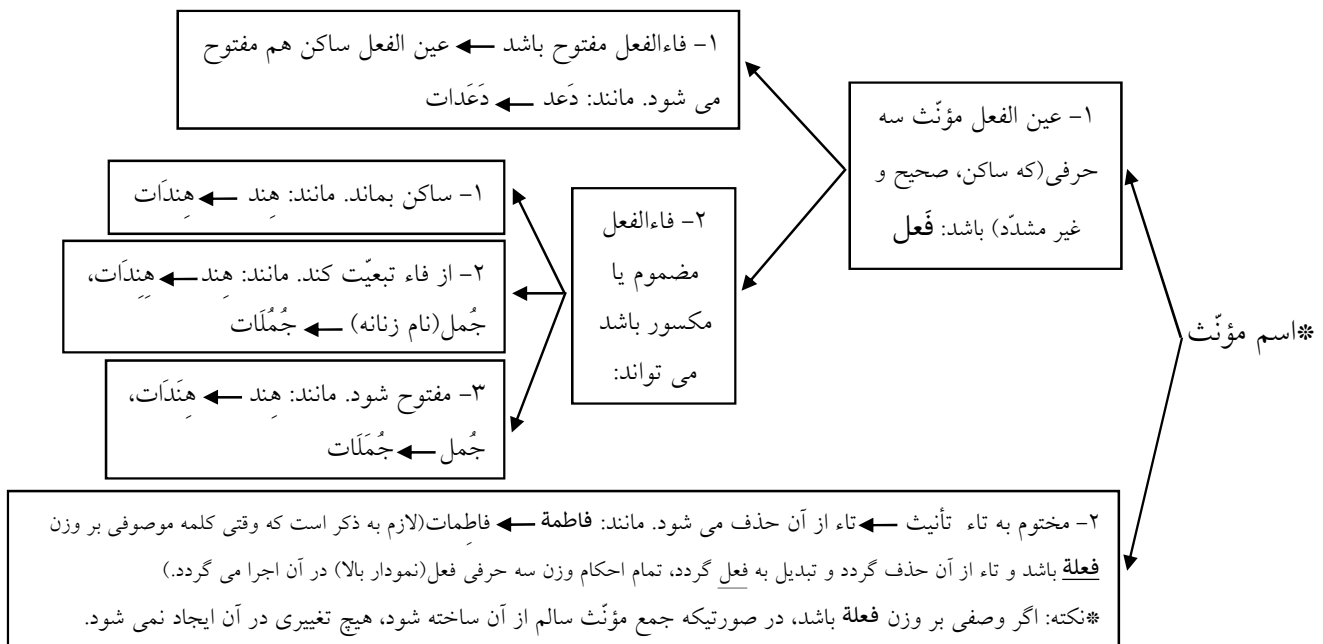


* نکته:

- ۱- چیزی که ظاهرش مانند جمع مؤنث باشد ولی شرایط تعریف را نداشته باشد، به آن «ملحق به جمع مؤنث سالم» می گویند، نه «جمع مؤنث سالم».
- ۲- اگر جمع مؤنث سالم برای چیزی نامگذاری شود، نه جمع مؤنث سالم حساب می شود و نه ملحق به آن.



۵۹- ساخت جمع مؤنث سالم (۲)



* نکته:

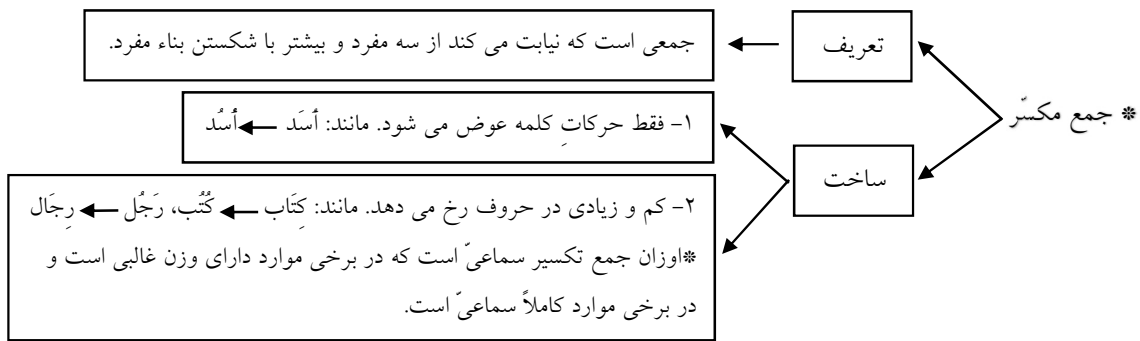
۱ * اگر پس از حذف (ة)، اسم به مقصور یا ممدود تبدیل شد (فتاة و قِرَاءَةٌ)، احکام ساخت جمع مؤنث سالم از مقصود و ممدود، درباره آن اجرا خواهد شد.

۲ * حکم ممدود و مقصور در بحث جمع مؤنث سالم، همانند حکم آنها در مثنی است.

۳ * هنگامی که از ثلاثی محذوف الحرف، جمع مؤنث سالم ساخته شود: گاهی حرف محذوفش برمی گردد و گاهی برنمی گردد.

مانند: لَغَةٌ ← لَغَات، سَنَةٌ ← سَنَوَات (واویش برگشته است)

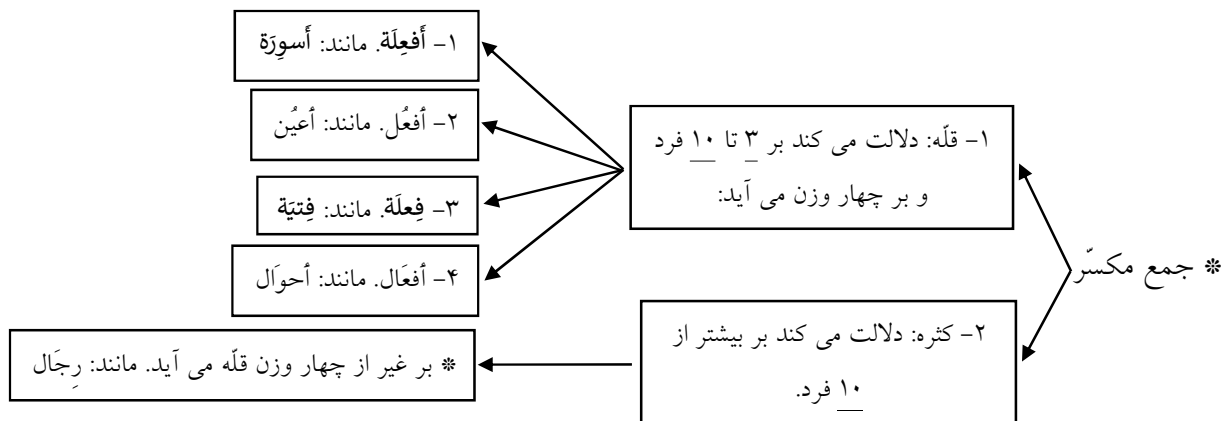
۶۰- جمع مکسر



* نکته:

- * گاهی یک مفرد دارای چند جمع تکثیر است (به چند وزن از جمع مکسر جمع بسته می شود) مانند: شریف ← أشرف، شرفاء.
- * علت این مطلب که: (جمع مکسر، مفردها را به اصل خود بر می گرداند) این است که با جمع مکسر بسته شدن اسمهای مفرد، شرایط اجرای قاعده های مختلف که باعث اعلال، ابدال و تعویض می گردید، برداشته می شود و دیگر دلیلی برای اجرای این قواعد در کلمه «جمع مکسر» وجود ندارد. (و اینطور نیست که عدم اجرای قواعد در جمع مکسر، بدون دلیل و صرفاً به خاطر تبدیل کلمه به جمع مکسر باشد).

۶۱- اقسام جمع مکسر



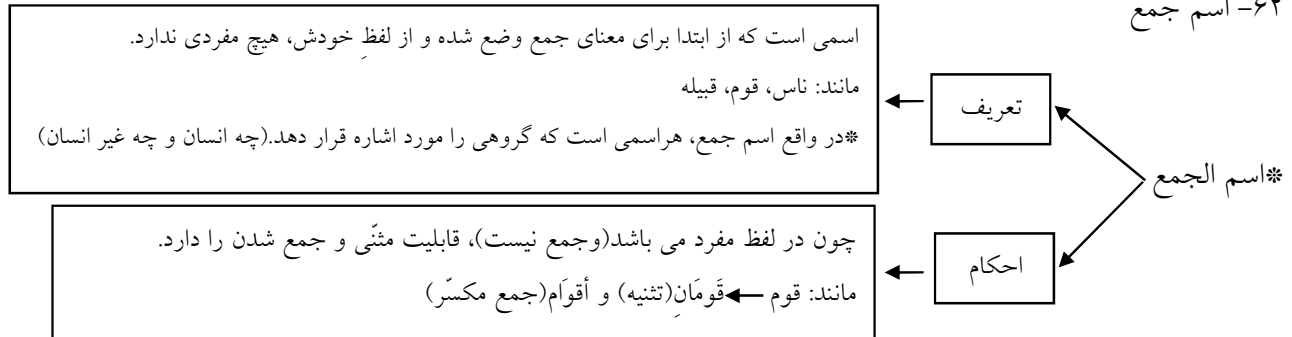
* نکته (جمع قله و کثره)

- * تقسیم بندی جمع (به قله و کثره) زمانی است که یک اسم مفرد هم دارای جمع قله باشد و هم کثره که در این صورت اگر آن چهار وزن استعمال شود، دال بر جمع قله است و اگر غیر آن چهار وزن استعمال شود، دال بر جمع کثره است.
- * اگر اسم مفردی، فقط جمعی بر وزن قله داشت یا فقط جمعی بر وزن کثره داشت، همان وزن مشترکاً هم برای قله استفاده می شود و هم برای کثره.
- * گاهی اوزان جمع قله و کثره به جای یکدیگر هم استعمال شده اند. (در حالت قله، وزن کثره و در حالت کثره، وزن قله استعمال شده است).
- * ظاهراً جمع مذکر سالم، مشترک بین جمع قله و کثره می باشد.
- * برخی از اسم های جمع، گویا دارای مفرد نیستند. مثال: أبابیل، مقالید.
- * گاهی یک اسم جمع را نام کسی قرار می دهند که در این صورت جمع به حساب نمی آید بلکه مفرد می باشد. مانند: أسماء (نام مردی)، هَوَازَن (اسم قبیله یا مردی)

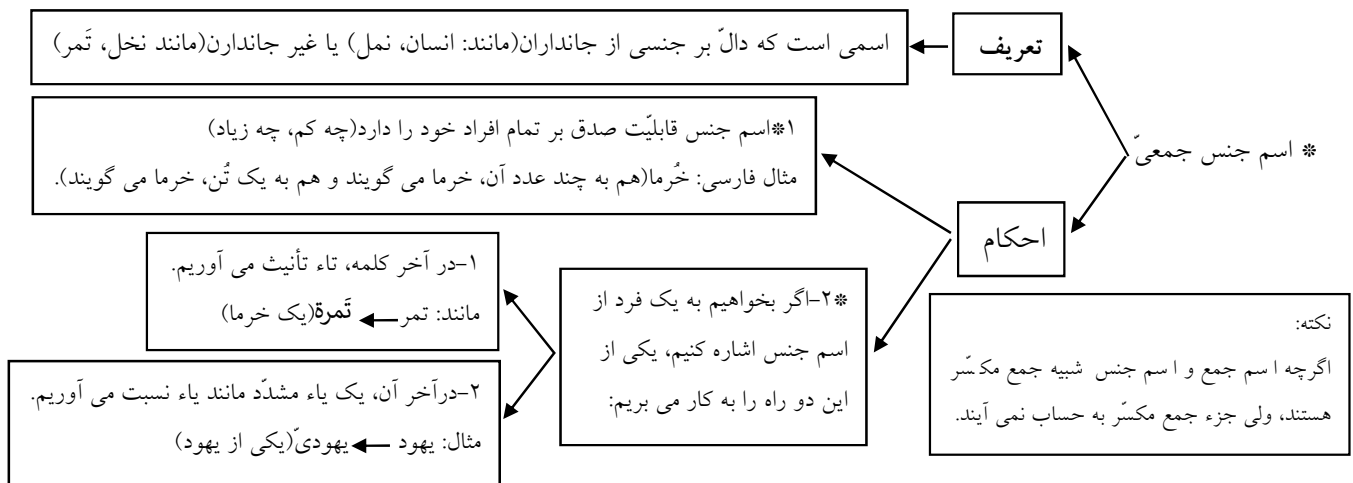
*** نکته: (جمع الجمع: جمع منتهی الجموع)**

- ۱* گاهی با جمع مکسر (به صورت لفظی) معامله مفرد می شود و در نتیجه از آن، جمع سالم یا جمع مکسر جدیدی ساخته می شود که به آن «جمع الجمع» می گویند که حداقل بر ۹ نفر دلالت می کند. {جمع مکسر (حداقل سه فرد) ضربدر جمع مکسر یا سالم (حداقل سه فرد) = حداقل ۹ فرد} مانند: قَوْل ← أقوال ← أقاویل، بَيْت ← بیوت ← بیوتات
- ۲* اگر جمع مکسر بر وزن (أفْعَل) یا (أفْعَلَة) باشد، جمع الجمع آن بر وزن (أفَاعِل) می آید. مانند: سِوَار ← أسوارة ← أساور و جمع الجمع (أفَاعِل) بر وزن (أفَاعِل)، جمع الجمع (فَعَال) بر وزن (فَعَائِل) و جمع الجمع (فَعْلَان و فَعْلَان) بر وزن (فَعَالِین) می آید.
- ۳* جمع الجمع دارای صیغه هایی است که آن صیغه ها را «صیغه های منتهی الجموع» می نامند و هرگاه یک اسم بر آن وزنها بیاید، می گویند آن اسم بر صیغه منتهی الجموع آمده است (چه جمع الجمع باشد و چه نباشد). مانند: أَكَالِب
- ۴* برخی از صیغه های منتهی الجموع عبارتند از: أفَاعِل، أفَاعِل، فَعَائِل، فَعَائِل
- ۵* قاعده کلی صیغه های منتهی الجموع این است که: به هر وزن جمعی که دارای الف جمع باشد و بعد از الف جمع، دو حرف آمده باشد و یا سه حرف (که دو می از آن سه حرف «یاء» باشد)، صیغه منتهی الجموع گفته می شود.

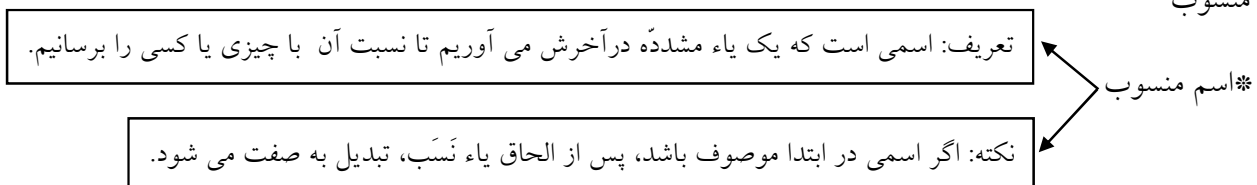
۶۲- اسم جمع

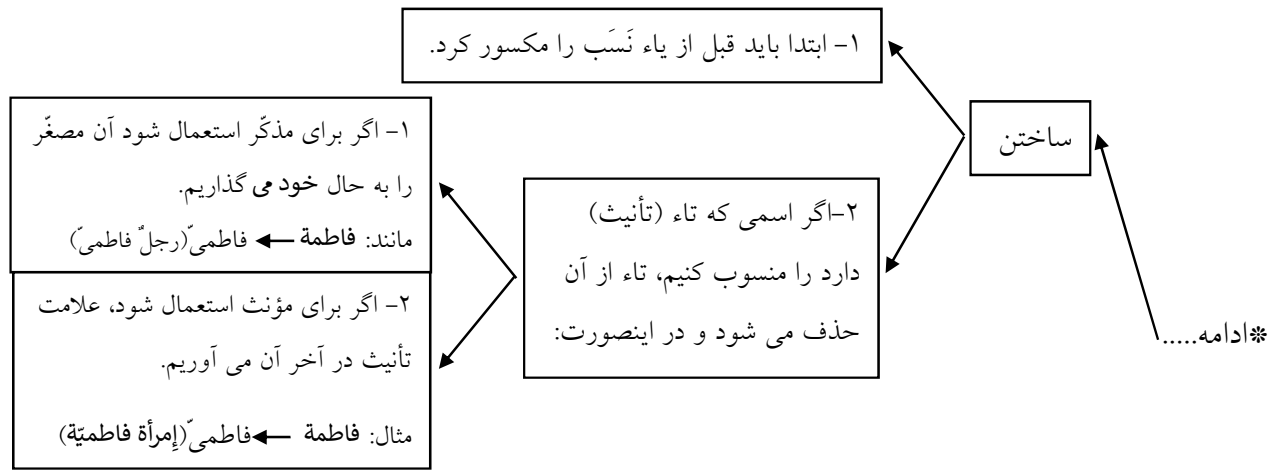


۶۳- اسم جنس جمع

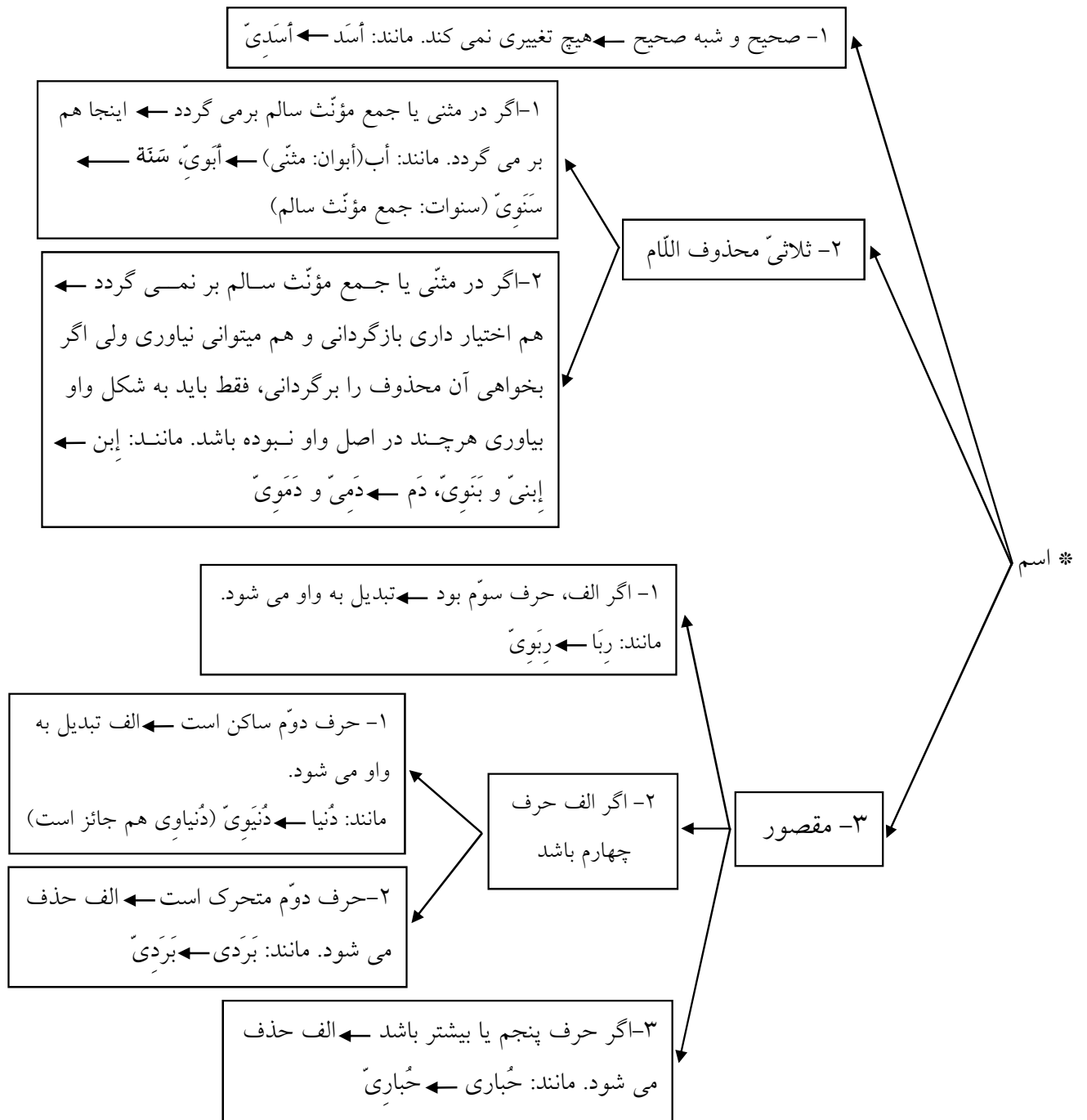


۶۴- منسوب





۶۵- ساخت اسم منسوب





*** نکته:**

* در مورد سوّم، اگر یکی از دو یاء اصلی باشد، جائز است حذف نشود، منتها اگر حذف نشد، لازم است که قلب به واو شود. مانند: مَهْدِيّ ← مَهْدَوِيّ (یاء دوّم در "مهدی"، حرف اصلی است و در واقع یاء بوده است: مَهْدَوِيّ)

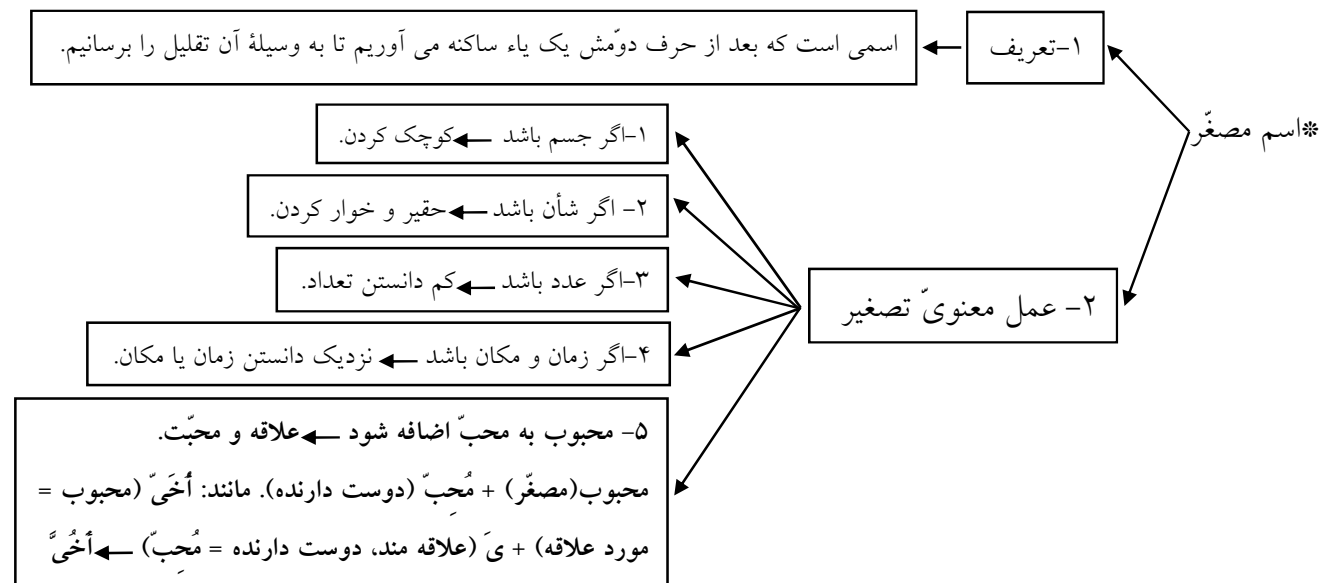
* در این مورد هم حذف کردن بهتر از حذف نکردن است *

*** نکته مهم:**

در تمام مواردی که گفتیم قبل از یاء نسبت واو منقلبه می آوریم (مثلاً دَمَوَى، رَبَوَى و...)، لازم است که قبل از واو را مفتوح کنیم. مگر اینکه قبل از واو، الف باشد (که نمیتوانیم آن را مفتوح کنیم. مانند: دُنْبَاوَى که قبل از واو مفتوح نشده است.) و با اینکه واو، منقلبه نباشد (که در اینصورت هم قبل از واو را تغییر نمی دهیم. مانند: دَلْوَى که قبل از واو (ل) همانند قبل از منسوب شدن، به طور ساکن باقی مانده است.)



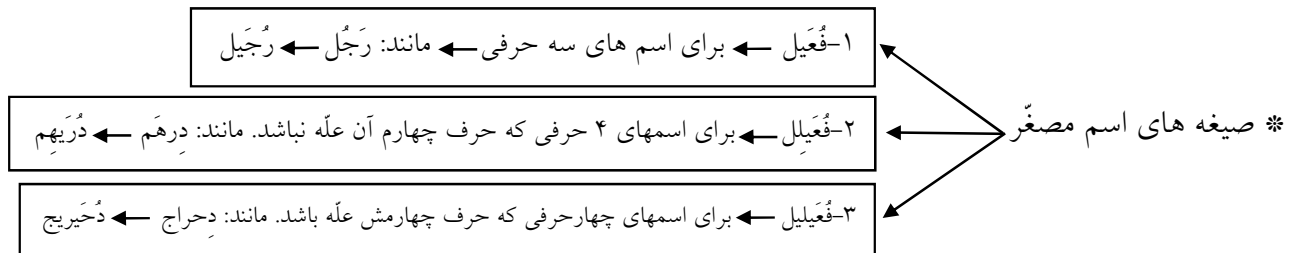
۶۶- اسم مصغر



* نکته:

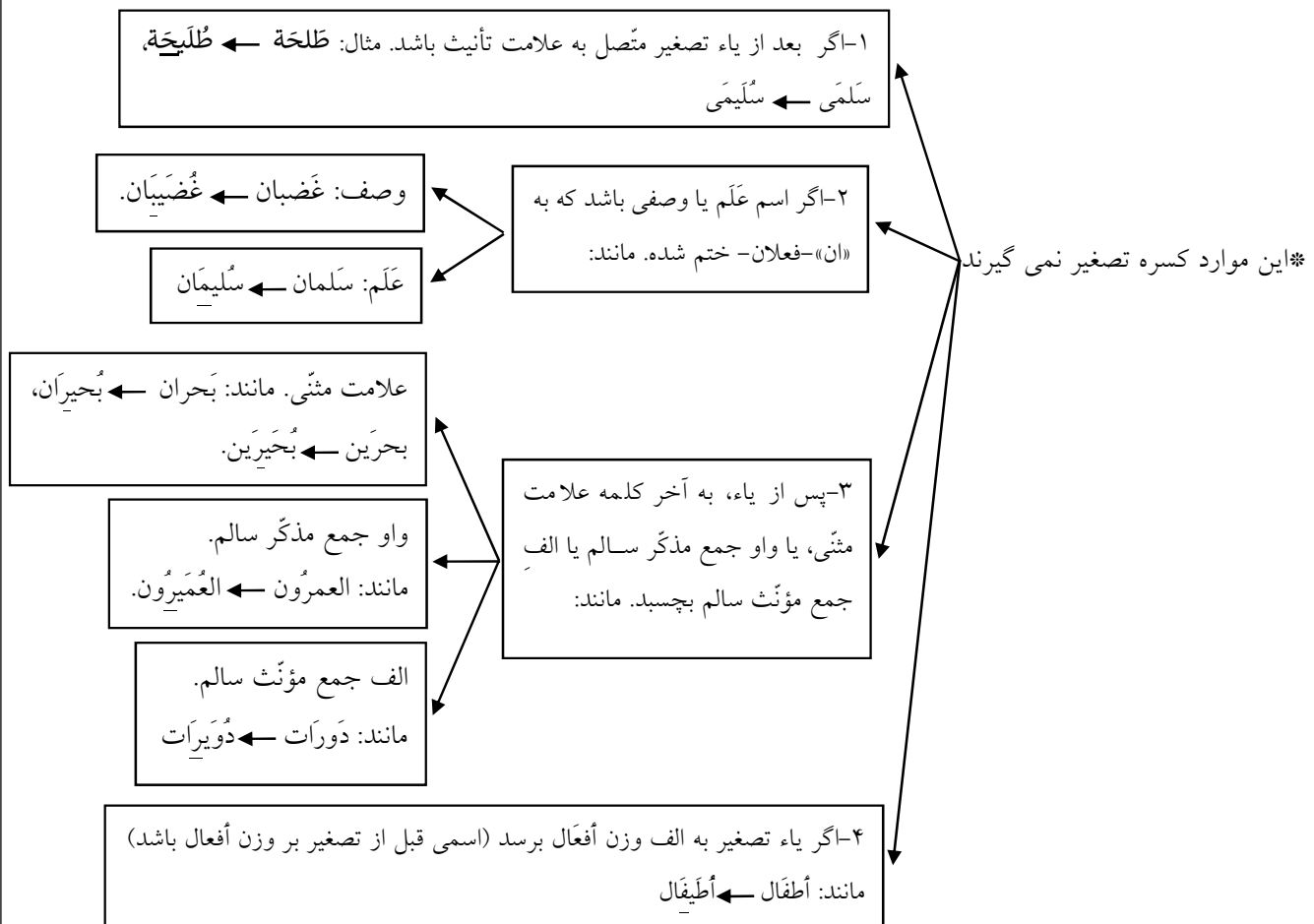
- ۱- اسماء الهی، ملائکه، پیامبران و ائمه، هرگز مصغّر نمی گردند.
- ۲- اسمی که دالّ بر بزرگی است و با تصغیر منافات دارد، هیچگاه «مصغّر» نمی گردد. مانند: عظیم
- ۳- هر اسمی (هرچند جامد باشد) پس از تصغیر، تبدیل به وصف می گردد و نیز می توانیم بگوییم تبدیل به «وصف + موصوف» می گردد به عنوان مثال وقتی می گوییم: «رَجُلٌ»، در واقع منظور همان {رجل (موصوف) + صغیر (وصف) = رجلٌ صغیر} می باشد.

۶۷- صیغه های مصغّر



* نکته: کسره ای که پس از یاء (در صیغه های شماره ۲ و ۳) می آید، به نام «کسره تصغیر» نامیده می شود.

۶۸- آنچه کسره تصغیر نمی گیرد



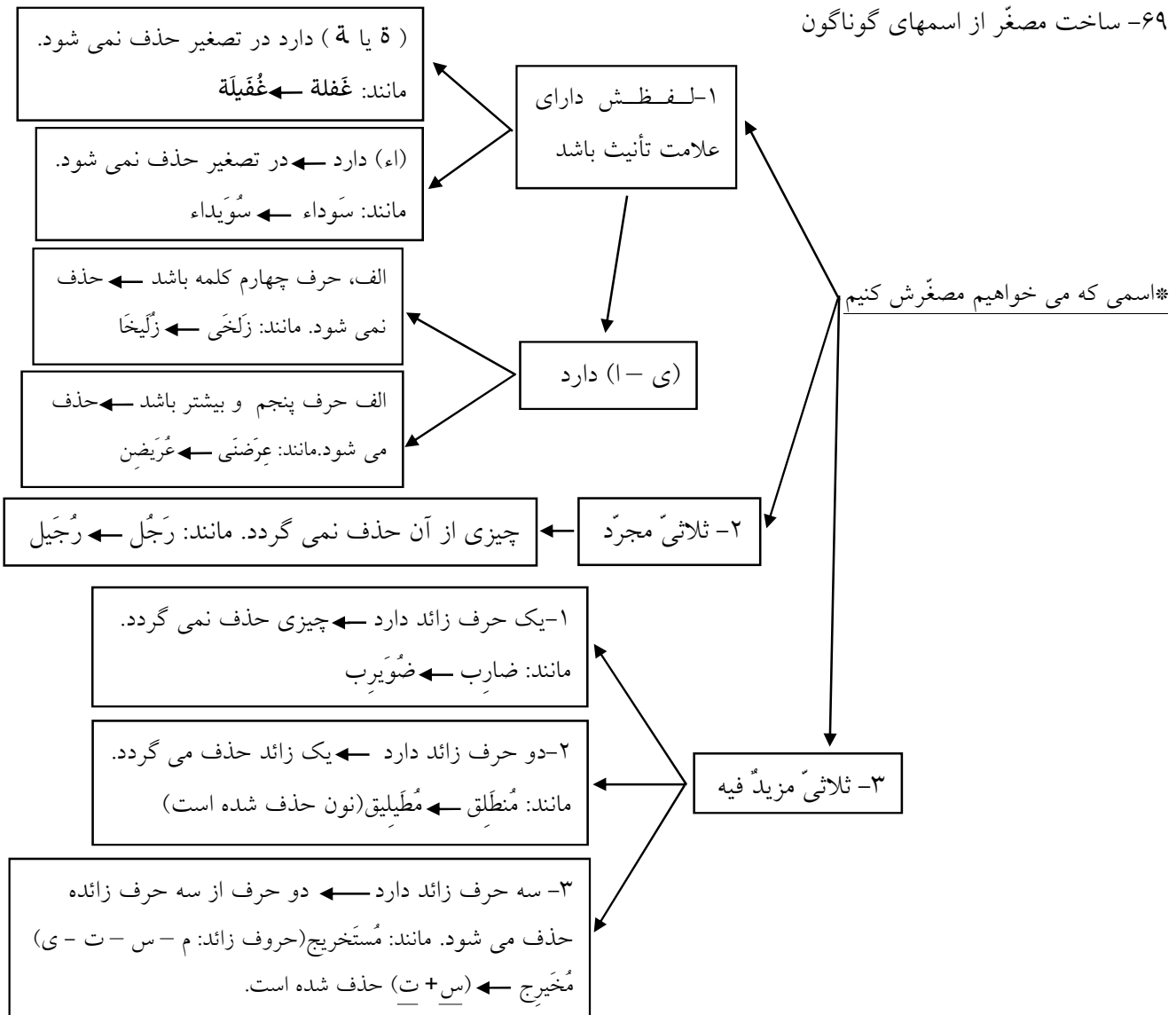
نکته:

۱* مواردی که کسره تصغیر از بین می رود اینطور نیست که صیغه های جدیدی به (سه صیغه مذکور: فُعِيل، فُعِيلِل، فُعِيلِلِل) اضافه شده باشد بلکه حذف شدن کسره تصغیر، عارضی است و ما هم بیش از همان سه صیغه برای باب تصغیر (در علم صرف) نداریم.

۲* گاهی اسم مصغّر، منسوب می شود که به آن «مصغّر منسوب» می گویند. مانند: مُشِيهِد ← مُشِيهِدِي و گاهی هم اسم منسوب، مصغّر می شود که به آن «منسوب مصغّر» می گویند. مانند: مَشْهَدِي ← مُشِيهِدِي - این نوع مصغّر (مصغّر منسوب) هم، صیغه جدیدی بر آن سه صیغه نمی افزاید. - مصغّر منسوب و منسوب مصغّر دقیقاً به یک شکل هستند.

۳* این نکته قابل ذکر است که هر چیزی که قصد مصغّر کردنش را داریم، باید دارای چهار حرف یا کمتر باشد، بنابراین اگر دارای پنج حرف یا بیشتر باشد، باید در آن تغییراتی ایجاد کرد تا تنها چهار حرف باقی بماند [البته گاهی استثنائاتی وجود دارد و از چهار حرف بیشتر می شود].

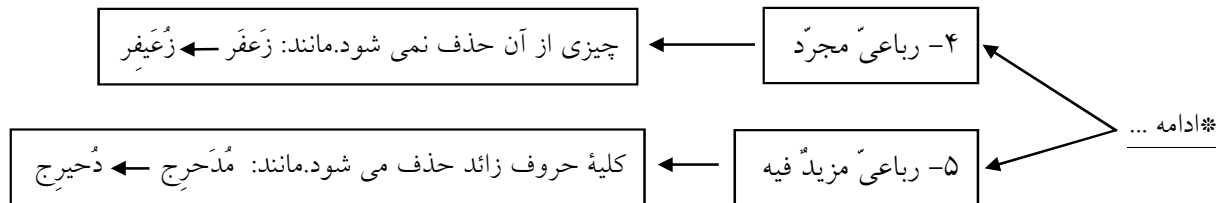
۶۹- ساخت مصغّر از اسمهای گوناگون



نکته:

۱* اگر خواستند یکی از دو حرف (در مورد شماره دو) یا دو حرف از سه حرف (در مورد شماره ۳) را حذف کنند، هرگز حرف زائده ای را که اول کلمه آمده است حذف نمی کنند. مثلاً در کلمه «مُنْطَلِق» که دو حرف زائد (م، ن) دارد، هرگز «م» را که در اول کلمه آمده، حذف نمی کنند و لزوماً «ن» را حذف می کنند و یا در کلمه «مستخرج» هرگز حرف «میم» که در اول کلمه آمده است را حذف نمی کنند.

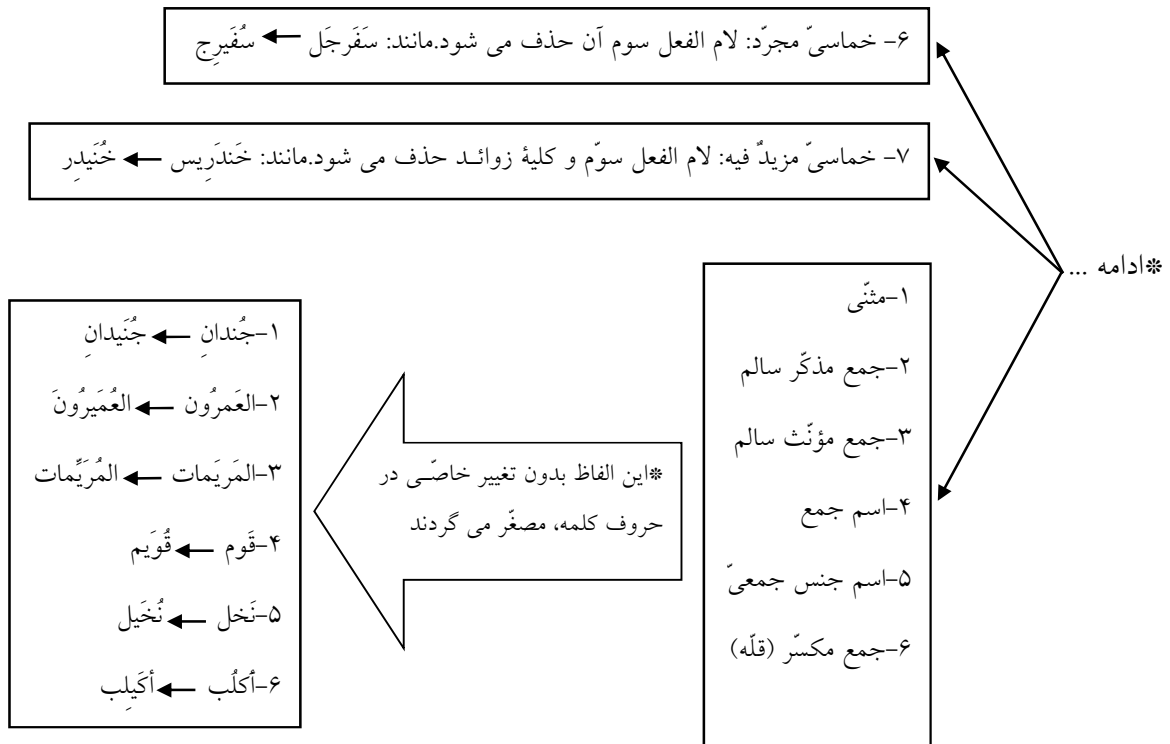
۲* اسمائی مانند «مصباح» و «مسکین» که دارای حرف مدّی هستند و در تصغیر آنها، حرف مدّی پس از کسره تصغیر می آید، (مانند: مَصْبَاح ← مُصَبِّح، مَسْکِین ← مُسَبِّحِین) حرف مدّشان هیچگاه در تصغیر حذف نمی شود (در واقع حروف مدّی که در آنهاست، جزء حروف زائده به حساب نمی آید). و همواره به صورت یاء ظاهر می شود. (هرچند یاء نبوده باشد: قاعده ۹ اعلال عمومی)



نکته:

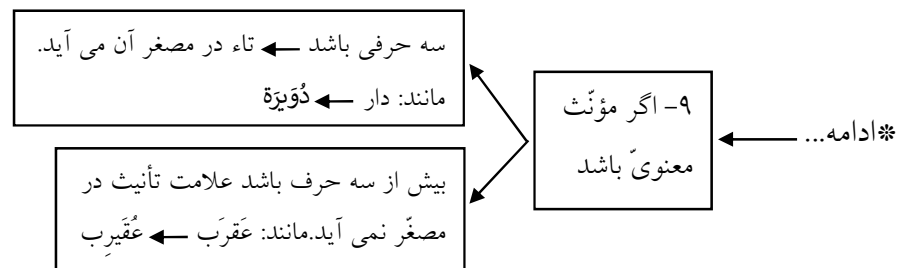
۱* استثناء: هر گاه اسم رباعی، «ان» بگیرد، در تصغیر آن «ان» حذف نمی شود. مانند: زَعْفَرَان ← زُعْفِرَان

۲* همانند نکته ۲ که در بحث ثلاثی مزید در صفحه قبل آمد، در رباعی نیز هرگاه حرف مدّی ای که باید در تصغیر، پس از کسره تصغیر قرار گیرد (مانند: عَصْفُور ← عَصْفِیر) جزء زائد به حساب نمی آید و حذف نمی شود (و به شکل یاء می آید).



نکته:

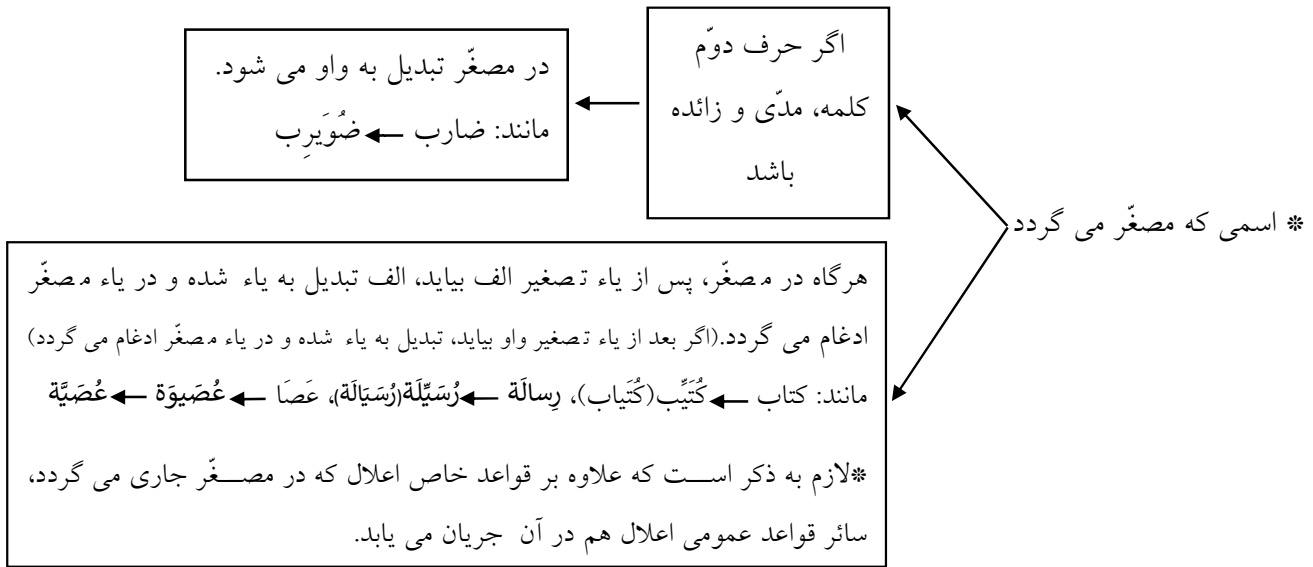
- ۱* چون بین تصغیر و جمع مکسر کثرت تنافی وجود دارد، هیچ جمع کثرتی ای مصغر، و هیچ مصغری، جمع کثرتی بسته نمی شود.
- ۲* جمع تکثیر (کثرت) نمی تواند مصغر شود و برای ساخت مصغر از آن، باید غیر مستقیم اقدام کنیم.
- ۳* برای مصغرت کردن جمع کثرتی، یک راه حل وجود دارد که به بیان آن می پردازیم:
 - ۱- مفرد جمع مکسر را بدست می آوریم (رجال ← رَجُل)، ۲- آن مفرد را مصغر می کنیم (رَجُل ← رَجُلٌ)، ۳- از آن مصغر، جمع سالم (مذکر یا مؤنث) می سازیم.
 - لازم به ذکر است که مذکر عاقل را با جمع مذکر سالم و نیز مذکر غیر عاقل و مؤنث (چه عاقل و چه غیر عاقل) را با جمع مؤنث سالم جمع می بندیم. مانند: رجال ← رَجُل ← رَجُلُونَ (چون مذکر عاقل است)
 - دَرَاهِم ← دِرْهَم ← دَرِيهِمَات (چون هرچند مذکر است ولی عاقل نیست)
 - عُرْف ← عُرْفَةٌ ← عُرْفَات (چون مؤنث است)



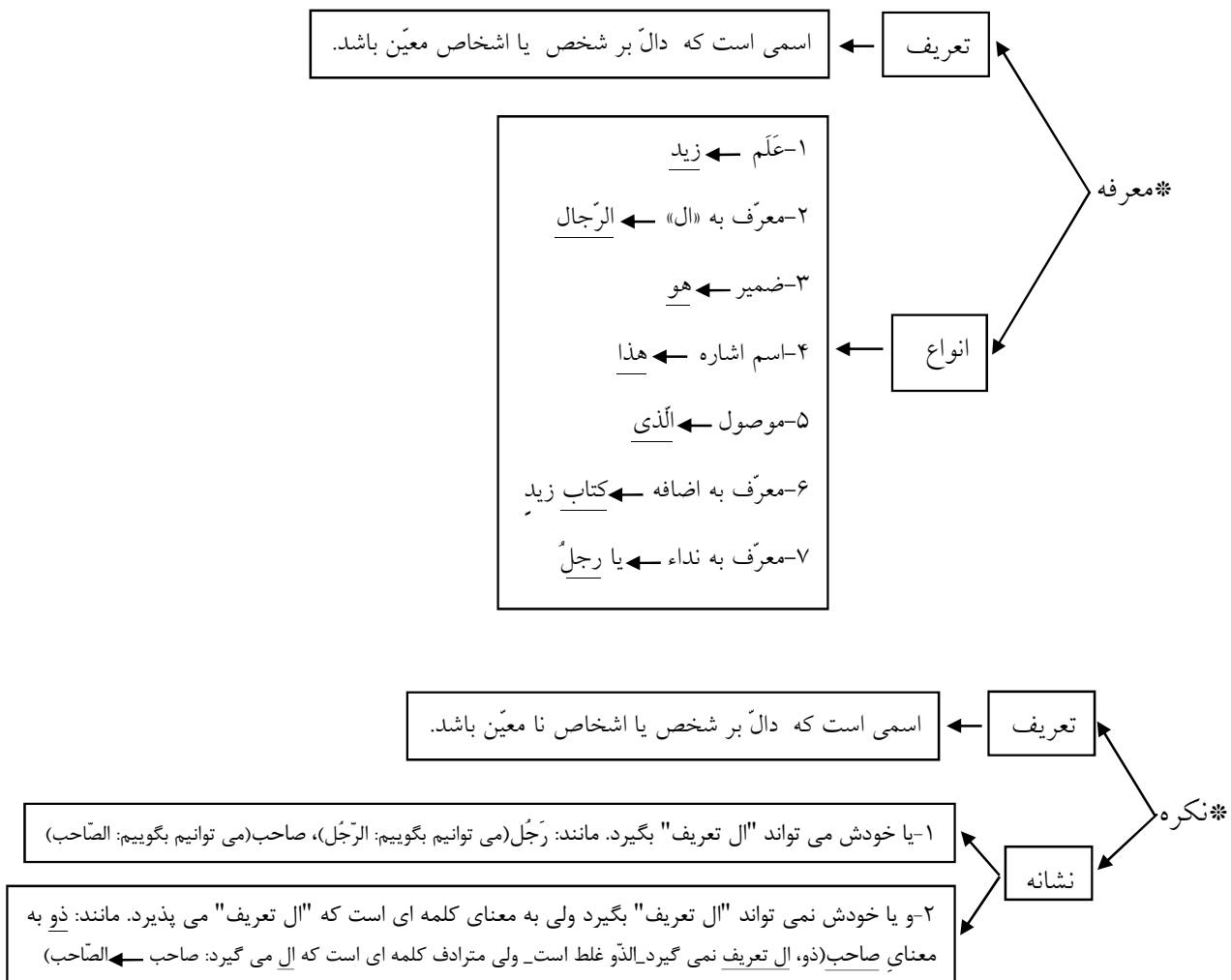
نکته:

- ۱* برخی از اسمها به گونه ای هستند که در مصغرتشان کلیه حروف زائده حذف می شود و به این نوع از تصغیر، «تصغیر ترخیم» می گویند. مانند: حامد ← حُمَيْد.
- ۲* در تصغیر ترخیم، حتماً یکی از دو وزن «فَعِيل» یا «فَعِيلِل» به کار گرفته می شود. (در تصغیر ترخیم، «فَعِيلِل» کاربرد ندارد).
- ۳* اسمهایی که در مفردشان، اعلال، تبدیل، تغییر، حذف یا... صورت گرفته باشد، پس از تصغیر، به اصل اولیه خود بر می گردند. مانند: فَم ← فَوِيْه، عَصَا ← عَضْبُوْة (عَضْبِيَّة)
- ۴* علت این امر اینست که پس از مصغرت کردن کلمه، عوامل اعلال، تغییر و تبدیل، خود به خود از بین می روند.
- ۵* هرگاه صفتی را مصغر کنیم، این لزوماً به آن معنا نیست که صاحب آن صفت را تحقیر و کوچک کرده باشیم. مانند: ضارب ← ضَوْبُوْرِب (ترجمه: مقدار زدن او کم بوده است)، أَحْمَر ← أَحْمِيْمِر (مقدار قرمزی اش کم بوده است)
- ۵* گاهی اسم مصغر، نام شخصی قرار میگیرد که بر دو قسم است:
 - ۱- آن مصغری که اصلاً مکبر ندارد. مانند: کُمَيْت (نام شاعر)
 - ۲- آنچه مصغر از یک مکبر است ولی معنای تصغیر در آن لحاظ نشده است. مانند: سُلَيْمَان، حُسَيْن

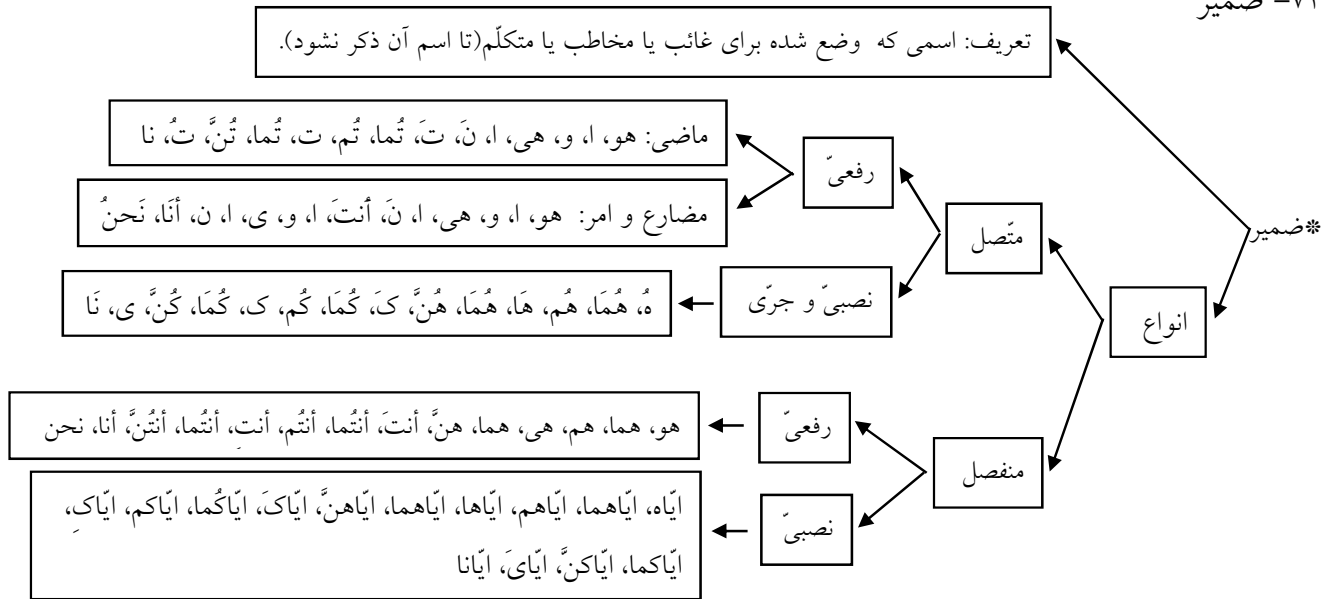
۷۰- قواعد اعلال مخصوص به مصغّر



۷۱- معرفه و نکره

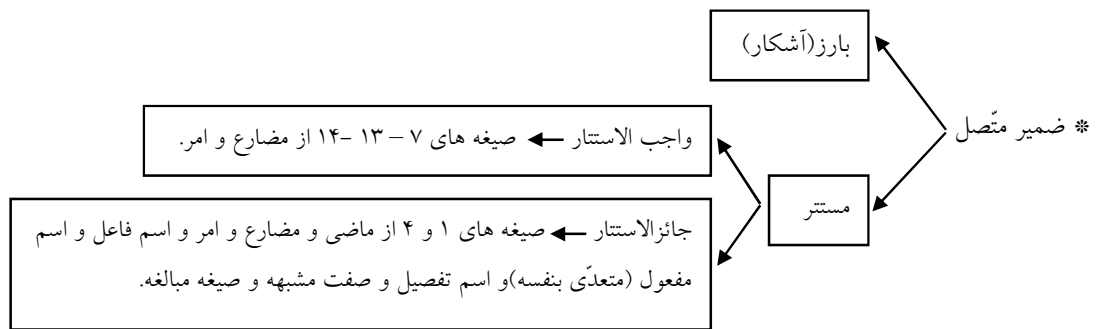


۷۲- ضمیر

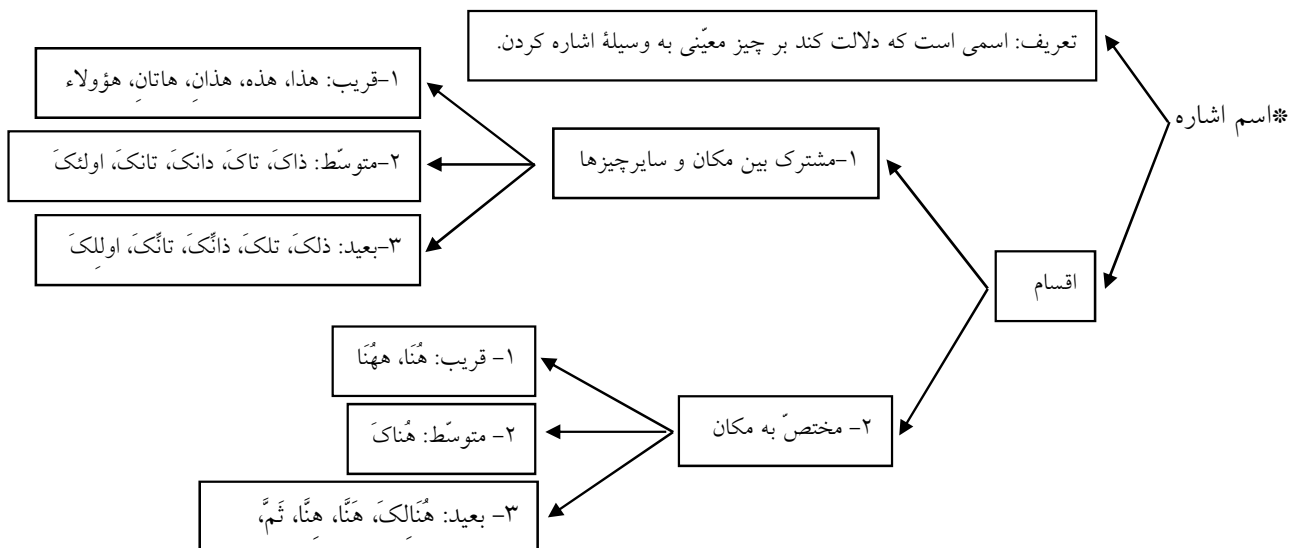


نکته: ضمیر متصل، ضمیری است که به کلمه دیگری وصل می شود و مانند جزئی از آن کلمه به حساب می آید ولی ضمیر منفصل به طور مستقل و بدون اتصال به کلمه دیگر ذکر می شود.

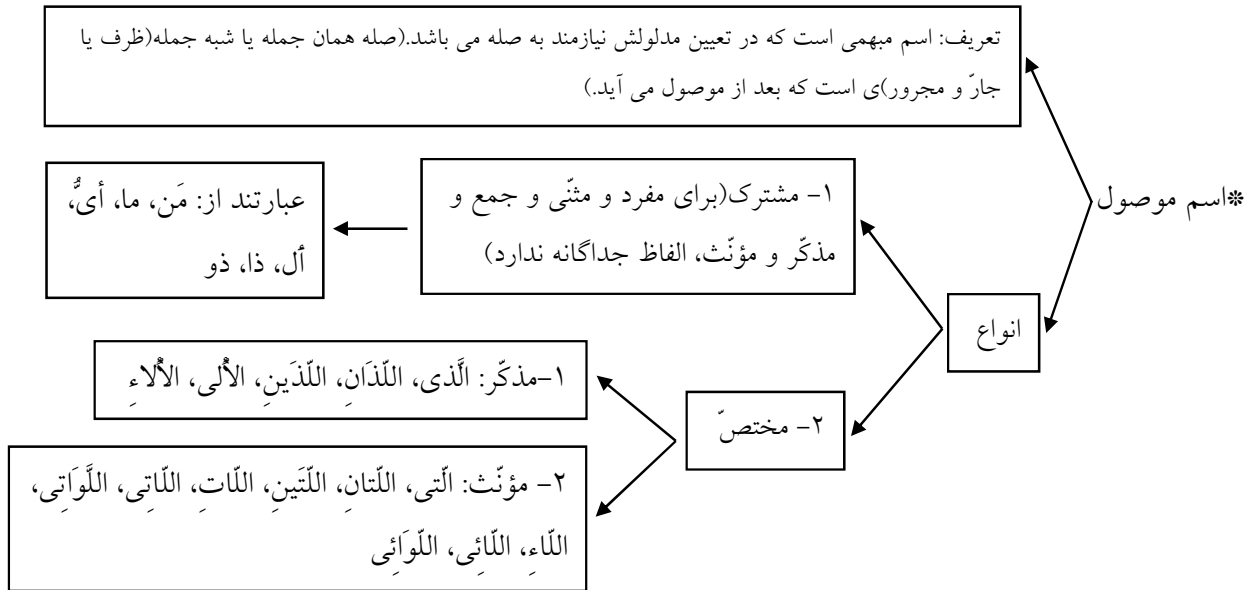
۷۳- ضمیر متصل



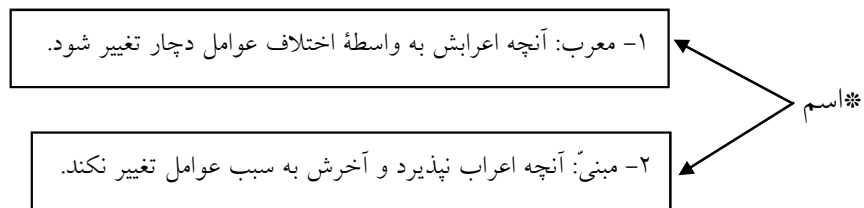
۷۴- اسم اشاره



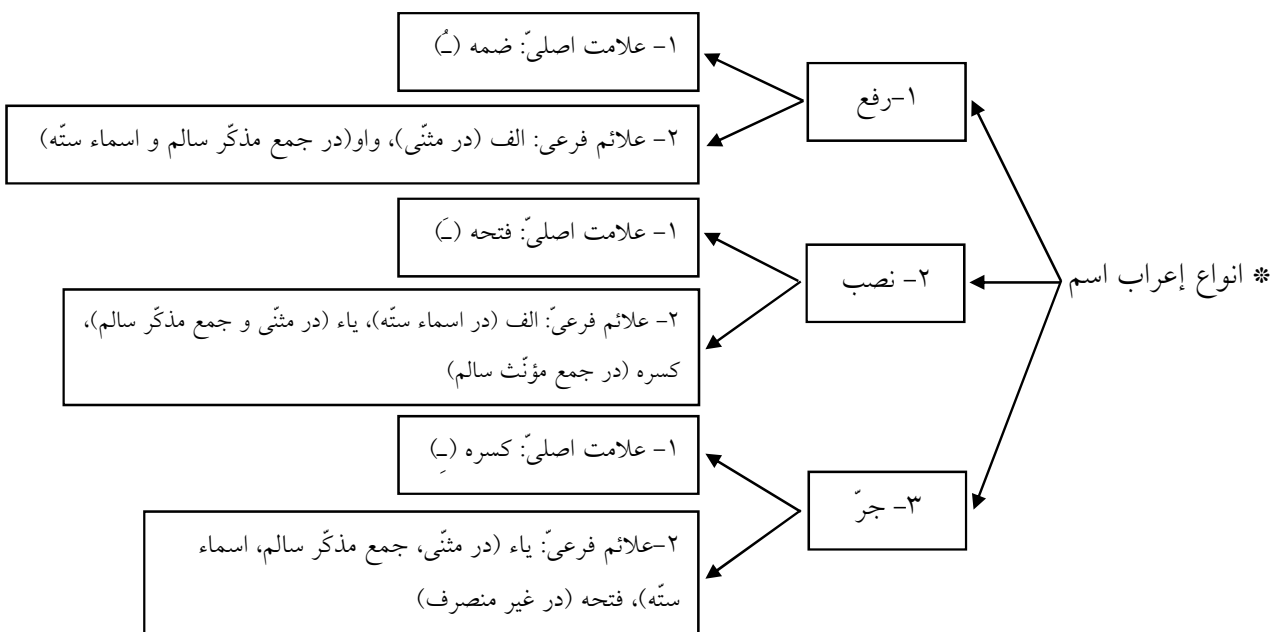
۷۵- اسم موصول



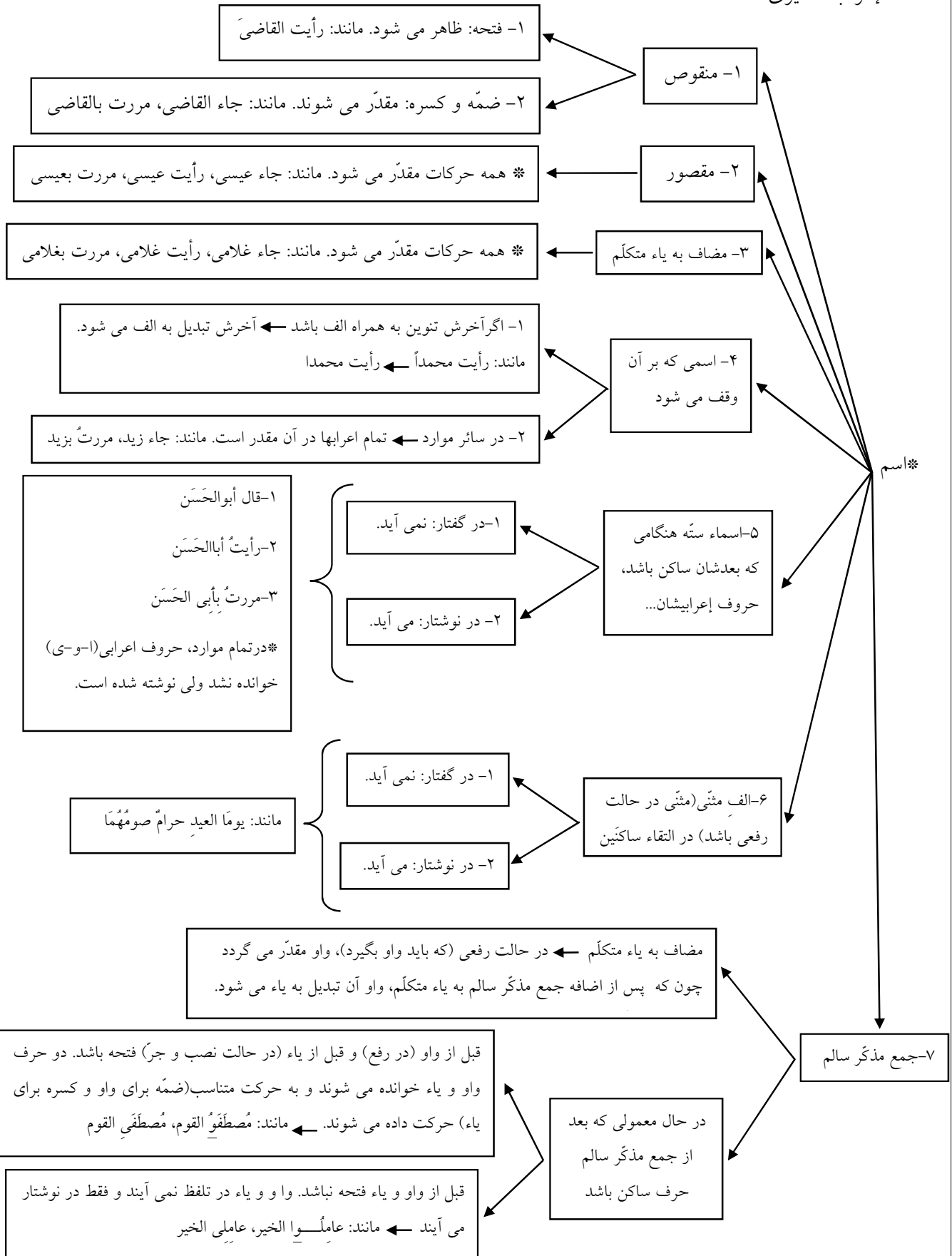
۷۶- معرب و مبنی



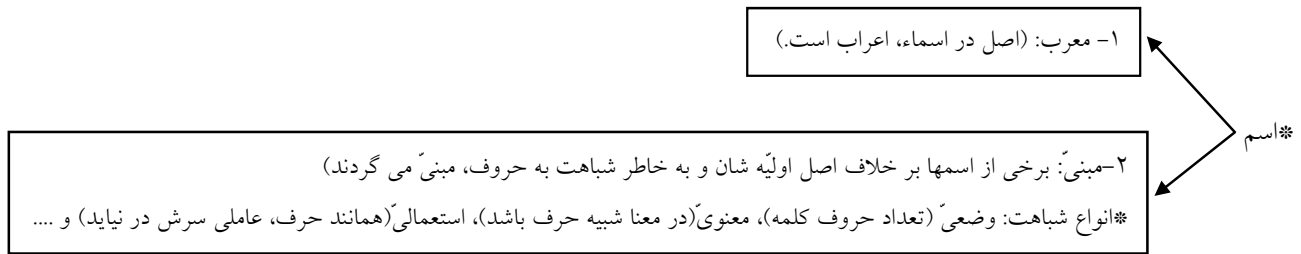
۷۷- اعراب اسم



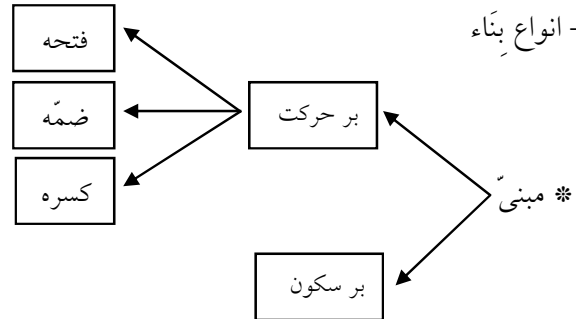
۷۸- اعراب تقدیری



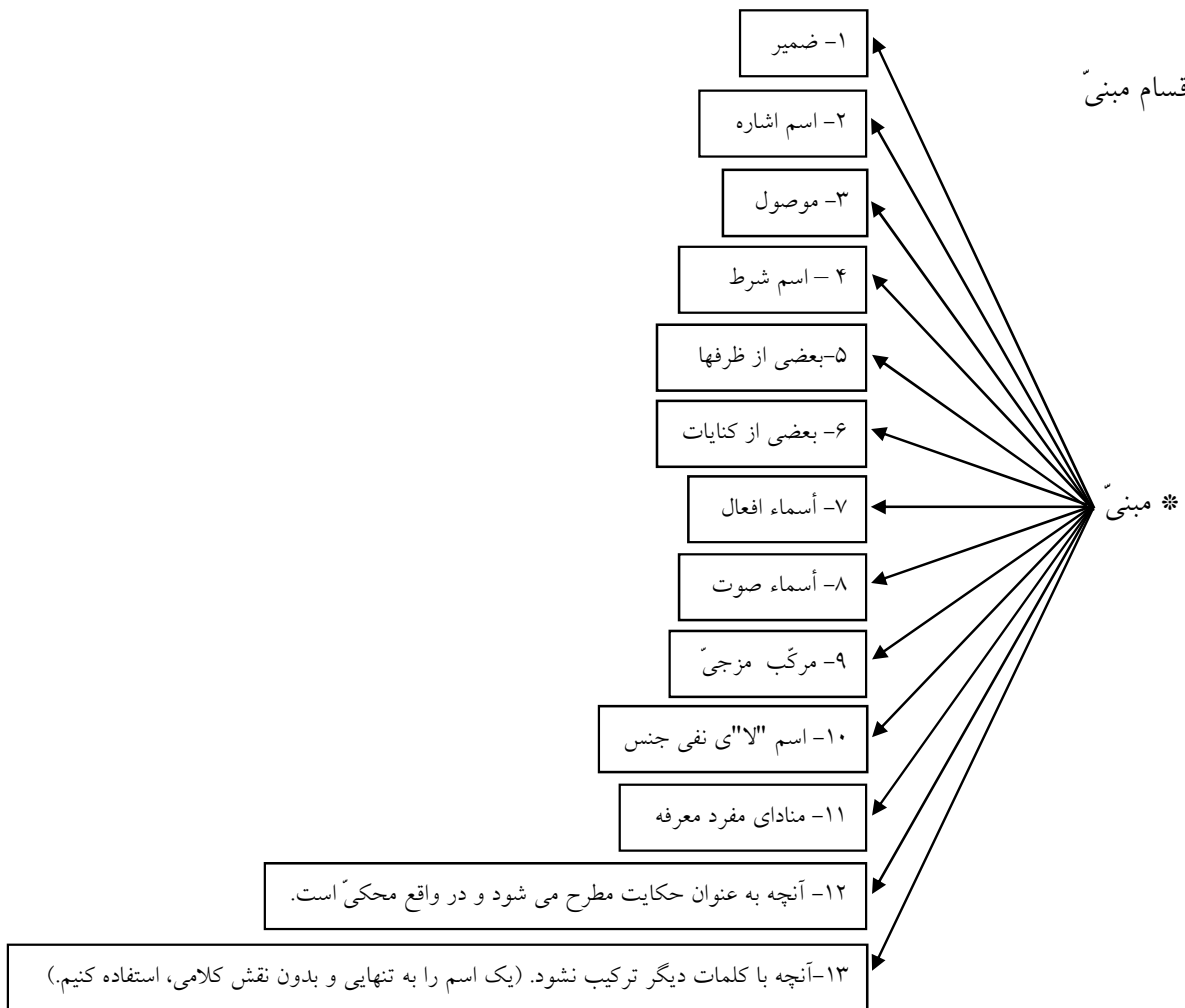
۷۹- مبنی



۸۰- انواع بناء



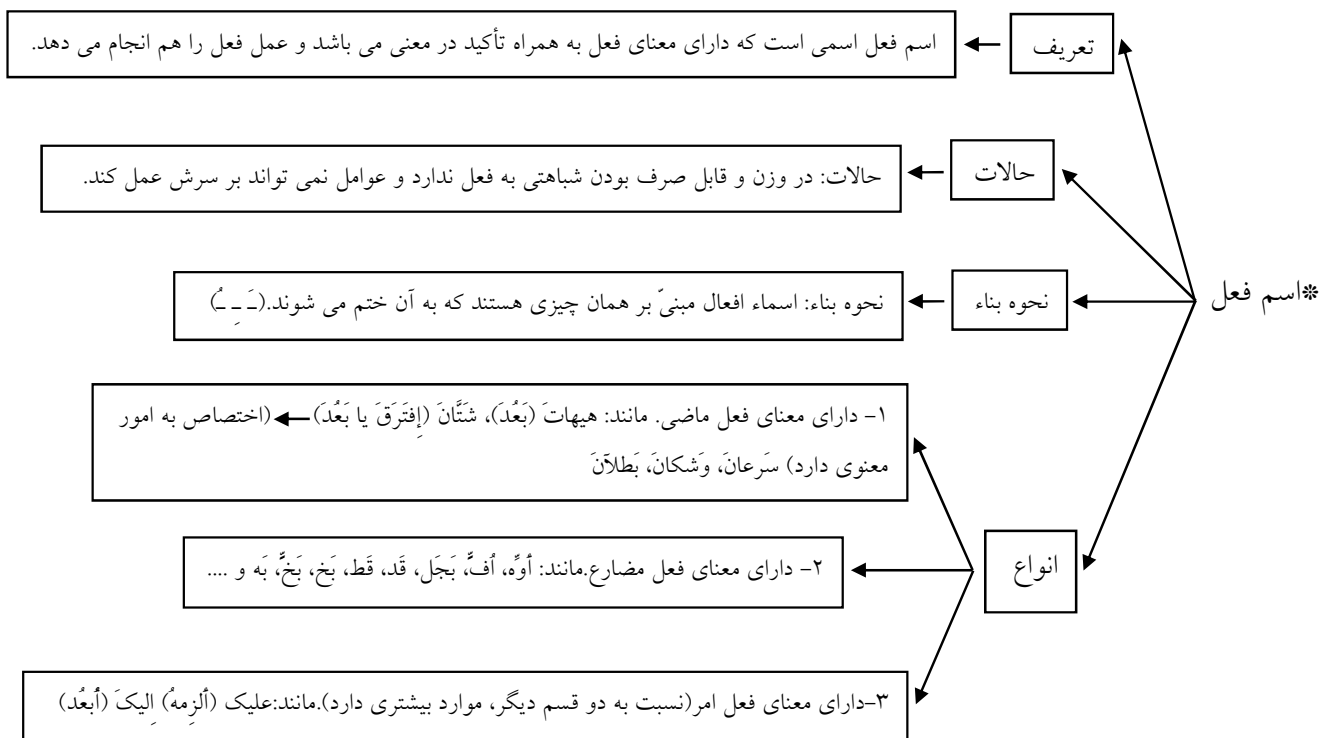
۸۱- اقسام مبنی



نکته:

- ۱* همه ضمایر مبنی هستند و آنچه در آخر آنها وجود دارد (از اختلاف نوع حرکات) به دلیل عامل نیست که اعراب به حساب آید بلکه همه آن حرکات، حرکات بنائی است نه اعرابی.
- ۲* همه اسمهای اشاره مبنی هستند جز (ذَانِ وَ ذَیْنِ) و همچنین (تَانِ وَ تَیْنِ) که در آن دو مورد، اختلاف نظر می باشد. نظر اول: معرب هستند. (به اختلاف عوامل تغییر می کند و در حالت رفعی با الف و در حالت نصبی و جرّی با یاء می آیند) نظریه دوم: مبنی هستند. (مبنی بوده و در حالت رفعی یک لفظ با عنوان (ذَانِ وَ تَانِ) و در حالت نصبی و جرّی یک لفظ جدید با عنوان (ذَیْنِ وَ تَیْنِ) وضع گردیده است).
- *نکته: گاهی ذان و تان (با الف) برای اعرابهای سه گانه (رفع، نصب و جرّ) استفاده می گردند.
- ۳* تمامی اسمهای موصول مبنی هستند و همان اختلاف (موجود) در (ذَانِ وَ ذَیْنِ)، در (الذَّانِ وَ اللذَّیْنِ) هم وجود دارد. و قول بهتر این است که آن دو را معرب بدانیم.
- ۴* اینکه کاف خطاب به کدام صیغه بیاید بستگی به مخاطب دارد.
- مثلاً اگر مخاطب ما، مثنای مذکر یا مؤنث باشد می گوئیم: کَمَا و اگر مفرد مؤنث باشد می گوئیم: کِ و اگر جمع مذکر باشد می گوئیم: کُمْ.

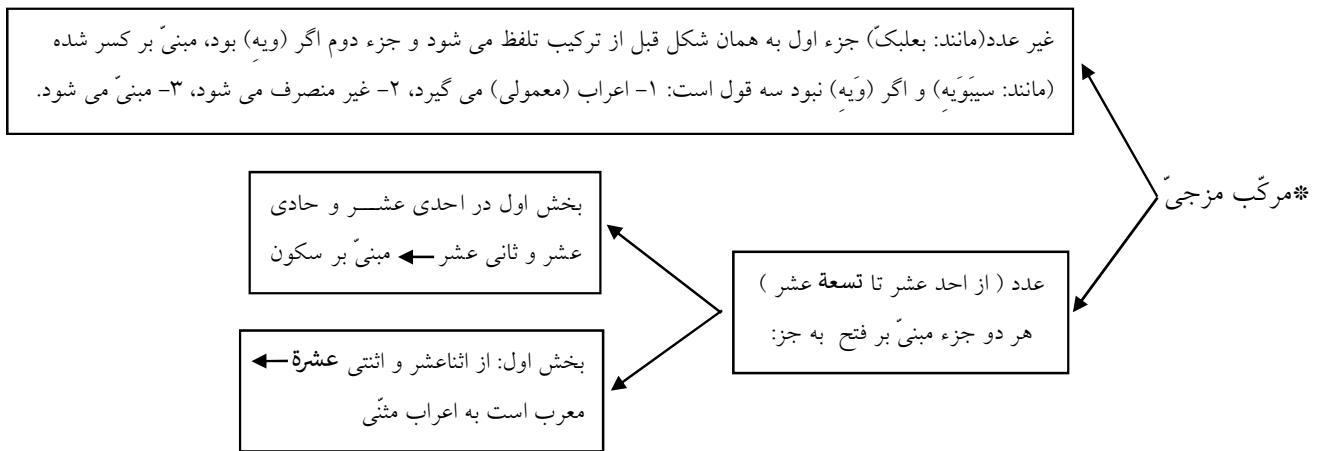
۸۲- اسمهای افعال و اصوات



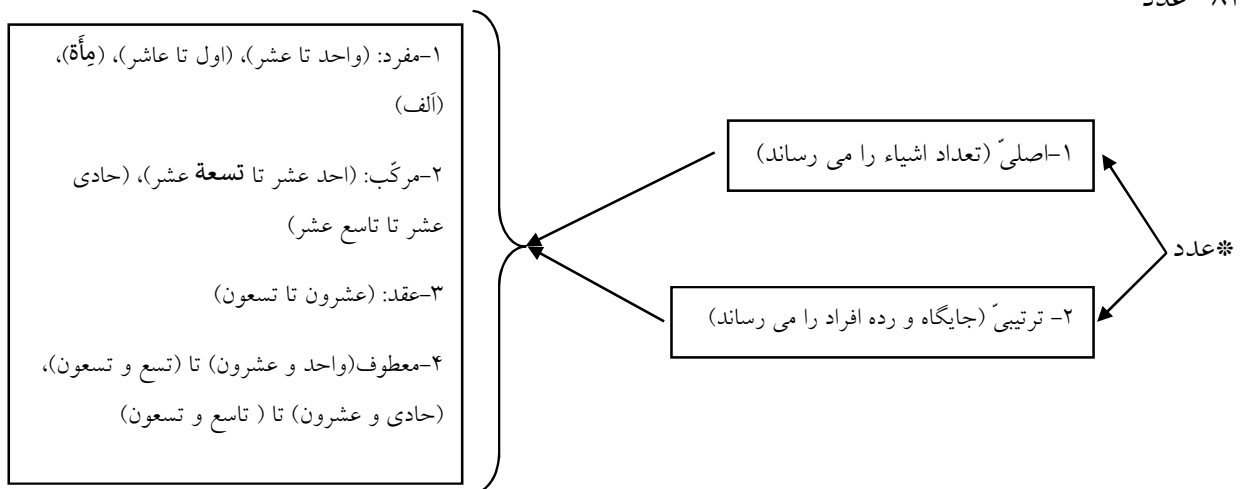
نکته:

- ۱* اسماء افعالی که به آخرشان کاف خطاب وصل می شود، با اختلاف مخاطب تغییر می کند همانند: اسماء اشاره.
- ۲* تنوین موجود در اسماء افعال، تنوین تنکیر است و اسم فعل که تنوین ندارد به معنای این است که معرفه می باشد.
- ۳* اسماء اصوات هم (در مبنی بودن) به اسماء افعال ملحق می شوند و مبنی بر همان چیزی هستند که به آن ختم می شوند.
- ۴* تعریف اسم صوت: اسمهایی هستند که از آن برای فراخواندن نوزادان یا غیر انسان (حیوانات) استفاده می شود یا حکایت (تقلید کردن) صدایی است که از حیوانات یا چیزهای دیگر منتشر می شود. مانند: غاق (کلاغ)، طق (زدن درب)

۸۳- مرکب مزجی

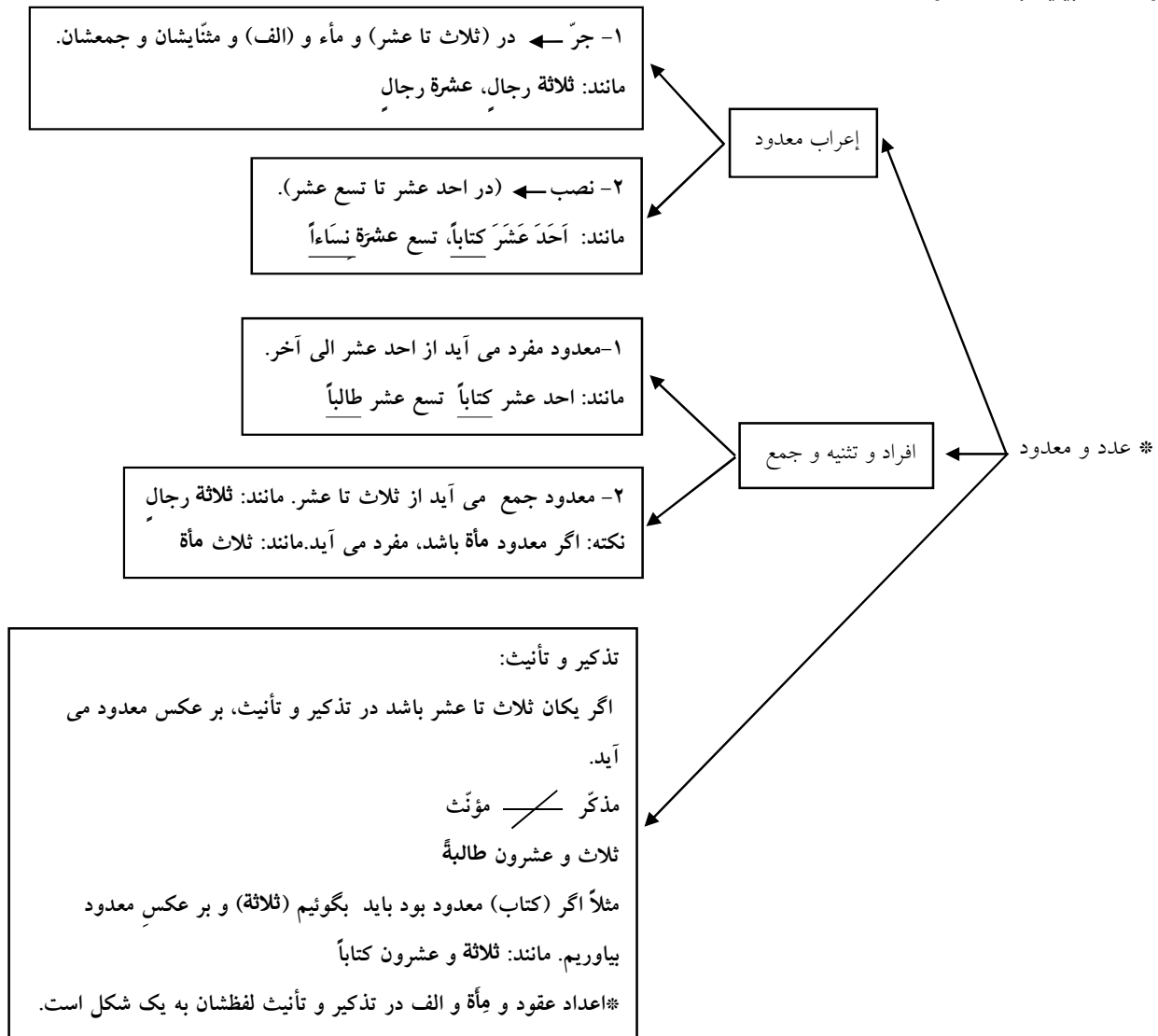


۸۴- عدد



۸۵- حکم عدد و معدود

(اگر اول عدد بیاید بعد معدود)

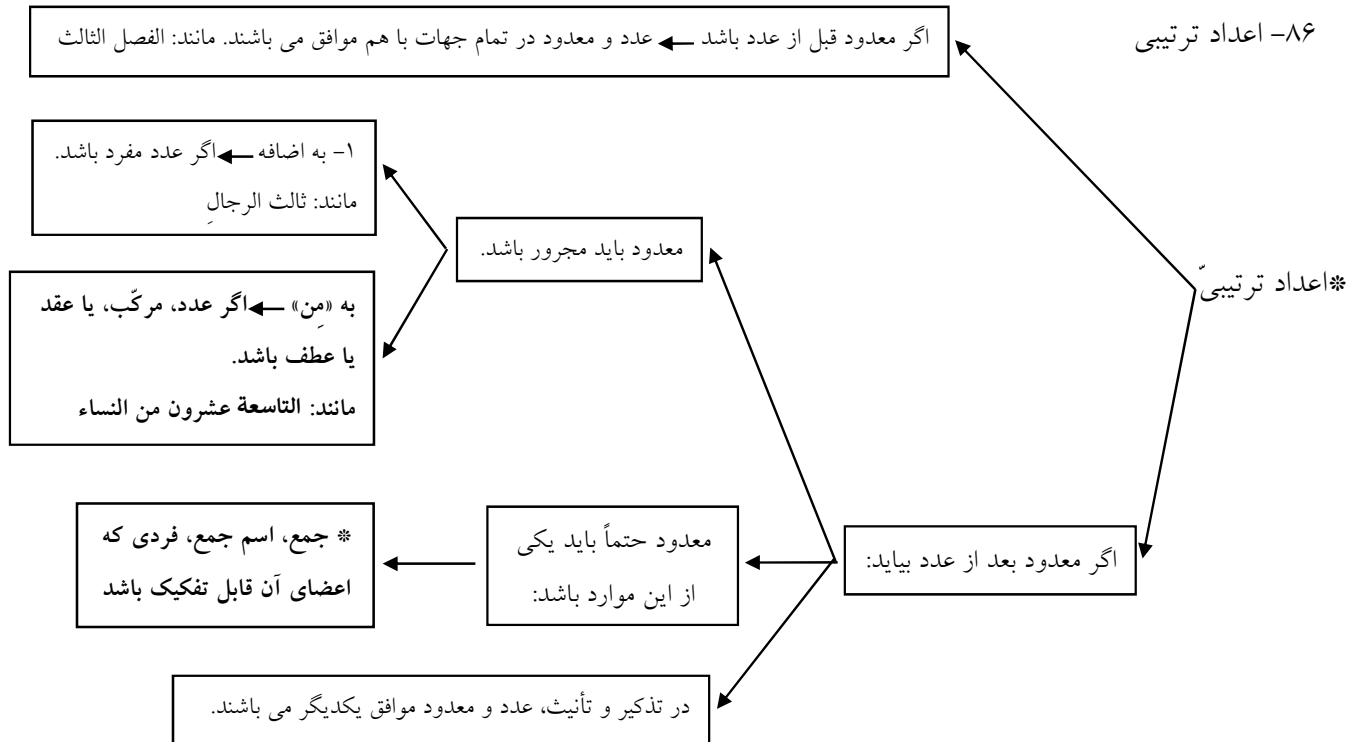


نکته:

۱* اگر معدود قبل از عدد ذکر شود، در تمام جهات با هم موافق می گردند. (اعراب- افراد و تشبیه و جمع- تذکیر و تأنیث)

البته اگر عدد یکان، سه تا نه باشد در مورد تذکیر و تأنیث دو وجهی است؛ یعنی اگر معدود بیاید و بعد بخواهد عدد بیاید و عددها نیز یکانشان ثلاث تا تسع باشد، هم می تواند در مذکر و مؤنث بودن موافق باشد و هم مخالف.

مانند: الصلوات الخمسة یا الخمس



نکته:

۱* لفظ واحد (مذکر) و واحده (برای مؤنث) هم برای عدد مفرد به کار می روند و هم برای معطوف ولی لفظ أحد (مذکر) و إحدى (مؤنث) برای عدد مرکب استعمال می گردند. (البته إحدى برای معطوف هم قابل استفاده است)

۲* برخی از اسم ها هستند که هم در باب عدد، هم می توان آنها را معدود مذکر در نظر بگیریم و هم معدود مؤنث:
 ۱: مذکر حقیقی که مؤنث لفظی باشد. مانند: طلحة. ۲: مؤنث مجازی معنوی (بدون علامت تأنیث) مانند: دار، ۳: چیزهایی که در تذکیر و تأنیث مساوی هستند. مانند: طریق

۳* اگر یک عدد دو معدود مختلف داشت، در مقوله تذکیر و تأنیث به اولین معدود نگاه می کنیم. مانند: ثلاثة رجال و نساء (به رجال نظر کردیم و ثلاثة را مؤنث می آوریم).

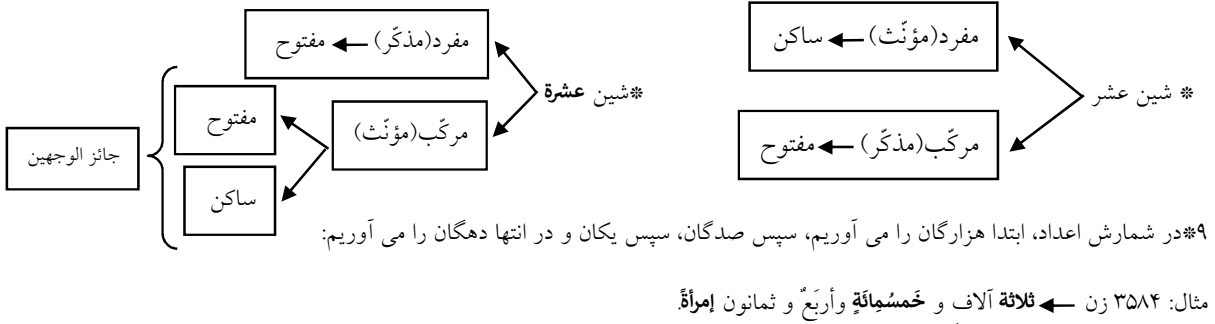
۴* اگر معدود، اسم جمع یا اسم جنس جمعی باشد، در بسیاری از موارد به وسیله «من» مجرور می گردد. مانند: اربعة من القوم.

۵* بضع و بضعة بر تعداد مابین ۳ تا ۱۰ است و دقیقاً از همه جهات حکم ثلاث تا عشر را دارد. مانند: بضعة رجال.

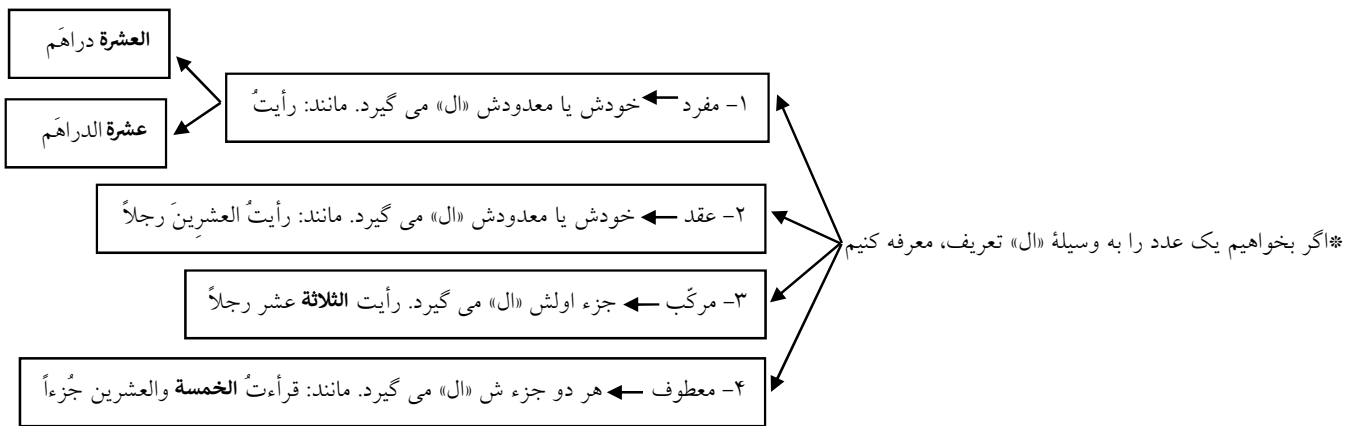
۶* لفظ «نیف» برای این می آید که ما بین دو دهگان را برساند. (زیر ۱۰ تا) = (أندی) مانند: عشرون و نیف ← بیست و چند تا (به سی تا نمی رسد)

۷- لفظ "نمانی" اگر اضافه (به مؤنث) شود، اعراب منقوص (نصب ظاهری، رفع و جرّ تقدیری) را می گیرد ولی اگر اضافه نشود، اعراب غیر منصرف را می پذیرد (زیرا از صیغه های منتهی المجموع است).

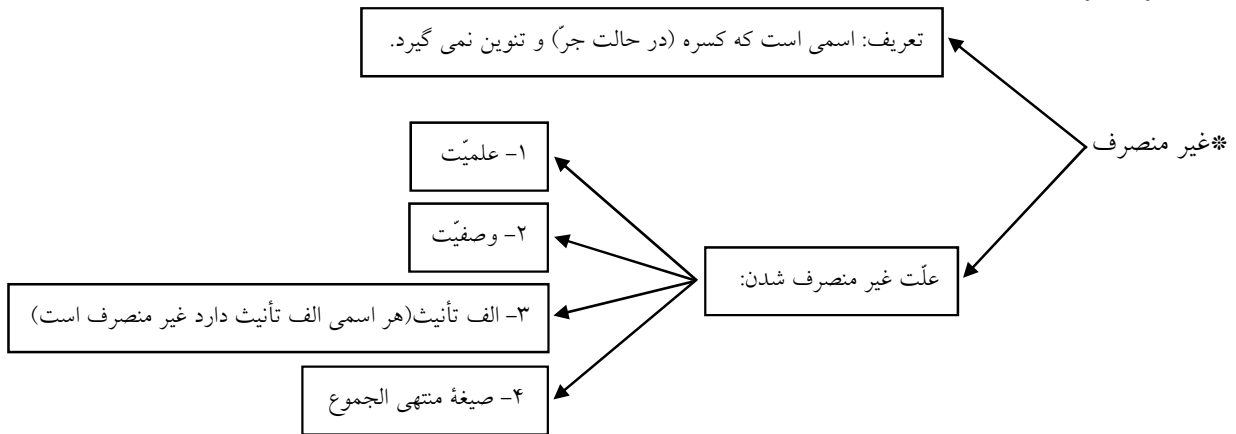
- ۸* همانطور که می دانید معادل عدد ده در زبان عربی لفظ عشر را برای مؤنث (برعکس) و لفظ (عشرة) را برای مذکر (برعکس) قرار داده اند ولی در یازده تا نوزده که لفظ (عشر) یکی از اجزاء ترکیب می باشد، (عشر) برای مذکر و (عشرة) برای مؤنث - طبق اصل - استعمال می گردد .
- حال باید بدانید که ماده عشر، هر گاه برای مؤنث بود (عشر در ده و عشرة در یازده تا نوزده)، به صورت ساکن می آید.
- و هرگاه برای مذکر بود (عشرة در ده و عشر در یازده تا نوزده)، به صورت مفتوح می آید.
- لازم به ذکر است که (عشرة در یازده تا نوزده) که برای مؤنث بوده و باید ساکن باشد به صورت مفتوح نیز استعمال می گردد.



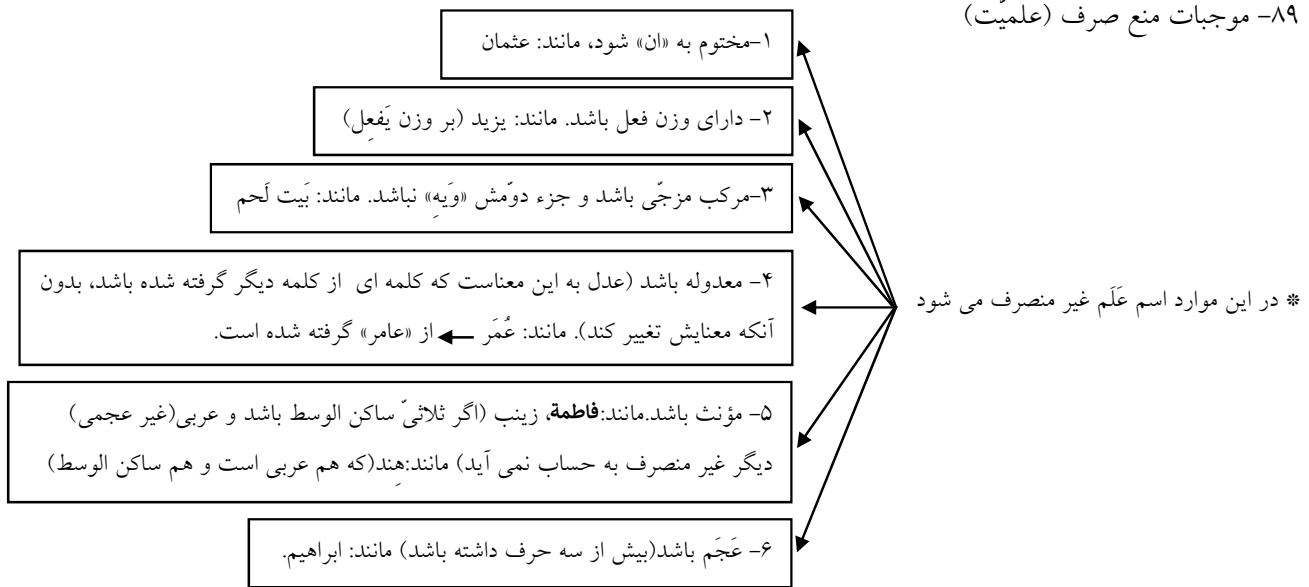
۸۷- نحوه معرفه کردن عدد



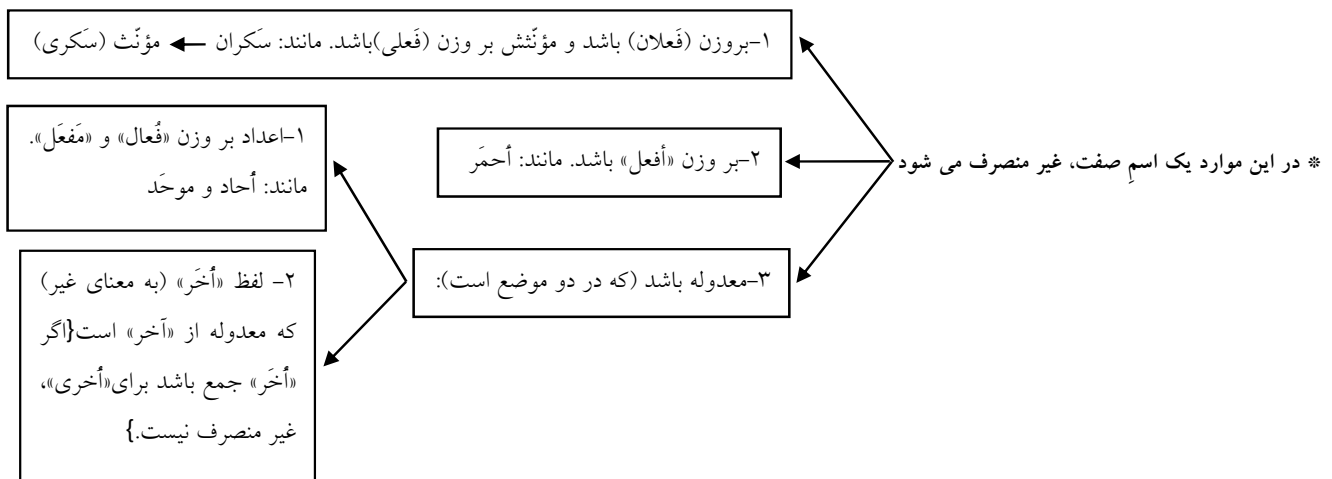
۸۸- غیر منصرف



۸۹- موجبات منع صرف (علمیّت)



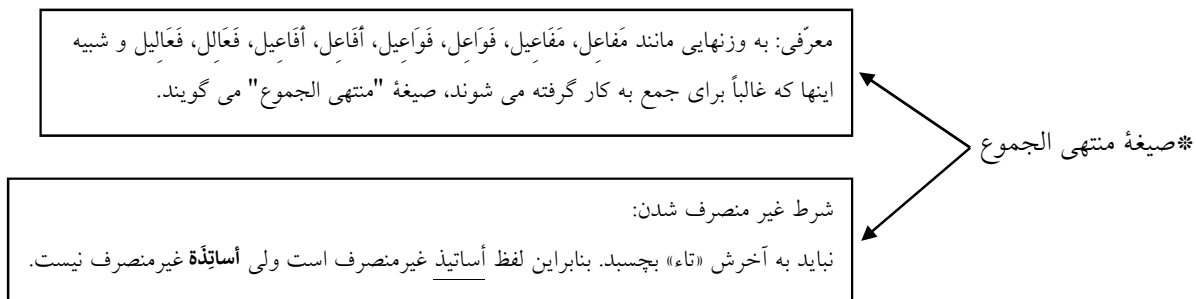
۹۰- موجبات منع صرف (وصفیّت)



نکته:

* هر اسمی که الف تأنیث (چه ممدوده و چه مقصوره) دارد، غیر منصرف به حساب می آید و شرطی برای غیر منصرف شدن ندارد.
مانند: کُبری، خُضراء

۹۱- موجبات منع صرف (صیغۀ منتهی الجموع)



نکته:

*۱- اسمی که غیر منصرف است، اگر اضافه شود (مضافٌ الیه بگیرد) و یا بر سر آن «ال» در بیاید، تبدیل به منصرف می شود و دیگر غیر منصرف نیست.

*۲- اسمی که غیر منصرف است، ممکن است در ضرورت شعری به صورت منصرف استعمال گردد. (تنوین یا کسره را هم قبول کند)

*۳- هرچند اسم غیر منصرف تنوین نمی گیرد ولی تنوین عوض می تواند در آخر اسم غیر منصرف موجود باشد.

تهیه و تنظیم: مهدی زراعتی رخساندل

طلّاب عزیز می توانند جهت استفاده از مطالب درسی و همچنین دریافت این جزوه،

به پایگاه tt-ej.ir و همچنین tashil.blog.ir مراجعه فرمایند.

صمیمانه در انتظار نظرات و پیشنهادات کارگشای شما هستیم.

(پیامک و تلگرام) ۰۹۱۹۷۷۲۵۷۵۲

جهت تعجیل در ظهور آقا امام زمان

صلوات

*قرار دادن مستقل این فایل تنها برای سایت طلبگی تا اجتهاد مجاز است و دیگران می توانند لینک مربوطه را از سایت طلبگی تا اجتهاد

کپی کرده و در وبلاگ، سایت، کانال و یا گروه خود قرار دهند و در غیر اینصورت انتشارش مجاز نبوده و نمی توان فایل آن را به طور

مستقل آپلود کرد و روی اینترنت (و شبکه های مجازی) قرار داد.

دعای شما بزرگواران موجب خواهد شد توفیق بیشتری برای انجام خدمات مشابه داشته باشیم